

تفسیر نمونه - سوره فرقان

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و ۷۷ آیه است

محتوای سوره فرقان

این سوره به حکم آنکه از سوره های مکی است بیشترین تکیه اش بر مسائل مربوط به مبداء و معاد، و بیان نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، و مبارزه با شرک و مشرکان و انذار از عواقب شوم کفر و بت پرستی و گناه است.

این سوره در حقیقت از سه بخش تشکیل می شود:

بخش اول که آغاز این سوره را تشکیل می دهد منطق مشرکان را شدیداً در هم می کوبد، و بهانه جوئیهای آنها را مطرح کرده و پاسخ می گوید، و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازاتهای دردناک دوزخ بیم می دهد، و به دنبال آن قسمتهائی از سرگذشت اقوام پیشین را که بر اثر مخالفت با دعوت پیامبران گرفتار سختترین بلاها و کيفرها شدند، به عنوان درس عبرت، برای این مشرکان لجوج و حق ستیز بازگو می کند.

در بخش دوم برای تکمیل این بحث قسمتی از دلایل توحید و نشانه های عظمت خدا را در جهان آفرینش، از روشنائی آفتاب گرفته، تا ظلمت و تاریکی شب، و وزش بادهای، و نزول باران، و زنده شدن زمین ای مرده، و آفرینش آسمانها و زمینها در شش دوران و آفرینش خورشید و ماه و سیر منظم آنها در بروج آسمانی و مانند آن سخن می گوید.

در حقیقت بخش اول مفهوم «لا اله» را مشخص می کند و بخش دوم «الا الله» را.

بخش سوم فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤمنان راستین (عباد الرحمان) و بندگان خالص خدا است که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه گیر و آلوده ای که در بخش اول مطرح بودند، موضع هر دو گروه کاملاً مشخص می شود و چنانکه خواهیم دید این صفات مجموعه ای است از اعتقادات، عمل صالح، مبارزه با شهوات، داشتن آگاهی کافی، و تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی.

و نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده که از قرآن تعبیر به فرقان (جدا کننده حق از باطل) می کند.

فضیلت سوره فرقان

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین آمده است: «من قراء سورة الفرقان بعث يوم القيامة و هو مؤمن ان الساعة آتیة لا ریب فیها، و ان الله یبعث من فی القبور: کسی که سوره فرقان را بخواند (و به محتوای آن بیندیشد و در اعتقاد و عمل از آن الهام گیرد) روز قیامت مبعوث می شود در حالی که در صف مؤمنان به رستخیز است، کسانی که یقین داشتند که قیامت فرا می رسد و خداوند مردگان را به زندگی جدید باز می گرداند.»

در حدیث دیگری از «اسحاق بن عمار» از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) چنین نقل شده که به او فرمود: لا تدع قرائة سورة تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده فان من قرئها فی کل لیلۃ لم یعذبه ابدا و لم یحاسبه و کان منزله فی الفردوس الاعلی: «تلاوت سوره تبارک (فرقان) را ترک مکن چرا که هر کس آن را در هر شب بخواند خداوند او را هرگز عذاب نمی کند و او را مورد حساب قرار نمی دهد، و جایگاهش در بهشت برین است. و چنانکه در تفسیر این سوره خواهیم دید آنچنان صفات بندگان خالص خدا در آن تشریح شده که هر کس براستی آن را از جان و دل بخواند و صفات و اعمال خود را بر آن منطبق سازد جایگاهش فردوس اعلی است.

آیه ۱ - ۲

آیه و ترجمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱)

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۲)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

- ۱ - زوال ناپذیر است و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا جهانیان را انداز کند (و از عذاب و کفر الهی بترساند).
- ۲ - خداوندی که حکومت و مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست، و فرزندی برای خود انتخاب نکرد، و شریکی در حکومت و مالکیت ندارد، و همه چیز را آفرید و دقیقاً اندازه گیری نمود.

تفسیر:

برترین معیار شناخت

این سوره با جمله «تبارک» آغاز می شود که از ماده برکت است و می دانیم برکت داشتن چیزی عبارت از آن است که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد.

می فرماید: «پر برکت و زوال ناپذیر است خدائی که «فرقان» را بر بنده اش نازل کرد، تا جهانیان را انذار کند» (تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا).

جالب اینکه مبارک بودن ذات پروردگار به وسیله نزول فرقان، یعنی قرآنی که جدا کننده حق از باطل است معرفی شده، و این نشان میدهد که برترین خیر و برکت آن است که انسان وسیله ای برای شناخت - شناخت حق از باطل - در دست داشته باشد!

این نکته نیز قابل توجه است که «فرقان» گاه به معنی قرآن و گاه به معنی معجزاتی که روشنگر حق از باطل است، و گاه در مورد تورات به کار رفته است، ولی در اینجا با قرائتی که در آیه و آیات بعد است منظور قرآن است. در بعضی از روایات هنگامی که از امام صادق (علیه السلام) می پرسند که آیا میان قرآن و فرقان فرقی است؟ می فرماید: «قرآن اشاره به مجموع این کتاب آسمانی است، و فرقان اشاره به آیات محکومات است.» این سخن منافات با فرقان بودن همه آیات قرآن ندارد و منظور این است که آیات محکومات قرآن مصداق روشنتر و بارزتری برای فرقان و جداسازی حق از باطل محسوب می شود.

موهبت «فرقان و شناخت» تا آن حد اهمیت دارد که قرآن مجید آن را به عنوان پاداش بزرگ پرهیزکاران ذکر کرده است: یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا: «ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوی پیشه کنید خداوند فرقان در اختیار شما می گذارد.»

آری بدون تقوا، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغضها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دید آدمی را کور می کند.

به هر حال قرآن مجید برترین فرقان است.

وسيله شناخت حق از باطل، در تمام نظام حیات بشر است.

وسيله شناخت حق از باطل در مسير زندگي فردي و اجتماعي است ، و معيار و محكي است در زمينه افكار و عقائد، و قوانين و احكام و آداب و اخلاق.

اين نکته نيز قابل توجه است كه مي گويد: «فرقان را بر بنده اش نازل كرد» آري مقام عبوديت و بندگي خالص است كه شايستگي نزول فرقان و پذيراشدن معيارهاي شناخت حق از باطل را به وجود مي آورد.

و بالاخره آخرين نکته اي كه در اين آيه مطرح شده اين است كه هدف نهائي فرقان را انذار جهانيان بيان مي كند، اندازي كه نتيجه اش احساس مسئوليت در برابر تكاليف و وظائف است كه بر عهده انسان قرار گرفته و تعبير «للعالمين» روشنگر اين است كه آئين اسلام جنبه جهاني دارد و مخصوص به منطقه و نژاد و قوم معيني نيست ، بلكه بعضي از آن استفاده خاتميت پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) كرده اند، چرا كه «عالمين» نه فقط از نظر مكاني محدود نيست كه از نظر زماني هم قيدي ندارد و همه آيندگان را نيز شامل مي شود.(دقت كنيد).در دومين آيه مورد بحث خداوند را كه نازل كننده فرقان است به چهار صفت توصيف مي كند كه يكي در حقيقت پايه و بقيه نتيجه ها و شاخه هاي آن است : نخست مي گويد: او خدائي است كه مالكي و حكومت آسمانها و زمين منحصر به او است (الذي له ملك السماوات و الارض).

آري او حاكم بر كل عالم هستي و تمام آسمانها و زمين است ، و چيزي از قلمرو حكومت او بيرون نمي باشد. با توجه به مقدم شدن «له» بر «ملك السماوات» كه طبق ادبيات عرب دليل بر انحصار است چنين استفاده مي شود كه حكومت واقعي و فرمانروائي آسمانها و زمين منحصر به او است ، چرا كه حكومتش كلي و جاوداني و واقعي است بر خلاف حاكميت غير او كه جزئي و ناپايدار و در عين حال وابسته به او است .

سپس به نفي عقائد مشركان يكي پس از ديگري پرداخته مي گويد:

«خدائي كه فرزندی برای خود انتخاب نکرد» (و لم يتخذ ولدا).

اصولا نياز به فرزند چنانكه قبلا هم گفته ايم يا به خاطر استفاده از نيروي انساني او در كارها است ، يا براي ياري گرفتن به هنگام ضعف و پيري و ناتواني است ، و يا براي انس گرفتن در تنهائي است ، و مسلم است كه هيچيك از اين نيازها در ذات پاك او راه ندارد.

و به این ترتیب اعتقاد نصاری را به اینکه حضرت مسیح فرزند خدا است و یا یهود که عزیر را فرزند خدا می دانستند و همچنین اعتقاد مشرکان عرب را نفی می نماید. سپس می افزاید: «او شریکی در مالکیت و حاکمیت بر عالم هستی ندارد» (و لم یکن له شریک فی الملک).

و اگر مشرکان عرب، اعتقاد به وجود شریک یا شریکهائی داشتند، و آنها را در عبادت شریک خدا می پنداشتند، در شفاعت به آنها توسل می جستند و در حاجات خود از آنها کمک می طلبیدند، تا آنجا که با صراحت در هنگام گفتن «لیبک» برای حج این جمله و جمله هائی شرک آلود و زشت به این صورت بر زبان جاری می کردند: لیبک لا شریک لک، الا شریکا هو لک، تملکه و ما ملک! «اجابت دعوت تو را کردم ای خدائی که شریکی نداری، جز شریکی که از آن تو است که تو مالک این شریکی و مالک مملوک او هستی!»
قرآن همه این موهومات را نفی و محکوم می کند.

و در آخرین جمله می گوید: او تمام موجودات را آفریده، نه تنها آفریده بلکه تقدیر و تدبیر و اندازه گیری آنها را دقیقاً معین کرده است» (و خلق کل شیء فقدره تقدیراً).

نه همچون اعتقاد ثنویین که بخشی از موجودات این عالم را مخلوق «یزدان» می دانستند و بخشی را مخلوق «اهریمن!» و به این ترتیب آفرینش و خلقت را در میان یزدان و اهریمن تقسیم می کردند چرا که دنیا را مجموعه ای از خیر و شر و نیکی و بدی می پنداشتند، در حالی که از دیدگاه یک موحد راستین در عالم هستی چیزی جز خیر نیست و اگر شری می بینیم یا جنبه نسبی دارد یا عدمی و یا نتیجه اعمال ما است (دقت کنید).

نکته:

اندازه گیری دقیق موجودات

نه تنها نظام حساب شده و متقن جهان از دلایل محکم توحید و شناسائی خدا است که اندازه گیری دقیق آن نیز دلیل روشن دیگری می باشد، ما هرگز نمی توانیم اندازه گیری موجودات مختلف این جهان و کمیت و کیفیت حساب شده آنها معلول تصادف بدانیم که با حساب احتمالات سازگار نیست.

دانشمندان در این زمینه مطالعاتی کرده و پرده از روی اسراری برداشته اند که انسان را در اعجاب عمیقی فرو می برد
آنچنان که بی اختیار زبان او به ستایش از عظمت و قدرت پروردگار مترنم میگردد.

در اینجا گوشه ای از آن را از نظر شما می گذرانیم.

دانشمندان می گویند اگر قشر خارجی کره زمین ده پا کلفت تر از آنچه هست می بود اکسیژن یعنی ماده اصلی
حیات وجود پیدا نمی کرد، یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب
می شد، و دیگر امکان هیچگونه زندگی نباتی یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند، به احتمال قوی کلیه اکسیژن
موجود را قشر زمین و آب دریاها جذب می کردند و انسان برای نشو و نمای خود باید منتظر بنشیند تا نباتات برویند
و از پرتو وجود آنها اکسیژن لازم بانسان برسد.

با حسابهای دقیقی که بعمل آمده معلوم شده است اکسیژن برای تنفس انسان ممکن است از منابع مختلف به دست
آید، اما نکته مهم آنست که مقدار این اکسیژن درست باندازه ای که برای تنفس ما لازم است در هوا پخش شده.

اگر هوای محیط زمین اندکی از آنچه هست رقیقتر می بود اجرام سماوی و شهاب های ثاقب که هر روز به مقدار
چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند دائما به سطح زمین می
رسیدند، و هر گوشه آنرا مورد اصابت قرار می دادند!

این اجرام فلکی به سرعت هر ثانیه از ۶ تا چهل میل حرکت می کنند و به هر کجا برخورد کنند ایجاد انفجار و
حریق می نمایند، اگر سرعت حرکت این اجرام کمتر از آنچه هست می بود، مثلا به اندازه سرعت یک گلوله بود،
همه آنها به سطح زمین می ریختند، و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود.

اگر خود انسان در مسیر کوچک ترین قطعه این اجرام سماوی واقع شود شدت حرارت آنها که با سرعتی معادل نود
برابر سرعت گلوله حرکت می کنند او را تکه پاره و متلاشی می سازد.

غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به
سوی زمین عبور می دهد، و کلیه میکربهای مضر را در همان فضا معدوم می سازد، و ویتامینهای مفید را ایجاد می
نماید.

با وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین بر آمده و در هوا منتشر شده است، و غالب آنها هم گازهای سمی هستند معهذا هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده، و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد باقی مانده است.

دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد مینماید و تعادل را حفظ میکند همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذایی و باران و اعتدال هوا و گیاهان و بالاخره وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه میگیرد، هر کس که درک معانی میکند باید در مقابل عظمت دریا سر تعظیم فرود آورد و سپاس گزار موهبتهای آن باشد...! تناسب عجیب و تعادل بسیار دقیقی که بین «اکسیژن و اسید کربونیک» قرار گردیده تا حیات حیوانی و گیاهی به وجود آید جلب توجه همه متفکرین را کرده، و آنها را به اندیشه واداشته است.

اما اهمیت حیاتی اسید کربونیک هنوز در نظر بسیاری از مردم مکتوم می باشد، نا گفته نماند که اسید کربونیک همان گازی است که نوشابه های گازدار را با آن درست میکنند، و در میان مردم معروف است.

اسید کربونیک گاز سنگین و غلیظی است که خوشبختانه نزدیک به سطح زمین قرار دارد و تجزیه آن از اکسیژن به زحمت و اشکال انجام میگیرد، وقتی آتشی افروخته میشود چوب که خود مرکب از اکسیژن و کربن و ئیدروژن است بر اثر حرارت تجزیه شیمیائی میشود، و کربن با نهایت سرعت با اکسیژن آمیخته و تشکیل اسید کربونیک میدهد ئیدروژن آن نیز با همان شتاب با اکسیژن آمیخته و تشکیل بخار آب می دهد، دود عبارت از کربن خالص و ترکیب نشده است. انسان هنگام تنفس مقداری اکسیژن فرو می برد، و خون آن را در تمام قسمتهای بدن توزیع میکند، و همین اکسیژن غذا را در سلولهای مختلف آهسته و آرام و با حرارتی ضعیف میسوزاند، و اسید کربنیک و بخار آب آن خارج می شود به همین جهت وقتی از راه شوخی گفته میشود فلانی مانند «نور» آه میکشد حقیقت واقعی اظهار شده است.!

گاز اسید کربونیک که بر اثر احتراق غذا در سلولها ایجاد میشود داخل ریه میگردد، با تنفسهای بعدی از بدن خارج شده، و به هوای محیط برمیگردد به این ترتیب کلیه جانوران اکسیژن استنشاق میکنند، و اسید کربونیک بیرون میدهند.

چقدر شگفت آور است طریقه کنترل و موازنه در این عالم در نتیجه همینموازنه طبیعت مانع آن شده است که حیوانات هر قدر هم بزرگ یا درنده و سبع باشند بتوانند بر دنیا تسلط یابند، فقط انسان این موازنه طبیعت را بهم میزند، و نباتات و حیوانات را از محلی به محل دیگر منتقل مینماید، و اتفاقا به فوریت هم جریمه این شوخ چشمی خود را میپردازد، زیرا آفات نباتی و امراض حیوانی خسارت جبران ناپذیر به او میزند!

داستان ذیل مثل بسیار خوبی است که نشان میدهد انسان برای ادامه حیات خود چگونه باید رعایت این کنترل و موازنه را بنماید:

چندین سال قبل در استرالیا نوعی از بوته معروف به «کاکتوس» را کنار نرده های مزارع می کاشتند و چون حشره دشمن این نبات در آن موقع در استرالیا وجود نداشت بوته کاکتوس شروع به ازدیاد و توسعه عجیب نمود، دیری نگذشت که مساحتی به اندازه سطح جزیره انگلستان را فرا گرفت، و مردم را از قرا و قصبات بیرون کرد، و زراعت آنها را منهدم نمود، و امر کشاورزی را مختل و غیر ممکن ساخت.

ساکتین محل آنچه وسیله در دسترس خود داشتند بکار بردند و نتیجه نگرفتند، استرالیا در خطر آن قرار گرفت که قشون بی صدا و لجوج گیاه کاکتوس آن را بالمره در حیطه تصرف خود درآورده! علما و متخصصین در صدد چاره جوئی این خطر برآمدند و به این منظور دور عالم را تجسس کردند تا عاقبت حشرهای را یافتند که منحصر با ساق و برگ و ته کاکتوس تغذیه میکند و جز آن غذای دیگر نمیخورد، و به سهولت هم زاد و ولد میکند و در استرالیا دشمنی ندارد.

در این مورد حیوان بر نبات غلبه کرد و امروز خطر هجوم کاکتوس به کلی بر طرف شده است، و با معدوم شدن کاکتوس حشرات مزبور هم از میان رفتند و فقط عده قلیلی باقی ماند که پیوسته مقدار نمو و توسعه کاکتوس را کنترل کنند! آفرینش این کنترل و تعادل را در طبیعت بر قرار کرده و بسیار هم مفید واقع گردیده است.

چه شده است که پشه مالاریا سطح زمین را فرا نگرفته، و باعث انهدام نسل انسانی نشده است؟ در حالی که پشه معمولی حتی در نواحی قطبی نیز فراوان است؟

یا چه شده است که پشه تب زرد که در موقعی تا نزدیکیهای نیویورک آمده بود دنیا را ویران نکرد؟ یا چه شده است که مگس خواب آور طوری آفریده شده که جز در مناطق گرمسیر استوائی نمیتواند زیست نماید نسل آدمی را از روی زمین بر نداشته است؟! (همه اینها از طریق یک نظام کنترل حساب شده جلوگیری گردیده.)

کافی است به یاد آوریم که در طول زمان با چه آفات و امراضی دست به گریبان بودهایم ، و چگونه تا دیروز وسیله مدافعه در مقابل آنها را نداشته و از هیچ یک از اصول بهداشت نیز اطلاعی نداشته ایم آنوقت متوجه میشویم که وجود ما با چه طرز حیرت آوری محفوظ و مصون مانده است.

آیه ۳ - ۶

آیه و ترجمه

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يَخْلُقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لَا حَيَوَةً وَ لَا نُشُوراً (۳)

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلاَّ إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَ أَغَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءآخِرُونَ فَقَدْ جَاءَ وَ ظَلَمُوا وَ زُورُوا (۴)

وَ قَالُوا أَ سَاطِرُ الأَوَّلِينَ اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۵)

قُلْ أَنزَلَهُ الأَدَى يَعْلَمُ السَّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۶)

ترجمه:

۳ - آنها غیر از خداوند معبودانی برای خود برگزیدند، و معبودانی که چیزی را نمی آفرینند بلکه خودشان مخلوقند، مالک زیان و سود خود نیستند و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیزشان.

۴ - و کافران گفتند این فقط دروغی است که او ساخته و گروهی او را بر این کار یاری داده اند آنها (با این سخن) ظلم و دروغ بزرگی

۵ - و گفتند این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی آنرا رونویس کرده ، و هر صبح و شام بر او املا میشود.

۶ - بگو: کسی آنرا نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را میداند، او غفور و رحیم بوده و هست.

تفسیر:

تهماتهای رنگارنگ.

این آیات در حقیقت دنباله‌های است برای بحثی که در آیات گذشته در مورد مبارزه با شرک و بت پرستی ، و سپس ادعاهای بی پایه بت پرستان در باره بتها، و اتهاماتشان درباره قرآن و شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است.

آیه نخست مشرکان را در واقع به محاکمه میکشد و برای برانگیختن وجدان آنها، با منطقی روشن و ساده و در عین حال قاطع و کوبنده سخن میگوید میفرماید: «آنها خدایانی غیر از پروردگار عالم که اوصافش قبلا گذشت ، انتخاب کردند، خدایانی که مطلقا خالق چیزی نیستند بلکه خودشان مخلوقند»
(و اتخذوا من دون الله الهة لا يخلقون شيئا و هم يخلقون).

معبود حقیقی ، خالق عالم هستی است ، در حالی که آنها درباره بتها چنین ادعائی را نداشتند بلکه آنها را «مخلوق» خدا میدانستند.

وانگهی انگیزه آنها برای پرستش بتها چه میتواند باشد؟ «بتهایی که حتی مالک سود و زیان خود و مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویش نیستند» تا چه رسد به دیگران (و لا يملكون لانفسهم ضرا و لا نفعا و لا يملكون موتا و لا حياتا و لا نشورا).

اصولی که برای انسان اهمیت دارد همین پنج امر است : مساله سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز . براستی اگر کسی مالک اصلی این امور نسبت به ما باشد شایسته پرستشاست ، اما آیا این بتها هرگز قادر بر این امور در مورد خودشان هستند تا چه رسد به اینکه عابدان خود را بخواهند در این جهات زیر پوشش حمایت خویش قرار دهند؟

این چه منطق رسوائی است که انسان به دنبال موجودی بیفتد و سر بر آستان آن بگذارد که هیچگونه اختیاری از خود در مورد خویشتن ندارد تا چه رسد به دیگران؟!

این بتها نه تنها در این دنیا مشکلی را برای بندگان خود حل نمیکند که در قیامت نیز کاری از آنها ساخته نیست. این تعبیر نشان میدهد که این گروه از مشرکان که مخاطب در این آیات هستند معاد را به نوعی پذیرفته بودند (هر چند معاد روحانی نه جسمانی) (یا اینکه قرآن حتی با عدم اعتقاد آنها بمسئله معاد، مطلب را مسلم گرفته، و به طور قاطع در این زمینه با آنها سخن میگوید، و این معمول است که گاهی انسان با کسی که منکر حقیقتی است روبرو میشود اما سخنان خود را بدون اعتنا به افکار او بر طبق افکار خویش قاطعانه بیان میکند، بخصوص اینکه یک دلیل ضمنی نیز در خود آیه برای مسأله معاد نهفته شده است، زیرا هنگامی که خالق، مخلوقی می آفریند، و مالک موت و حیات و سود و زیان او است، باید هدفی از خلقت او داشته باشد، و این هدف در مورد انسانها بدون قبول رستاخیز امکان پذیر نیست، چرا که اگر با مردن انسان همه چیز پایان یابد زندگی پوچ خواهد بود و دلیل بر این است که آن خالق حکیم نبوده است.

ضمناً اگر می بینیم مسأله «ضرر» در آیه قبل از «نفع» قرار گرفته برای این است که انسان در درجه اول از زیان وحشت دارد، و جمله دفع ضرر اولی از جلب منفعت است، به صورت یک قانون عقلانی در آمده است. و نیز اگر «ضرر» و «نفع» و «موت» و «حیات» و «نشور» به صورت نکره آمده، برای بیان این حقیقت است که این بتها حتی در یک مورد مالک سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند. تا چه رسد نسبت به همگان.

و اگر «لا یملکون» و «لا یخلقون» به صورت «جمع مذکر عاقل» ذکر شده (در حالی که بتهای سنگی و چوبی کمترین عقل و شعوری ندارند) به خاطر آن است که هدف از این سخن تنها بتهای سنگ و چوبی نیست، بلکه گروهی است که فرشتگان یا حضرت مسیح را عبادت میکردند و چون عاقل و غیر عاقل در معنی این جمله جمعند، همه را به صورت عاقل ذکر کرده و به اصطلاح ادبی از باب تغلیب است.

و یا در این تعبیر طبق اعتقاد طرف سخن گفته شده تا عجز و ناتوانی آنها را مشخص کند، یعنی شما که اینها را صاحب عقل و شعور میدانید، با این حال چرا نمیتوانند زیانی از خود دفع کنند و یا منفعتی جلب نمایند؟!

آیه بعد به تحلیلهای کفار و یا صحیحتر بهانه جوئیهای آنها، در برابر دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخته چنین میگوید: کافران گفتند: این فقط دروغی است که او ساخته و پرداخته است، و گروهی نیز او را بر این کار یاری داده اند! (وقال الذین کفروا ان هذا الا فک افتراه و اعانه علیه قوم آخرون.) در واقع آنها برای اینکه شانه از زیر بار حق خالی کنند - همانند همه کسانی که در طول تاریخ تصمیم به مخالفت رهبران الهی داشتند - نخست او را متهم به افترا و دروغگویی کردند و مخصوصا برای اینکه قرآن را تحقیر کنند از کلمه «هذا» (این) استفاده کردند.

سپس برای اینکه اثبات کنند او به تنهایی قادر بر آوردن چنین سخنانی نیست، زیرا آوردن چنین سخنان پرمحتوائی هر چه باشد نیاز به قدرت علمی فراوانی دارد، و آنها مایل نبودند این را بپذیرند و نیز برای اینکه بگویند اینیک برنامه ریشه دار و حساب شده است گفتند: او در این کار تنها نبوده بلکه جمعی وی را یاری کرده اند، و حتما توطئه ای در کار است و باید در مقابل آن ایستاد!

بعضی از مفسران گفته اند منظور از قوم آخرون (گروهی دیگر) جماعتی از یهود بودند، و بعضی گفته اند منظور آنها سه نفر از اهل کتاب به نام عداس و یسار و حبر (یا جبر) بوده.

به هر حال چون این قبیل مطالب در میان مشرکان مکه وجود نداشت، و بخشی از آن مانند سرگذشت پیامبران پیشین نزد یهود و اهل کتاب بود آنها ناچار بودند در این تهمت پای خود اهل کتاب را نیز به میان کشند، تا موج اعجاب مردم را از شنیدن این آیات فرو بنشانند.

ولی قرآن در جواب آنها فقط یک جمله میگوید و آن اینکه: «آنها با این سخن خود مرتکب ظلم و هم دروغ و باطل شدند (فقد جائوا ظلما و زورا).»

«ظلم» از این نظر که مردی امین و پاک و راستگو همچون پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را متهم به دروغ و افترا بر خدا با همدستی جمعی از اهل کتاب کردند، و به مردم و خود نیز ستم نمودند، و دروغ و باطل از این نظر که سخن آنها کاملا بی اساس بود، زیرا بارها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را دعوت به آوردن سورهها و آیاتی همچون قرآن کرده بود و آنها در برابر این تحدی عاجز و ناتوان شده بودند. این خود نشان میداد

که این آیات ساخته مغز بشر نیست چرا که اگر چنین بود آنها نیز می توانستند با کمک گرفتن از جماعت یهود و اهل کتاب نظیر آن را بیاورند، بنابراین عجزشان دلیل بر دروغشان و دروغشان دلیل بر ظلمشان است.

بنابراین جمله کوتاه «فقد جائوا ظلما و زورا» پاسخی است رسا و گویا در برابر ادعاهای بی اساس آنان. واژه «زور» (بر وزن کور) در اصل از «زور» (بر وزن غور) به معنی قسمت بالای سینه، گرفته شده، سپس به هر چیز که از حد وسط متمایل شود، اطلاق گردیده و از آنجا که دروغ از حق منحرف شده و به باطل گرائیده به آن زور میگویند.

آیه بعد به یکی دیگر از تحلیلهای انحرافی و بهانه های واهی آنان در مورد قرآن پرداخته، میگوید: «آنها گفتند این همان افسانه های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده!» (و قالوا اساطیر الاولین اکتبها).

او در واقع از خود چیزی ندارد، نه علم و دانشی و نه ابتکاری، تا چه رسد به وحی و نبوت، او از جمعی کمک گرفته و مثنی از افسانه های کهن را گردآوری نموده و نام آن را وحی و کتاب آسمانی گذارده است. او برای رسیدن به این مقصد، همه روز از دیگران بهره گیری میکند «و این کلمات هر صبح و شام بر او املا میشود!» (فهی تملی علیه بکره و اصیلا).

او در مواقعی که مردم کمتر در صحنه حضور دارند، یعنی به هنگام صبح و هنگام شام برای منظور خود کمک می گیرد.

این سخن در حقیقت تفسیر و توضیحی است بر تهمت‌هایی که در آیه قبل از آنها نقل شده بود. آنها در این چند جمله کوتاه می خواستند، چند نقطه ضعف بر قرآن تحمیل کنند: نخست اینکه قرآن مطلقا مطلب تازه ای ندارد و مثنی از افسانه های پیشین است! دیگر اینکه پیامبر اسلام حتی یک روز بدون کمک دیگران نمی تواند به کار خود ادامه دهد، باید صبح و شام مطالب را بر او املا کنند و او بنویسد.

و دیگر اینکه او خواندن و نوشتن را میداند، و اگر میگوید درس نخوانده ام این هم سخن خلافی است!

در واقع آنها با این دروغها و تهمت‌های واضح می‌خواستند مردم را از گرد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پراکنده کنند، در حالی که تمام کسانی که عقل داشتند و در آن جامعه مدتی زندگی کرده بودند به خوبی میدانستند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد کسی درس نخوانده بود، بعلاوه با جمعیت یهود و اهل کتاب سر و کاری نداشت، و اگر همه روز صبح و شام از دیگران الهام می‌گرفت چگونه ممکن بود بر کسی مخفی شود؟ از این گذشته آیات قرآن در سفر و حضر در میان جمع و در تنهایی و در همه حال بر او نازل میشد.

علاوه بر همه اینها قرآن مجموعه‌های بود از تعلیمات اعتقادی، احکام عملی، قوانین، و قسمتی از سرگذشت پیامبران، چنان نبود که همه قرآن را سرگذشت پیامبران تشکیل دهد، و تازه آنچه از سرگذشت اقوام پیشین در قرآن آمده بود شباهتی با آنچه در عهدین (تورات و انجیل تحریف یافته) و افسانه‌های خرافی عرب موجود بود نداشت، چرا که آنها پر از خرافات بود، و اینها پیراسته از خرافات که اگر این دو را در کنار هم بگذاریم و مقایسه کنیم حقیقت امر به خوبی روشن میشود. لذا آخرین آیه مورد بحث، به عنوان پاسخگویی به این اتهامات بی پایه میفرماید:

«بگو کسی آن را نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را می‌داند»

(قل انزلہ الذی یعلم السرفی السماوات و الارض.)

اشاره به اینکه محتوای این کتاب و اسرار گوناگونی که از علوم و دانشها، تاریخ اقوام پیشین، قوانین و نیازهای بشری، و حتی اسراری از عالم طبیعت و اخباری از آینده در آن است نشان میدهد که ساخته و پرداخته مغز بشر نیست، و با کمک این و آن تنظیم نشده، بلکه مولود علم کسی است که آگاه از اسرار آسمان و زمین است و علم او بر همه چیز احاطه دارد.

ولی با این همه راه بازگشت را به روی این کج اندیشان مغرض و دروغگویان رسوا باز میگذارد و در پایان آیه میگوید: درهای توبه و بازگشت به سوی خدا به روی همه شما باز است چرا که او غفور و رحیم بوده و هست (انه کان غفورا رحیما).

به مقتضای رحمتش، پیامبران را ارسال و کتب آسمانی را نازل نموده، و به مقتضای غفوریتش گناهان بی حساب شما را در پرتو ایمان و توبه می‌بخشد.

آیه ۷ - ۱۰

آیه و ترجمه

وَقَالُوا مَا لِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷)

أَوْ يُنَزِّلُ إِلَيْنَا كَنْزًا أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸)

انظر كيف ضربوا لك الأمثل فاضلوا فلا يستطيعون سبيلاً (۹)

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (۱۰)

ترجمه:

۷ - و گفتند چرا این رسول غذا میخورد؟ و در بازارها راه می‌رود؟ (نه سنت فرشتگان دارد و نه روش شاهان!) چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انداز کند؟ (و گواه صدق دعوت او باشد).

۸ - یا گنجی از آسمان برای او فرستاده شود یا باغی داشته باشد که از (میوه) (و امرار معاش کند) و ستمگران گفتند شما تنها از یک انسان مجنون پیروی میکنید!

۹ - ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، آنچنانکه قدرت پیدا کردن راه را ندارند!

۱۰ - زوال ناپذیر و بزرگ است خدائی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این میدهد، باغهایی که از زیر درختانش نهرها جاری باشد و (اگر بخواهد) برای تو قصرهایی مجلل قرار میدهد.

شان نزول: در روایتی از امام حسن عسکری (علیه السلام) میخوانیم که فرمود: از پدرم امام دهم سؤال کردم: آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با یهود و مشرکان در برابر سرزنشها و بهانه گیریهایشان به بحث و گفتگو و استدلال می پرداخت؟

پدرم فرمود: آری ، بارها چنین شد، از جمله اینکه روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کنار خانه خدا نشسته بود، عبد الله بن ابی امیه مخزومی در برابر او قرار گرفت و گفت : ای محمد تو ادعای بزرگی کرده‌ای ، و سخنان وحشتناکی می‌گوئی ! تو چنین می‌پنداری که رسول پروردگار عالمیانی ، اما پروردگار جهانیان و خالق همه مخلوقات شایسته نیست ، رسولی مثل تو - انسانی همانند ما - داشته باشد، تو همانند ما غذا می‌خوری ، و همچون ما در بازارها راه می‌روی ! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه داشت : بار پروردگارا تو همه سخنان را می‌شنوی و به هر چیز عالمی ، آنچه را بندگان تو می‌گویند میدانی (خودت پاسخ آنها را بیان فرما) در این هنگام آیات فوق نازل شد و به بهانه گیریه‌های آنها پاسخ داد.

تفسیر:

چرا این پیامبر گنجه‌ها و باغها ندارد؟

از آنجا که در آیات گذشته بخشی از ایرادهای کفار درباره قرآن مجید مطرح گردید و به آن پاسخ داده شد، در آیات مورد بحث بخش دیگری را که مربوط به رسالت شخص پیامبر است مطرح کرده و پاسخ می‌گوید.

می‌فرماید: «آنها گفتند چرا این رسول ، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود»؟! (و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق.)

این چه پیامبری است که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد، و در بازارها برای کسب و تجارت ، و یا خرید نیازمندیهای خود راه می‌رود این نه سنت رسولان است ، و نه شیوه ملوک و پادشاهان ! در حالی که او می‌خواهد هم ابلاغ دعوت الهی کند و هم بر همه ما حکومت نماید.!

اصولا آنها معتقد بودند افراد با شخصیت نباید شخصا برای رفع حوائج خود به بازارها گام بگذارند، باید ماموران و خدمتگذاران را به دنبال این کار بفرستند.

سپس افزودند: «چرا لااقل فرشته ای از سوی خدا بر او فرستاده نشده که به عنوان گواه صدق دعوتش ، همراه او، مردم را انذار کند؟! (لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا).»

بسیار خوب به فرض که قبول کنیم رسول خدا می تواند انسان باشد، ولی آخر چرا یک انسان تهی دست و فاقد مال و ثروت؟ «چرا گنجی از آسمان برای او نفرستاد، و یا لاقل چرا باغی ندارد که از آن بخورد و امرار معاش کنند؟! (او یلقى الیه کنز او تکون له جنه یا کل منها).

و باز به اینها قناعت نکردند و سرانجام با یک نتیجه گیری غلط او را متهم به جنون ساختند چنانکه در پایان همین آیه می خوانیم: و ستمگران گفتند ای مردمی که به او ایمان آورده اید شما تنها از یک انسان مجنون و کسی که مورد سحر ساحران قرار گرفته است پیروی می کنید!» (و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا).

چرا که آنها معتقد بودند ساحران می توانند در فکر و هوش افراد دخالت کنند و سرمایه عقل را از آنها بگیرند! از مجموع آیات فوق چنین استفاده می شود که آنها در واقع چند ایراد واهی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند که مرحله به مرحله از گفتار خود عقب نشینی می کردند.

نخست معتقد بودند اصلا او باید فرشته باشد، اینکه غذا می خورد و در بازارها راه می رود مسلما فرشته نیست!

بعد گفتند: بسیار خوب اگر فرشته نیست لاقل فرشته ای به عنوان معاونت همراه او از سوی خدا اعزام گردد. باز هم از این هم تنزل کردند و گفتند به فرض که پیامبر خدا بشر باشد باید گنجی از آسمان به سوی او انداخته شود، تا دلیل بر این باشد که او مورد توجه خدا است!

و در آخرین مرحله گفتند: به فرض که هیچیک از اینها را نداشته باشد لاقل باید آدم فقیری نباشد، مانند یک کشاورز مرفه، باغی در اختیارش باشد که از آن زندگی خود را تامین کند!
اما متأسفانه او فاقد همه اینها است و باز هم می گوید پیغمبرم!!

و در پایان نتیجه گیری کردند که این ادعای بزرگ او در چنین شرائطی دلیل بر آن است که عقل سالمی ندارد! آیه بعد پاسخ همه اینها را در یک جمله کوتاه چنین بیان می کند: «بین چگونه برای تو مثلها زدند، و به دنبال آن گمراه شدند، آنچنان که قدرت پیدا کردن راه را ندارند» (انظر كيف ضربوا لك الامثال فضلوها فلا يستطيعون سبيلا).

این جمله تعبیر گویائی است از این واقعیت که آنها در مقابل دعوت حق و قرآنی که محتوای آن شاهد گویای ارتباطش با خدا است به یک مشت سخنان واهی و بی اساس دست زده و می خواهند با این حرفهای بی پایه ، چهره حقیقت را بپوشانند.

این درست به این ماند که شخصی در مقابل استدلالات منطقی ما به یک مشت بهانه جوئیها که آثار سستی آن کاملا نمایان است دست بزند، ما بی اینکه بخواهیم تک تک از سخنان او را پاسخ دهیم می گوئیم بین با چه حرفهای واهی می خواهد در مقابل دلیل منطقی بایستد؟!

و برآستی سخنان آنها در تمام قسمت‌هایش چنین بود، زیرا:

اولا: چرا پیامبر از جنس فرشتگان باشد؟ بلکه به عکس عقل و دانش می گوید باید انسان رهبر انسان باشد، تا همه دردها، خواستها، نیازها، مشکلات و مسائل زندگی او را کاملا درک کند، تا یک سرمشق عملی برای او در همه زمینه ها باشد، تا مردم بتوانند از او در همه برنامه ها الهام گیرند، اگر فرشته ای نازل می شد مسلما این هدفها تامین نمی گشت ، مردم می گفتند: اگر او سخن از زهد و بی اعتنائی به دنیا می گوید فرشته است و نیازی ندارد، اگر دعوت به پاکدامنی و عفت می کند از طوفان غریزه جنسی خبر ندارد، و دهها اگر همانند آن.

ثانیا: چه لزومی دارد همراه بشر فرشته ای برای تصدیق او بیاید؟ مگر معجزات ، مخصوصا معجزه بزرگی همچون قرآن برای درک این واقعیت کافی نیست؟!

ثالثا: غذا خوردن همانند سایر انسانها و راه رفتن در بازارها، سبب می شود که بیشتر با مردم بیامیزد و در اعماق زندگی آنها فرو برود و رسالت خود را بهتر انجام دهد، این ضروری ندارد بلکه کمک او است.

رابعا: عظمت و شخصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به گنج و گنجینه نیست ، و به باغهای خرم و سرسبز میوه نمی باشد، این طرز تفکر انحرافی کفار است که شخصیت و حتی قرب به خدا را در سرمایه دار بودن می داند، در حالی که پیامبران آمده اند تا بگویند ای انسان ارزش وجود تو با اینها نیست با علم و ایمان و تقواست.

خامسا: با چه معیاری او را «مسحور» و «مجنون» می دانستند؟! کسی که عقلش به شهادت تاریخ زندگی و انقلاب بزرگ او و بنیانگذاری تمدن اسلامی به وسیله او فوق العاده بود چگونه می توان او را با این برجسبهای مسخره متهم ساخت؟ مگر اینکه بگوئیم بت شکنی کردن و کورکورانه دنبال نیاکان نیفتادن دلیل بر جنون است!

بنابر آنچه گفتیم روشن شد که امثال در اینجا، بخصوص با قرائن موجود در آیه، به معنی سخنان سست و بی پایه است، و تعبیر به امثال شاید به خاطر آنست که آن را در لباس حق و مثل و مانند دلیل منطقی در آورده اند در حالی که واقعا چنین نیست. به این نکته نیز باید توجه کرد که دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گاهی او را به ساحر بودن و گاه مسحور بودن متهم می کردند، گرچه بعضی از مفسران احتمال داده اند که مسحور به معنی ساحر بوده باشد (زیرا گاه اسم مفعول به معنی فاعل آمده است) ولی ظاهر این است که این دو با هم فرق دارند.

اگر ساحرش می خواندند به خاطر نفوذ فوق العاده کلام او در دلها بود، چون نمی خواستند این حقیقت را بپذیرند متوسل به اتهام ساحر بودن می شدند.

اما مسحور به معنی کسی است که ساحران در عقلش دخل و تصرف کرده و مایه اختلال حواس او را فراهم ساخته اند، این اتهام از آنجا ناشی می شد که او سنت شکن بود و مخالف عادات و رسوم خرافی و مصلحت اندیشی های فردی گام برمی داشت.

اما پاسخ همه این اتهامات از سخنان بالا روشن شد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا می فرماید: فضلوا فلا يستطيعون سبیلا (آنها گمراه شدند و قادر بر پیدا کردن راه حق نیستند).

پاسخ این است که انسان در صورتی می تواند به حق راه یابد که خواهان حق و جویای حق باشد، اما آن کس که با پیشداوریهای غلط و گمراه کننده ای که از جهل و لجاج و عناد سرچشمه می گیرد تصمیم خود را قبلا گرفته است، نه تنها حق را پیدا نخواهد کرد بلکه همیشه در برابر آن موضع گیری می کند.

آخرین آیه مورد بحث همانند آیه قبل روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده - به عنوان تحقیر سخنان آنها، و اینکه قابل جوابگوئی نیست - می فرماید: بزرگو پر برکت است خدائی که اگر بخواهد برای تو بهتر

از آنچه اینها می گویند قرار می دهد، باغهایی که از زیر درختانش نهرها جاری باشد، و نیز اگر بخواهد برای تو قصرهای مجللی قرار می دهد (تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و يجعل لک قصورا).

مگر باغها و قصرهای دیگران را چه کسی به آنها داده جز خدا؟ اصولا چه کسی این همه نعمت و زیبایی را در این عالم آفریده جز پروردگار؟ آیا برای چنین خداوند قادر و منانی ممکن نیست که بهتر از اینها را در اختیار تو بگذارد؟!

ولی او هرگز نمی خواهد مردم شخصیت تو را در مال و ثروت و قصر و باغ بدانند، و از ارزشهای واقعی غافل شوند. او می خواهد زندگی تو همانند افراد عادی و مستضعفان و محرومان باشد، تا بتوانی پناگاهی برای همه اینها و برای عموم مردم باشی.

اما چرا می گوید باغها و قصرها بهتر از آن است که آنان می خواستند، زیرا گنج به تنهایی مشکل گشا نیست ، بلکه باید پس از زحمات زیاد تبدیل به باغها و قصور شود، از این گذشته آنها می گفتند تو باغی داشته باشی که زندگی را تامین کند، اما قرآن می گوید: خدا می تواند باغها و قصرها برای تو قرار دهد، اما هدف از بعثت و رسالت تو چیز دیگری است.

در خطبه قاصعه از نهج البلاغه بیان رسا و گویائی در این زمینه آمده است : آنجا که امام (علیه السلام) می فرماید:

موسی بن عمران با برادرش (هارون) بر فرعون وارد شدند، در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند، و در دست هر کدام عصائی بود، با او شرط کردند - که اگر تسلیم فرمان پروردگار شوی - حکومت و ملک باقی می ماند و عزت و قدرتت دوام می یابد، اما او گفت:

آیا از این دو تعجب نمی کنید؟ که با من شرط می کنند بقاء ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد، در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد (اگر راست می گویند) چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟

این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا، و جمع آوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت:

ولی اگر خدا می خواست ، هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را به روی آنان بگشاید، می گشود، و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل دارد، می داشت ، اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت ، پاداش و جزاء بی اثر می شد، وعده و وعیدهای الهی بیفایده می گردید، و برای پذیرندگان ، اجر و پاداش آزمودگان واجب نمی شد، و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند، و اسماء و نامها با معانی خود همراه نبودند...

اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی ، و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار دارد، ولی تواءم با قناعتی که قلبها ۵۰۴۰۰۲۳۶۸۲۰ و چشمها را پر از بی نیازی می کرد هر چند فقر ظاهری آنها چشمها و گوشها را از ناراحتی مملو می ساخت.

اگر پیامبران دارای آنچنان قدرتی بودند کسی خیال مخالفت با آنان را نمی کرد و توانائی و عزتی داشتند که هرگز مغلوب نمی شدند و سلطنت و شوکتی دارا بودند که همه چشمها به آنان دوخته می شد و از راههای ۲۵۲۳۹۰ دور، بار سفر به سوی آنان می بستند، اعتبار و ارزش آنها برای مردم کمتر و متکبران سر تعظیم در برابرشان فرود می آوردند و اظهار ایمان می نمودند.

اما این ایمان به خاطر علاقه به هدف آنان نبود بلکه به خاطر ترسی که بر آنها چیره می شد و یا به واسطه میل و علاقه ای که به مادیات آنها داشتند انجام می گرفت ، و در این صورت در نیتهای آنها خلوص یافت نمی شد و غیر از خدا در اعمالشان شرکت داشت.

توجه به این نکته نیز لازم است که بعضی گفته اند منظور از باغ و قصر، باغ و قصر آخرت است ولی این تفسیر به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست.

آیه ۱۱ - ۱۶

آیه و ترجمه

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱)

إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا (۱۲)

وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُتَّقِرِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ تَبُورًا (۱۳)

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ تَبُورًا وَحِدًا وَاذْعُوا تَبُورًا كَثِيرًا (۱۴)

قُلْ أَذِلَّكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا (۱۵)

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (۱۶)

ترجمه:

۱۱ - اینها همه بهانه است (بلکه آنها قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم.

۱۲ - هنگامی که این آتش آنها را از دور می بیند صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند.

۱۳ - و هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آن افکنده می شوند، در حالی که در غلو زنجیرند، فریاد واویلائی آنها بلند می شود!

۱۴ - امروز یکبار واویلا نگوئید، بلکه بسیار واویلا سر دهید!

۱۵ - بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده؟ بهشتی که پاداش اعمال آنها و قرارگاهشان است.

۱۶ - هر چه بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است، جاودانه در آن خواهند ماند، این وعده ای است مسلم که پروردگارت بر عهده گرفته است.

تفسیر:

مقایسه ای از بهشت و دوزخ

در این آیات - به دنبال بحثی که از انحراف کفار در مساله توحید و نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آیات قبل بود - سخن از بخش دیگری از انحرافات آنها در زمینه معاد می گوید، و در حقیقت با بیان این بخش روشن می شود که آنها در تمام اصول دین گرفتار تزلزل و انحراف بودند، هم در توحید و هم در نبوت و هم در معاد، که دو قسمت آن در آیات گذشته آمده، و اکنون سومین بخش را می خوانیم.

نخست می گوید: بلکه آنها قیامت را تکذیب کردند (بل کذبوا بالساعة).

ذکر کلمه بل که در اصطلاح ادبی برای اضراب است به این معنی است که آنها آنچه در زمینه نفی توحید و نبوت می گویند بهانه هائی است که در حقیقت از انکار معاد سرچشمه گرفته است، چرا که اگر کسی ایمان به چنان دادگاه عظیم و پاداش و کیفر الهی داشته باشد این چنین بی پروا حقایق را به باد مسخره نمی گیرد و با ذکر بهانه های واهی از دعوت پیامبری که دلائل نبوتش آشکار است سر نمی پیچد، و در برابر بتنهائی که با دست خود ساخته و پرداخته، سر تعظیم فرود نمی آورد.

اما قرآن در اینجا به پاسخ استدلالی نپرداخته چرا که این گروه اهل منطق و استدلال نبودند، بلکه آنها را با تهدیدهای تکان دهنده و کوبنده مواجه می کند، و آینده شوم و دردناک آنها را در برابر چشمشان مجسم می سازد، که گاه این منطق برای این گونه افراد مؤثرتر است.

نخست می گوید: ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم (و اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا).

سپس توصیف عجیبی از این آتش سوزان کرده می گوید: هنگامی که این آتش آنها را از راه دور ببیند چنان به هیجان می آید که صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند! (اذا رأ تهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا).

در این آیه تعبیرات متعدد گویائی است که از شدت این عذاب الهی خبر می دهد:

۱ - نمی گوید آنها آتش دوزخ را از دور می بینند بلکه می گوید آتش آنها را می بیند، گوئی چشم و گوش دارد، چشم بر راه دوخته و انتظار این گنهکاران را می کشد!

۲ - نیاز به این ندارد که آنها نزدیک آن شوند تا به هیجان در آید، بلکه از فاصله دور - که طبق بعضی از روایات یک سال راه است - از خشم فریاد می زند.

۳ - از این آتش سوزان توصیف به تغیط شده است، و آن عبارت از حالتی است که انسان خشم خود را با نعره و فریاد آشکار می سازد.

۴ - برای آتش دوزخ زفیر قائل شده یعنی شبیه آن حالتی که انسان نفس را در سینه فرو می برد، آنچنان که دنده ها به طرف بالا رانده می شوند و اینمعمولا در حالی است که انسان بسیار خشمگین می گردد. مجموع این حالات نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ همچون حیوان درنده گرسنه ای که در انتظار طعمه خویش است انتظار این گروه را می کشد (پناه بر خدا).

این وضع دوزخ است به هنگامی که آنها را از دور می بیند اما وضع آنها را در آتش دوزخ چنین توصیف می کند: هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آتش در حالی که در غل و زنجیرند افکنده شوند فریاد و او یلاشان بلند می شود (و اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثورا).

این به خاطر کوچک بودن دوزخ نیست چرا که طبق آیه ۳۰ سوره ق هر چه در قیامت به جهنم می گوئیم آیا پر شده ای؟ باز طلب بیشتر می کند (یوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید).

بنابراین مکان وسیعی است اما آنها را در این مکان وسیع آنچهان محدود می کنند که طبق بعضی از روایات وارد شدنشان در دوزخ همچون وارد شدن میخ در دیوار است!

ضمناً واژه ثبور در اصل به معنی هلاک و فساد است، و به هنگامی که انسان در برابر چیز وحشتناک و مهلکی قرار می گیرد گاهی فریاد و ثبورا! بلند می کند که مفهومی ای مرگ بر من است. اما بزودی به آنها گفته می شود: امروز یکبار و ثبورا نگوئید، بلکه بسیار ناله و ثبورا سر دهید (لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا).

و در هر حال این ناله شما به جایی نخواهد رسید و مرگ و هلاکی در کار نخواهد بود، بلکه باید زنده بمانید و مجازاتهای دردناک را بچشید.

این آیه در حقیقت شبیه آیه ۱۶ سوره طور است که می فرماید: اصلوها فاصبروا او لا تصبروا سواء علیکم انما تجزون ما کنتم تعملون: در آتش دوزخ بسوزید می خواهید شکیبائی کنید یا نکنید، برای شما تفاوتی نمی کند، شما جزای اعمال گذشته خود را می بینید.

در اینکه گوینده این سخن با کافران کیست؟ قرائن نشان می دهد فرشتگان عذابند چرا که سر و کارشان با آنها است.

و اما اینکه چرا به آنها گفته می شود یک بار و ثبورا نگوئید، بلکه بسیار بگوئید، ممکن است به خاطر این باشد که عذاب دردناک آنها موقتی نیست که با گفتن یک و ثبورا پایان یابد، بلکه باید در طول این مدت همواره این جمله را تکرار کنند، بعلاوه مجازات الهی درباره این ستمگران جنایتکار آنچهان رنگارنگ است که در برابر هر مجازاتی مرگ خود را با چشم می بینند و صدای و ثبورا ایشان بلند می شود و گوئی مرتبا می میرند و زنده می شوند.

سپس روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده دستور می دهد آنها را به یک داوری دعوت کند، می فرماید: بگو آیا این سرنوشت دردناک بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده است؟ بهشتی که هم پاداش اعمال آنها است و هم جایگاه و قرارگاهشان (قل اءذلک خیر ام جنۃ الخلد التي وعد المتقون کانت لهم جزاء و مصیرا). همان بهشتی که هر چه در آن بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است (لهم فیها ما یشائون).

همان بهشتی که برای همیشه در آن خواهند ماند (خالدین).

این وعده ای است مسلم بر پروردگارتان که آن را بر عهده گرفته است (کان علی ربک وعدا مسئولا).

این سؤال و داوری طلبیدن نه به خاطر آن است که کسی تردید در این امر داشته باشد، و نه اینکه آن عذابهای دردناک وحشتناک قابل موازنه و مقایسه با این نعمتهای بی نظیر باشد، بلکه این گونه سؤالها و داوری طلبیدن برای بیدار ساختن وجدانهای خفته است که آنها را در برابر یک امر بدیهی و بر سر دو راهی قرار دهند.

اگر در پاسخ بگویند آن نعمتها بهتر است و برتر است (که حتما باید بگویند) خود را محکوم کرده اند که اعمالشان بر ضد آن است، و اگر بگویند آن عذاب بر این نعمت برتری دارد سند بی عقلی خود را امضاء نموده اند، و این درست به آن میماند که ما به جوان گریزپائی که مدرسه و دانشگاه را ترک گفته، هشدار می دهیم و می گوئیم بین آنها که از علم و دانش فرار کردند و در آغوش فساد افتادند جایشان زندان است آیا زندان بهتر است یا رسیدن به مقامات عالی؟!

نکته ها:

۱ - نخست به این نکته باید توجه کرد که در آیات فوق در یکجا خلد و جاودانگی را به عنوان صفتی برای بهشت بیان کرده و در جای دیگر خالد بودن را حال برای بهشتیان، تا تاکید باشد بر این حقیقت که هم بهشت جاودانی است و هم ساکنان آن.

۲ - جمله لهم فیها ما یشائون (هر چه بخواهند در بهشت هست) نقطه مقابل چیزی است که در مورد دوزخیان در آیه ۵۴ سوره سبا آمده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون (میان آنها و آنچه می خواهند مانع و حائلی قرار داده شده).
۳ - تعبیر به مصیر (جایگاه و محل بازگشت) بعد از تعبیر به جزاء در مورد بهشت همه جنبه تاکید دارد بر آنچه در مفهوم جزاء افتاده، و همه نقطه مقابلی است در برابر جایگاه دوزخیان که در آیات قبل از آن آمده بود که آنها دست و پا در غل و زنجیر در مکان تنگ و محدودی افکنده می شوند.

۴ - جمله کان علی ربک وعدا مسئولا اشاره به این است که مؤمنان در دعاهای خود بهشت را با تمام نعمتهایش از خداوند تقاضا کرده اند، آنها سائلند و خدا مسئول عنه چنانکه در آیه ۱۹۴ سوره آل عمران از قول مؤمنان می خوانیم: ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک: پروردگارا آنچه را به رسولانت درباره ما وعده فرموده ای به ما مرحمت فرما.

همه مؤ منان نیز با زبانحال چنین تقاضائی را از خداوند دارند زیرا هر کس اطاعت فرمان او می کند چنین تقاضائی را با زبانحال دارد.

فرشتگان نیز چنین درخواستی را از خدا درباره مؤ منان می نمایند چنانکه (در آیه ۸ سوره مؤ من (می خوانیم: ربنا و ادخلهم جنات عدن التي وعدتهم: پروردگارا! مؤ منان را در باغهای جاودانی بهشت که به آنها وعده داده ای داخل کن!

تفسیر دیگری در اینجا نیز وجود دارد و آن اینکه کلمه مسئولاً تأکیدی است بر این وعده حتمی خداوند، یعنی آنچنان این وعده قطعی است که مؤ منان می توانند آن را از خدا مطالبه کنند، و درست به این می ماند که ما به کسی وعده ای داده و در ضمن به او حق می دهیم که از ما طلبکاری نماید. البته هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم وسیع مسئولاً جمع باشد.

۵- با توجه به جمله لهم ما یشائون (هر چه بخواهند در آنجا هست) (این سؤال برای بعضی پیدا شده که اگر مفهوم گسترده این جمله را در نظر بگیریم، نتیجه اش این می شود که بهشتیان مثلاً اگر مقام انبیاء و اولیاء را بخواهند به آنها داده می شود، و یا اگر نجات دوستان و بستگان گنهکارشان را که مستحق دوزخند طلب کنند به آن می رسند، و مانند این خواسته ها.

اما با توجه به یک نکته جواب این سؤال روشن می شود و آن اینکه: پرده ها از برابر چشمان بهشتیان کنار می رود، حقایق را بخوبی درک می کنند و تناسبها در نظر آنان کاملاً واضح می شود، آنها هرگز به فکرشان نمی گذرد که چنین تقاضاهائی از خدا کنند و این درست به این می ماند که ما در دنیا تقاضا کنیم که یک کودک دبستانی استاد دانشگاه شود، و یا یک دزد جنایتکار قاضی دادگاه، آیا این گونه امور به فکر هیچ عاقلی در دنیا می رسد؟ در آنجا نیز چنین است، از این گذشته آنها تمام خواسته هایشان تحت الشعاع خواست خدا است و همان می خواهند که خدا می خواهد.

آیه ۱۷ - ۱۹

آیه و ترجمه

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷)

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸)

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يظلم منكم نذقه عذاباً كبيراً (۱۹)

ترجمه:

۱۷ - به خاطر بیاور روزی را که همه آنها و معبودانی را که غیر از خدا پرستش می کردند جمع می کند، و به آنها می گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ یا خود گمراه شدند؟

۱۸ - آنها (در پاسخ) می گویند منزهی تو، برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیائی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمتها برخوردار نمودی تا اینکه آنها (به جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند، و هلاک شدند.

۱۹ - خداوند به آنها می گوید ببینید (این معبودان، شما در آنچه می گوئید تکذیب کردند اکنون قدرت ندارید عذاب الهی را بر طرف سازید یا از کسی یاری بطلبید، و هر کس از شما ظلم و ستم کند عذاب شدیدی به او می چشانیم!

تفسیر:

محاکمه معبودان و عابدان گمراه

از آنجا که در آیات گذشته سخن از سرنوشت مؤمنان و مشرکان در قیامت و پاداش و کیفر این دو گروه بود، آیات مورد بحث همین موضوع را به شکل دیگری ادامه می دهد و سؤالی را که خداوند از معبودهای مشرکان در قیامت می کند همراه جواب آنها به عنوان یک هشدار بیان می فرماید:

نخست می گوید: به یاد آور روزی را که خداوند همه آنها و معبودهایشان را که غیر از الله پرستش می کردند جمع و محشور می کند (و یوم یحشرهم و ما یعبدون من دون الله.)
و از آنها سؤال می کند: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنها راه را گم کردند؟! (فیقول ء ا نتم اضللتهم عبادى هؤلاء ام هم ضلوا السبيل.)

اما آنها در پاسخ می گویند: منزهی تو ای پروردگار برای ما شایسته نبود که اولیائی غیر از تو برگزینیم (قالوا سبحانک ما کان ینبغى لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء.)
نه تنها ما آنها را به سوی خود دعوت نکردیم ، بلکه ما به ولایت و عبودیت تو معترف بودیم و غیر از تو را معبود برای خود و دیگران برنگزیدیم!

علت انحراف آنها این بود که آنان و پدرانشان را از نعمتها و مواهب دنیا برخوردار نمودی (آنان به جای اینکه شکر نعمت را بجا آورند در شهوات و کامجوییها فرو رفتند) تا یاد تو را فراموش کردند (و لکم متعتهم و آبائهم حتی نسوا الذکر.) و به همین دلیل فاسد شدند و هلاک گشتند (و کانوا قوما بورا.)

در اینجا خداوند روی سخن را به مشرکان کرده ، می گوید: این معبودانتان شما را در آنچه می گوئید تکذیب کردند (می گفتید: اینها شما را از راه منحرف کردند و به سوی عبادت خود دعوت نمودند در حالی که آنها گفته شما را دروغ می شمردند) (فقد کذبوکم بما تقولون.)
و چون چنین است و خود مرتکب انحراف خویش بوده اید، قدرت ندارید عذاب الهی را از خود بر طرف سازید و خویش را یاری کنید و یا از دیگران یاری بطلبید (فما تستطیعون صرفا و لا نصرا.)

و کسی که از شما ستم کند، عذاب شدید و بزرگی به او می چشانیم (و من یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا.)
بدون شک ظلم مفهوم وسیعی دارد هر چند موضوع بحث در آیه شرک است که یکی از مصداقهای روشن ظلم می باشد، اما با این حال کلی بودن مفهوم آیه را از بین نمی برد.

جالب اینکه من یظلم به صورت فعل مضارع آمده است و این نشان می دهد قسمت اول بحث اگر چه مربوط به گفتگوهای رستاخیز است ، اما جمله اخیر خطابی است به آنها در دنیا، گوئی همین که دل‌های مشرکان بر اثر شنیدن گفتگوهای عابدان و معبودان در قیامت آماده اثرپذیری می شود سخن را از قیامت به دنیا کشانده و به آنها می گوید هر کسی ظلم و ستمی انجام دهد او را شدیداً کیفر می دهیم.

نکته ها:

۱ - منظور از معبودها در اینجا کیانند؟

در پاسخ این سؤال دو تفسیر در میان مفسران معروف وجود دارد: نخست اینکه منظور معبودهای انسانی (همچون مسیح (یا شیطانی) همچون جن (و یا فرشتگان است که هر کدام را گروهی از مشرکان برای پرستش انتخاب کرده بودند.

و از آنجا که آنها دارای عقل و شعور و ادراک هستند می توانند، مورد این بازپرسی قرار گیرند، و برای اتمام حجت و اثبات دروغ مشرکان که می گویند اینها ما را به عبادت خود دعوت کردند از آنها سؤال می شود آیا چنین سخنی صحیح است؟ و آنها صریحاً گفتار مشرکان را تکذیب می کنند!

تفسیر دوم که جمعی از مفسران آن را ذکر کرده اند، این است که خداوند در آن روز نوعی از حیات و درک و شعور به بتها می بخشد به طوری که می توانند مورد بازپرسی قرار گیرند و پاسخ لازم را بدهند که خدایا ما اینها را گمراه نکردیم ، بلکه آنها خودشان بر اثر غرق شدن در شهوات و غرور گمراه شدند.

این احتمال نیز وجود دارد که تمام معبودها را شامل بشود اعم از آنها که دارای عقل و شعورند و به زبان خود واقعیتها را می گویند، و معبودهایی که از عقل و شعور برخوردار نیستند و به زبانحال حقیقت را منعکس می سازند.

ولی قرائن موجود در آیه با تفسیر اول هماهنگتر است ، چرا که فعلها و ضمیرها همه نشان می دهد که طرف صحبت صاحبان عقل و شعورند و این متناسب با معبودهایی همچون مسیح و فرشتگان و مانند آنها است .

بعلاوه از جمله فقد کذبوکم (آنها شما را تکذیب کردند) چنین برمی آید که مشرکان قبلاً ادعا نموده اند این معبودان ما را گمراه ساختند، و به سوی خویش دعوت کردند، و بعید است مشرکان این ادعا را در مورد بت‌های

سنگی و چوبی کرده باشند، زیرا خودشان - آنگونه که در داستان ابراهیم آمده - یقین داشتند که بتها سخن نمی گویند لقد علمت ما هؤلاء ينطقون (انبیاء - ۶۳).

در حالی که مثلا در مورد مسیح در آیه ۱۱۶ سوره مائده می خوانیم ءانت قلت للناس اتخذوني و امی الهین من دون الله : آیا تو، به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! و در هر حال مسلم است که ادعای مشرکان و بت پرستان ، واهی و بی اساس بوده و آنان ایشان را به عبادت خود دعوت نکرده اند.

جالب اینکه معبودان در جواب نمی گویند: خدایا ما آنها را به عبادت خود دعوت نکردیم ، بلکه می گویند: ما غیر از تو معبودی برای خود انتخاب ننمودیم ، یعنی وقتی خود ما تنها تو را پرستش می کنیم بطریق اولی برای آنها دیگری را معرفی نکرده ایم بخصوص اینکه این سخن با جمله سبحانک (منزهی تو) و با جمله ما کان ینبغی لنا (برای ما سزاوار نبود) همراه است که نهایت ادب و تاکید آنها را بر توحید روشن می سازد.

۲ - انگیزه انحراف از اصل توحید

قابل توجه اینکه معبودان ، عامل اصلی انحراف این گروه مشرک را زندگی مرفه آنها می شمردند، و می گویند: خداوندا آنها و پدرانشان را از نعمتهای این زندگی برخوردار ساختی ، و همین باعث فراموشکاری آنها شد، بجای اینکه بخشنده این نعمتها را بشناسند و به شکر و طاعتش پردازند در گرداب غفلت و غرور فرو رفتند، و تو و روز قیامت را به دست فراموشی سپردند.

و به راستی زندگی مرفه برای جمعیتی که ظرفیت کافی ندارند و پایه های ایمانشان سست است از یکسو غرور آفرین است ، چرا که وقتی به نعمت فراوان رسیدند خود را گم می کنند و خدا را فراموش می نمایند، حتی گاه فرعون وار کوس انا الله می گویند!

و از سوئی دیگر این گونه افراد مایلند هر چه بیشتر آزاد باشند و هیچ محدودیتی در کامجویی از لذائذ در کارشان نباشد، و قید و بندهایی از قبیل حلال و حرام و مشروع و نامشروع آنها را از رسیدن به هدفهایشان منع نکند، و به این دلیل نمی خواهند در برابر قوانین و مقررات دینی سر تعظیم فرود آورند و روز حساب و جزا را بپذیرند.

هم اکنون نیز طرفداران آئین خدا و تعلیمات انبیا در میان مرفهین زیاد نیستند، و این مستضعفینند که طرفداران سرسخت و دوستان با وفاء ایثارگر دین و مذهبند.

البته این سخن در هر دو طرف استثنائاتی دارد ولی اکثریت هر دو گروه چنانند که گفتیم ضمنا در آیه فوق تنها روی مرفه بودن زندگی خود آنها تکیه نشده، بلکه روی مرفه بودن زندگی نیاکان آنها نیز تکیه شده است، زیرا هنگامی که انسان از کودکی در ناز و نعمت پرورش یافت طبیعی است که میان خود و دیگران غالباً جدائی و امتیاز ببیند و به آسانی حاضر نباشد منافع مادی و زندگی مرفه خود را از دست بدهد.

در حالی که پایبند بودن به فرمان خدا و برنامه های مذهب نیاز به ایثار و گاهی هجرت و حتی جهاد و شهادت دارد، و گاه تن در دادن به انواع محرومیتها و تسلیم دشمن نشدن، و اینها اموری است که با مزاج مرفهین کمتر سازگار است مگر آنها که شخصیتشان فوق زندگی مادیشان است که اگر یک روز بود، شکر خدا می گویند و اگر نبود متزلزل و ناراحت نمی شوند، و به تعبیر دیگر آنها بر زندگی مادیشان حاکمند نه محکوم، امیرند نه اسیر! ضمنا از این توضیح استفاده می شود که منظور از جمله نسوا الذکر فراموش کردن یاد خدا است که در آیه ۱۹ سوره حشر بجای آن و لا تکنوا کالذین نسوا الله آمده است، و یا فراموش کردن روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار آنچنان که در آیه ۲۶ سوره ص آمده لهم عذاب شدید بما نسوا الحساب: برای آنها عذاب شدیدی است بخاطر فراموش کردن روز حساب.

و یا فراموش کردن هر دو و همه برنامه های الهی.

۳- واژه بور

بور از ماده بوار در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کسادی باعث فساد می شود چنانکه در ضرب المثل عرب آمده کسد حتی فسد این کلمه به معنی فساد، و سپس هلاکت اطلاق شده است.

و از آنجا که زمین خالی از درخت و گل و گیاه در حقیقت فاسد و مرده است به آن بائر می گویند.

بنابراین جمله کانوا قوما بورا اشاره به این است که این گروه بر اثر غرق شدن در زندگی مرفه مادی و فراموش کردن خدا و رستاخیز به فساد و هلاکت کشیده شدند و سرزمین دلشان همچون بیابانی خشک و بائر، از گلهای ملکات ارزشمند انسانی و میوه های فضیلت و حیات معنوی خالی گردید.

مطالعه حال ملتھائی که امروز در ناز و نعمت غرقند و از خدا و خلق بی خبرند عمق معنی این آیه را روشنتر می سازد که چگونه در دریای فساد اخلاقی غرق شده اند و چگونه فضائل انسانی از سرزمین بایر وجودشان برچیده شده است

آیه ۲۰

آیه و ترجمه

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

ترجمه:

۲۰ - ما هیچیک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند، و بعضی از شما را، وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم، آیا صبر و شکیبائی می کنید؟ (و از عهده امتحانات بر می آئید) و پروردگار تو بصیر و بینا بوده و هست.

شان نزول: جمعی از مفسران در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین آورده اند که جمعی از سران مشرکان خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: ای محمد تو از ما چه می خواهی؟ اگر ریاست می طلبی ما تو را سرپرست خود می کنیم، و اگر علاقه به مال داری از اموال خود برای تو جمع می کنیم، اما هنگامی که دیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر این پیشنهادهایشان تسلیم نشد به بهانه جوئی پرداختند و گفتند تو چگونه فرستاده خدا هستی با اینکه غذا می خوری و در بازارها توقف می کنی؟!!

آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خوردن غذا سرزنش کردند چرا که می خواستند او فرشته باشد، و به راه رفتن در بازارها ملامت کردند چرا که آنها کسرها و قیصرها و پادشاهان جبار را دیده بودند که هرگز گام در بازارها نمی گذاردند، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردم در بازارها حشر و نشر داشت و با آنها مانوس بود، و امر و نهی الهی را به آنها ابلاغ می کرد، بهانه جویان ایراد کردند و گفتند: او می خواهد حکمران ما شود، در حالی که روش او مخالف سیره پادشاهان است!

آیه فوق نازل شد و این حقیقت را روشن ساخت که روش پیامبر اسلام روش همه پیامبران پیشین بوده است.

تفسیر:

همه پیامبران چنین بودند

در چند آیه قبل یکی از بهانه جوئیهای مشرکان را به این عنوان که چرا پیامبر اسلام غذا می خورد و در بازارها راه می رود، آمده بود و جوابی اجمالی و سر بسته برای آن گفته شد، آیه مورد بحث به همان مطلب بازگشته و پاسخی صریحتر و مشروحتر به آن می دهد و می گوید:

ما هیچیک از رسولان را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه همه آنها از جنس بشر بودند، غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند (و با مردم حشر و نشر داشتند) (و ما ارسلناک قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق).

و در عین حال بعضی از شما را وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم (و جعلنا بعضکم لبعض فتنة).

این آزمایش ممکن است از این طریق باشد که انتخاب پیامبران از جنس بشر آن هم از انسانهایی که از میان توده های جمعیت محروم برمی خیزند خود آزمایش بزرگی است ، چرا که گروهی ابا دارند زیر بار هم نوع خود بروند بخصوص کسی که از نظر امکانات مادی در سطح پائینی قرار داشته باشد، و آنها از این نظر در سطح بالا و یا سن و سالشان بیشتر و در جامعه سرشناستر باشند. این احتمال نیز وجود دارد که منظور آزمودن عمومی مردم به وسیله یکدیگر است ، چرا که افراد از کار افتاده و ناتوان و بیمار و یتیم و دردمند، آزمونی هستند برای اقویا و افراد سالم و تندرست ، و به عکس افراد تندرست و قوی ، آزمونی هستند برای افراد ضعیف و ناتوان ، آیا گروه دوم راضی به رضای خدا هستند؟ و آیا گروه اول وظیفه و تعهد انسانی خود را در برابر گروه دوم انجام می دهند یا نه ؟ و از آنجا که این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند ممکن است هر دو در مفهوم وسیع آیه که امتحان مردم به وسیله یکدیگر است جمع باشد.

و به دنبال این سخن ، همگان را مورد خطاب قرار داده و سؤال می کند: آیا صبر و شکیبائی پیشه می کنید؟ (اءتصبرون).

چرا که مهمترین رکن پیروزی در تمام این آزمایشها صبر و استقامت و پایداری است ، صبر و استقامت در برابر هوسهای سرکشی که مانع از قبول حق می شود، صبر و استقامت در برابر مشکلاتی که در آنجا وظائف و اداء

رسالتها وجود دارد، و همچنین شکیبایی در برابر مصائب و حوادث دردناک که زندگی انسان به هر حال خالی از آن نخواهد بود.

خلاصه تنها با نیروی پایداری و صبر است که می توان از عهده این امتحان بزرگ الهی برآمد. و در پایان آیه به عنوان یک هشدار می فرماید: پروردگار تو همواره بصیر و بینا بوده و هست (و کان ربک بصیرا). مبدا تصور کنند چیزی از رفتار شما در برابر آزمونهای الهی از دیده بینا و موشکاف علم خداوند مکتوم و پنهان می ماند، او همه را دقیقاً می داند و می بیند.

سؤال:

در اینجا پرسشی پیش می آید و آن اینکه: پاسخ قرآن در آیات فوق به مشرکان دائر بر اینکه همه پیامبران از جنس بشر بودند نه تنها مشکل را حل نمی کند، بلکه به اصطلاح از قبیل تکثیر اشکال است، چرا که ممکن است آنها ایراد خود را به همه پیامبران تعمیم دهند.

پاسخ:

آیات مختلف قرآن نشان می دهد که آنها این ایراد را به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند و معتقد بودند که او وضع خاصی به خود گرفته و لذا می گفتند. ما لهذا الرسول ... (چرا این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این چنین است.)...

قرآن در پاسخ آنها می گوید: این منحصر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست که غذا می خورد و در بازارها گام بر می دارد همه آنها چنین اوصافی را داشتند، و به فرض که آنها این اشکال را به همه پیامبران تعمیم دهند، قرآن پاسخ آنها را نیز گفته آنجا که می گوید: و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا: به فرض که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را فرشته قرار می دادیم باز ناگزیر او را به صورت انسانی در می آوردیم (تا بتواند سرمشق و الگو در تمام زمینه ها برای انسانها باشد) اشاره به اینکه تنها انسان می تواند رهبر انسان باشد که از تمام نیازها و خواسته ها و مشکلات و مسائل او آگاه است.

آیه ۲۱ - ۲۴

آیه و ترجمه

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا (۲۱)

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۲۲)

وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (۲۳)

أَصْحَابِ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴)

ترجمه:

۲۱ - و آنها که امیدی به لقای ما ندارند (و رستاخیز را انکار می کنند) می گویند: چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند؟ و یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم؟ آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند.

(۲۲) - آنها به آرزوی خود می رسند (اما روزی که فرشتگان را می بینند روز بشارت مجرمان نخواهد بود!) (بلکه روز مجازات و کیفر آنان است) (و می گویند ما را امان دهید ما را معاف دارید

۲۳ - و ما به سراغ اعمالی که آنها انجام دادند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم!

۲۴ - بهشتیان در آن روز قرارگاهشان از همه بهتر، و استراحت گاهشان نیکوتر است!

تفسیر:

ادعاهای بزرگ

گفتیم مشرکان لجوج برای فرار از زیر بار تعهدات و مسئولیتهائی که ایمان به خدا و رستاخیز بر دوش آنها می گذارد، بهانه هائی را مطرح می کردند که یکی از آنها این بود چرا پیامبر مثل ما نیاز به غذا دارد، و در بازارها راه می رود که پاسخ آن را در آیات قبل خواندیم.

آیات مورد بحث دو قسمت دیگر از بهانه های آنها را مطرح کرده پاسخ می گوید، نخست می فرماید: آنها که امیدی به لقای ما ندارند و رستاخیز را انکار می کنند، می گویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند، و یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم (و قال الذین لا یرجون لقائنا لو لا انزل علینا الملائکة او نری ربنا).

به فرض که ما بپذیریم پیامبر هم می تواند همچون ما زندگی عادی داشته باشد اما این قابل قبول نیست که پیک وحی تنها بر او نازل شود و ما او را نبینیم! چه مانعی دارد فرشته آشکار شود، و بر نبوت او صحه بگذارد، و یا قسمتی از وحی را در حضور ما باز گو کند؟!

و یا خدا را با چشم بینیم که جای هیچ شک و شبهه ای برای ما باقی نماند؟ اینها است که برای ما سؤال انگیز است و اینها است که مانع از پذیرش دعوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می شود!

مهم این است که قرآن این بهانه جوینان را به عنوان لا یرجون لقائنا توصیف می کند که نشان می دهد سرچشمه این گفتارهای بی اساس، عدم ایمان به آخرت، و عدم قبول مسئولیت در برابر خدا است.

در آیه ۷ سوره حجر نیز شبیه این سخن را می خوانیم که آنها می گفتند: لو ما تاتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین: اگر راست می گوئی چرا فرشتگانرا برای ما نمی آوری تا تو را تصدیق کنند؟! در آغاز همین سوره فرقان نیز خواندیم که مشرکان می گفتند: لو لا انزل الیه ملک فیکون معہ نذیرا: چرا فرشته ای همراه او مامور انذار انسانها نشده است؟

در حالی که یک انسان حق طلب برای اثبات یک مطلب، تنها مطالبه دلیل می کند اما نوع دلیل هر چه باشد، مسلما تفاوت نمی کند، هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با نشان دادن معجزات و از جمله خود قرآن حقانیت دعوت خویش را به وضوح ثابت کرده، دیگر این بهانه ها چه معنی دارد؟

و بهترین دلیل برای اینکه این سخنان را به خاطر تحقیق پیرامون نبوت پیامبر نمی گفتند این است که تقاضای مشاهده پروردگار کردند و او را تا سر حد یک جسم قابل رؤیت تنزل دارند، همان تقاضای بی اساسی که مجرمان بنی اسرائیل نیز داشتند، و پاسخ قاطع آن را شنیدند که شرح آن در سوره اعراف آیه ۱۴۳ آمده است.

لذا قرآن در پاسخ این تقاضاها ذیل آیه مورد بحث می گوید: آنها در مورد خود تکبر ورزیدند و گرفتار غرور و کبر و خود بینی شدند (لقد استکبروا فی انفسهم).
و طغیان کردند، چه طغیان بزرگی؟ (و عتوا عتوا کبیرا).

عتو (بر وزن غلو) به معنی خودداری از اطاعت و سرپیچی از فرمان توأم با عناد و لجاج است. تعبیر فی انفسهم ممکن است به این معنی باشد که آنها در مورد خود به کبر و خود بینی گرفتار شدند و نیز ممکن است به این معنی باشد که آنها کبر و غرورشان را در دل پنهان کردند و این بهانه ها را آشکار در عصر و زمان ما نیز کسانی هستند که منطبق مشرکان پیشین را تکرار می کنند و می گویند تا خدا را در محیط آزمایشگاه خود نبینیم و تا روح را در زیر چاقوی جراحی مشاهده نکنیم باور نخواهیم کرد! و سرچشمه هر دو یکی است استکبار و سرکشی.

اصولا تمام کسانی که تنها ابزار شناخت را حس و تجربه می دانند به طور ضمنی همین سخن را تکرار می کنند، و همه ماتریالیستها و مادیون در این جمع داخلند، در حالی که حس ما تنها توانائی درک قسمت ناچیزی از ماده این جهان را دارد.

سپس به عنوان تهدید می گوید اینها که تقاضا دارند فرشتگان را به بینند سرانجام خواهند دید اما روزی که فرشتگان را می بینند روزی است که در آن روز بشارتی برای مجرمان نخواهد بود (چرا که روز مجازات و کیفرهای دردناک اعمال آنها است) (یوم یرون الملائکه لا بشری یومئذ للمجرمین).

آری در آن روز از دیدن فرشتگان خوشحال نخواهند شد بلکه چون نشانه های عذاب را همراه مشاهده آنان می بینند بقدری در وحشت فرو می روند که همان جمله ای را که در دنیا به هنگام احساس خطر در برابر دیگران می گفتند بر زبان جاری می کنند و می گویند ما را امان دهید، ما را معاف دارید (و یقولون حجرا محجورا). ولی بدون شک نه این جمله و نه غیر آن اثری در سرنوشت محتوم آنها ندارد چرا که آتشی را که خود افروخته اند خواه و ناخواه دامانشان را می گیرد، و اعمال زشتی را که انجام داده اند در برابرشان مجسم می گردد و خود کرده را تدبیر نیست! واژه حجر (بر وزن قشر) در اصل به منطقه ای گفته می شود که آن را سنگ چین (تحجیر) کرده و ممنوع الورد می ساختند، و اگر می بینیم حجر اسماعیل را حجر می گویند به خاطر دیواری است که اطراف آن

کشیده شده و جدا گردیده است ، عقل را نیز حجر می گویند، چون انسان را از کارهای خلاف منع می کند، لذا در آیه ۵ سوره فجر می خوانیم هل فی ذلک قسم لذی حجر (آیا در این سخن ، سوگند قانع کننده ای برای صاحبان عقل وجود دارد؟).

و نیز اصحاب حجر، که در قرآن نامشان آمده (آیه ۸۰ سوره حجر) به قوم صالح گفته شده است که خانه های سنگی محکمی در دل کوه ها برای خود می تراشیدند و در حفاظت آن قرار می گرفتند.
این در مورد معنی واژه حجر.

اما جمله حجرا محجورا اصطلاحی بوده است در میان عرب که وقتی به کسی برخورد می کردند که از او می ترسیدند برای گرفتن امان این جمله را در برابر او می گفتند.

مخصوصا رسم عرب این بود که در ماههای حرام که جنگ ممنوع بوده هنگامی که کسی با دیگری روبرو می شد و احتمال می داد این سنت شکسته شود و به او صدمه ای برسد، این جمله را تکرار می کرد، طرف مقابل نیز با شنیدن آن ، او را امان می داد و از نگرانی و اضطراب و وحشت بیرون می آورد، بنابراین معنی جمله مزبور این است: امان می خواهم امانی که برگشت و تغییری در آن نباشد.

ضمنا از آنچه در بالا گفتیم روشن شد که در اینجا گوینده این سخن مجرمانند و تناسب افعال موجود در آیه و سیر تاریخی و سابقه این جمله در میان عرب نیز همین اقتضا می کند، هر چند بعضی احتمال داده اند که گوینده این سخن فرشتگان خواهند بود و هدفشان ممنوع ساختن مشرکان از رحمت خدا است.

و بعضی نیز گفته اند که گوینده این سخن مجرمانند که به یکدیگر این را می گویند، ولی ظاهر همان معنی اول است که بسیاری از مفسران آن را اختیار کرده و یا به عنوان اولین تفسیر از آن یاد نموده اند.

اما در اینکه آن روز که مجرمان ، فرشتگان را ملاقات می کنند کدام روز است ؟ مفسران دو احتمال داده اند بعضی گفته اند روز مرگ است که انسان فرشته مرگ را می بیند چنانکه در آیه ۹۷ سوره نساء می خوانیم : و لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم : اگر ظالمان را ببینی هنگامی که در امواج مرگ قرار گرفته اند و فرشتگان دستها را گشوده اند و می گویند جان خود را بیرون کنید....

بعضی دیگر این تفسیر را انتخاب کرده اند که منظور روز قیامت و رستاخیز است که مجرمان در برابر فرشتگان عذاب قرار می گیرند و آنها را مشاهده می کنند.

تفسیر دوم با توجه به آیات بعد که سخن از رستاخیز می گوید و مخصوصا جمله یومئذ اشاره به آن می گیرد، نزدیکتر به نظر می رسد.

آیه بعد وضع اعمال این مجرمان را در آخرت مجسم ساخته ، می گوید: ما به سراغ تمام اعمالی که آنها انجام دادند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم ! (و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا). واژه عمل به طوری که راغب در مفردات گفته به معنی هر کاری است که با قصد انجام می گیرد، ولی فعل ، اعم از آن است ، یعنی به کارهایی که با قصد یا بی قصد انجام می گیرد هر دو اطلاق می شود.

جمله قدمنا از ماده قدوم به معنی وارد شدن یا به سراغ چیزی رفتن است ، و در اینجا دلیل بر تاکید و جدی بودن مطلب است ، یعنی مسلما و بطور قطع تمام اعمال آنها را که با توجه و از روی اراده انجام داده اند - هر چند ظاهرا کارهای خیر باشد - به خاطر شرک و کفرشان همچون ذرات غبار در هوا محو و نابود می کنیم.

آفات اعمال صالح

واژه هباء به معنی ذرات بسیار ریز غبار است که در حال عادی ، ادا به چشم نمی آید، مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه یا دریچه ای به داخل اطاق تاریکی بیفتد و این ذرات را روشن و قابل مشاهده سازد.

این تعبیر نشان می دهد که اعمال آنها بقدری بی ارزش و بی اثر خواهد شد که اصلا گوئی عملی وجود ندارد، هر چند سالیان دراز تلاش و کوشش کرده باشند.

این آیه نظیر آیه ۱۸ سوره ابراهیم است که می فرماید: مثل الذین کفروا بر بهم اعمالهم کرماد اشتدت به الريح فی یوم عاصف : اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی!

دلیل منطقی آن هم روشن است ، زیرا چیزی که به عمل انسان شکل و محتوا می دهد، نیت و انگیزه و هدف نهائی عمل است ، افراد با ایمان ، با انگیزه الهی و توحیدی ، هدفهای مقدس و پاک ، و برنامه صحیح و سالم به سراغ

انجام کارها می روند در حالی که مردم بی ایمان غالباً گرفتار تظاهر ریاکاری و تقلب و غرور و خود بینی هستند، و همین سبب بی ارزش شدن اعمال آنها می شود.

به عنوان نمونه ما مسجدهائی را از صدها سال پیش سراغ داریم که گذشت قرنها کمترین تاثیر بر آنها نگذاشته است ، و به عکس خانه هائی را می بینیم که با گذشت یکماه یا یکسال شکستها و نقصهای فراوان در آن ظاهر می شود، اولی چون انگیزه الهی داشت از هر نظر محکم و با بهترین مصالح با پیش بینی تمام حوادث آینده ساخته شده ، اما دومی چون هدف تهیه مال و ثروتی از طریق تظاهر و فریب بوده است تنها به رنگ و آتش توجه شده است.

اصولاً از نظر منطق اسلام ، اعمال صالح آفاتی دارد که باید دقیقاً مراقب آن بود: گاه از آغاز ویران و فاسد است ، همچون عملی که برای ریا انجام می گیرد.

گاه انسان در حین عمل گرفتار غرور و عجب و خودبینی می شود و ارزش عملش به خاطر آن از بین می رود.

و گاه بعد از عمل به خاطر انجام کارهای مخالف و منافی ، اثرش محو و نابود می گردد، مانند انفاقی که پشت سر آن منت باشد، و یا اعمال صالحی که پشت سر آن کفر و ارتداد صورت گیرد.

و حتی طبق بعضی از روایات اسلامی گاه انجام گناہانی قبل از انجام عملروی آن اثر می گذارد، چنانکه در مورد شرابخوار می خوانیم که تا چهل روز اعمال او مقبول در گاه خدا نخواهد شد.

به هر حال اسلام برنامه ای فوق العاده دقیق و باریک و حساب شده درباره خصوصیات عمل صالح دارد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : روز قیامت خداوند گروهی را مبعوث می کند در حالی که نوری در مقابل آنان همچون لباسهای سفید و درخشنده است (این نور همان اعمال آنها است) سپس به آن اعمال فرمان می دهد: همگی ذرات پراکنده غبار شوید (و به دنبال آن همه محو می گردند) سپس فرمود: انهم کانوا یصومون و یصلون و لکن کانوا اذا عرض لهم شیء من الحرام اخذوه و اذا ذکر لهم شیء من فضل امیر المؤمنین انکروه! : آنها نماز و روزه را بجا می آوردند ولی هنگامی که حرامی به آنها عرضه می شد آن را می چسبیدند و موقعی که از فضائل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) برای آنها بیان می گشت انکار می کردند!

و از آنجا که قرآن معمولاً نیک و بد را در برابر هم قرار می دهد تا با مقایسه ، وضع هر دو روشن شود، آیه بعد، از بهشتیان سخن می گوید و می فرماید: بهشتیان در آن روز قرارگاهشان بهتر و استراحت گاهشان نیکوتر است (اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلاً).

معنی این سخن آن نیست که دوزخیان وضعشان خوبست و بهشتیان وضعشان از آنها بهتر، زیرا صیغه افعال تفضیل گاه در مواردی به کار می رود که یک طرف به کلی فاقد آن مفهوم است و طرف دیگر واجد، مثلاً در سوره فصلت آیه ۴۰ می خوانیم: اءفمن یلقى فی النار خیر ام من یتى آمنا یوم القیامة : آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت در نهایت امنیت وارد محشر می شود؟! مستقر به معنی قرارگاه و مقیل به معنی محل استراحت در نیمه روز است (از ماده قیلوله به معنی خواب نیم روز آمده است).

آیه ۲۵ - ۲۶

آیه و ترجمه

و یَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْغَمِّمِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلاً (۲۵)

الْمُلْكِ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ یَوْمًا عَلٰی الْكٰفِرِیْنَ عَسِيراً (۲۶)

ترجمه:

۲۵ - و به خاطر آور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می شود، و فرشتگان نازل می گردند.

۲۶ - حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است و آنروز روز سختی برای کافران خواهد بود.

تفسیر:

آسمان با ابرها شکافته می شود!

باز در این آیات بحث درباره قیامت و سرنوشت مجرمان در آن روز ادامه می یابد نخست می گوید: روز گرفتاری و اندوه مجرمان ، روزی است که آسمان با ابرها از هم می شکافد و فرشتگان پی در پی نازل می شوند! (و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائكة تنزیلاً).

غمام از غم به معنی پوشاندن چیزی است و از آنجا که ابر آفتابرا می پوشاند به آن غمام گفته می شود همچنین به اندوه که قلب را می پوشاند غم می گویند.

این آیه در حقیقت پاسخی است به درخواست مشرکان ، و یکی دیگر از بهانه جوئیهای آنها زیرا آنها انتظار داشتند خداوند و فرشتگان ، طبق اساطیر و افسانه های آنان ، در میان ابرها به سراغشان بیایند و آنها را به سوی حق دعوت کنند، در اسطوره های یهود نیز آمده که گاه خداوند در لابلای ابرها ظاهر می شد.!

قرآن در پاسخ آنها می گوید: آری فرشتگان (و نه خدا) روزی به سراغ آنها می آیند، اما کدام روز؟ روزی که مجازات و کیفر این بدکاران فرا می رسد و بیهوده گوئی های آنها را پایان می دهد.

اکنون ببینیم منظور از شکافته شدن آسمان با ابرها چیست ؟ با اینکه می دانیم اطراف ما چیزی به نام آسمان که قابل شکافته شدن باشد وجود ندارد.

بعضی از مفسران مانند علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در تفسیر المیزان فرموده اند: منظور شکافته شدن آسمان عالم شهود و کنار رفتن حجاب جهل و نادانی و نمایان گشتن عالم غیب است ، یعنی انسان در آن روز درک و دیدی پیدا می کند که با امروز بسیار متفاوت است ، پرده ها کنار می رود، و فرشتگان را که در حال نزول از عالم بالا هستند می بیند.

تفسیر دیگر این است که منظور از سماء، کرات آسمانی است که بر اثر انفجارات پی در پی از هم متلاشی می شود، و ابری که حاصل از این انفجارات و متلاشی شدن کوهها است صفحه آسمانها را فرا می گیرد، بنابراین کرات آسمانی شکافته می شود، در حالی که همراه با ابرهای حاصل از آن است. آیات بسیاری از قرآن مجید، مخصوصا آنها که در سوره های کوتاه آخر قرآن آمده ، بیانگر این حقیقت است که در آستانه قیامت ، دگرگونیهای عظیم و انقلاب و تحول عجیب ، سر تا سر عالم هستی را فرا می گیرد کوهها متلاشی شده و همچون غبار در فضا پخش می گردد خورشید بی نور، و ستارگان بی فروغ می شود، حتی فاصله ماه و خورشید از بین می رود، و لرزه و زلزله عجیبی سراسر زمین را فرا می گیرد.

آری در چنان روز، متلاشی شدن آسمان ، یعنی کرات آسمانی و پوشیده شدن صفحه آسمان از یک ابر غلیظ امری طبیعی خواهد بود.

همین تفسیر را به نحو دیگری می توان بیان کرد:

شدت دگرگونیها و انفجارات کواکب و سیارات سبب می شود که آسمان از ابری غلیظ پوشیده شود، اما در لابلاهی این ابر گاه شکافهایی وجود دارد، بنابراین آسمانی که در حال عادی با چشم دیده می شود به وسیله این ابرهای عظیم انفجاری از هم جدا می شود.

تفسیرهای دیگری نیز برای این آیه گفته شده است که با اصول علمی و منطقی سازگار نیست و در عین حال تفسیرهای سه گانه فوق منافاتی با هم ندارد، ممکن است از یکسو پرده های جهان ماده از مقابل چشم انسان کنار برود و عالم ماوراء طبیعت را مشاهده کند، و از سوی دیگر کرات آسمانی متلاشی شوند و ابرهای انفجاری آشکار گردند، و در لابلاهی آنها شکافهایی نمایان باشد، آن روز، روز پایان این جهان و آغاز رستاخیز است ، روز بسیار دردناکی است برای مجرمان بی ایمان و ستمکاران لجوج.

سپس به یکی از روشترین مشخصات آن روز پرداخته ، و می گوید: حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است (الملک یومئذ الحق للرحمان).

حتی آنها که در این جهان نوعی حکومت مجازی و محدود و فانی و زودگذر داشتند نیز از صحنه حکومت کنار می روند، و حاکمیت از هر نظر و در تمام جهات مخصوص ذات پاک او می شود، و به همین دلیل آن روز روز سختی برای کافران خواهد بود (و کان یوما علی الکافرین عسیرا).

آری در آن روز که قدرتهای خیالی به کلی از میان می روند و حاکمیت مخصوص خدا می شود پناهگاههای کافران فرو می ریزد، و قدرتهای جبار و طاغوتی محو می شوند، هر چند در این جهان نیز همه در برابر اراده او بی رنگ بودند ولی در اینجا ظاهرا زرق و برقی داشتند اما در قیامت که صحنه بروز واقعیتها، و برچیده شدن مجازها و خیالها و پندارها است ، افراد بی ایمان در برابر مجازاتهای الهی چه تکیه گاهی می توانند داشته باشند و به همین دلیل آن روز فوق العاده بر آنها سخت خواهد گذشت.

در حالی که برای مؤمنان بسیار سیر و سهل و آسان است.

در حدیثی از ابو سعید خدری نقل شده که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه را که نشان می دهد روز قیامت معادل پنجاه هزار سال است تلاوت فرمود عرض کردم چه روز طولانی و عجیبی است؟!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: و الذی نفسی بیده انه لیخفف عن المؤمن حتی یکون اخف علیه من صلاة مکتوبه یصلیها فی الدنیا: سوگند به آن کسی که جانم به دست او است که آن روز برای مؤمن سبک می شود به مقدار مدت یک نماز فریضه که در دنیا انجام می دهد!

دقت در سایر آیات قرآن، دلائل سخت بودن آن روز را بر کافران روشنی سازد، چرا که از یکسو می خوانیم: در آن روز تمام پیوندها و وسائل عالم اسباب، گسسته می شود (و تقطعت بهم الاسباب) (بقره - ۱۶۶)

از سوئی دیگر، نه مال آنها و نه آنچه را اکتساب کردند آنرا سودی نمی دهد (ما اغنی عنه ماله و ما کسب) (سوره تبت آیه ۲).

و از سوی سوم هیچکس در آنجا به داد هیچکس نمی رسد (یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا) (دخان - ۴۱).

حتی شفاعت که تنها راه نجات است در اختیار گنهکارانی است که پیوندی با خدا و دوستان خدا داشته اند (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه) (بقره - ۲۵۵).

و نیز در آن روز به آنها اجازه عذر خواهی داده نمی شود تا چه رسد به قبول عذرهای غیر موجه (فلا یؤ ذن لهم فیعتذرون) (مرسلات - ۳۶).

آیه ۲۷ - ۲۹

آیه و ترجمه

وَ یَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ یٰلَیْتَنی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً (۲۷)

یَوَّیْلَتی لَیْتَنی لَمَ اتَّخَذْتُ فُلاناً خَلیلاً (۲۸)

لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جِئْتَنی وَ کَانَ الشَّیْطٰنُ لِلنَّاسِ خَدُوْلًا (۲۹)

ترجمه:

۲۷ - و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم.

۲۸ - ای وای بر من ! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!

۲۹ - او مرا از یاد حق گمراه ساخت ، بعد از آنکه آگاهی به سراغ من آمده بود، و شیطان همیشه مخدول کننده انسان بوده است.

شان نزول: برای این آیات شان نزولی نقل کرده اند که فشرده اش چنین است:

در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو نفر دوست در میان مشرکان به نام عقبه و ابی بودند هر زمان عقبه از سفر می آمد غذائی ترتیب می داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و در عین حال دوست می داشت به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برسد هر چند اسلام را نپذیرفته بود.

روزی از سفر آمد و طبق معمول ترتیب غذا داد و دوستان را دعوت کرد، در ضمن از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز دعوت نموده.

نگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من از غذای تو نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی ، عقبه شهادتین بر زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش ابی رسید، گفت ای عقبه از آئینت منحرف شدی ؟ او گفت نه به خدا سوگند من منحرف نشدم ، و لکن مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه شهادتین بگویم ، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد بی آنکه غذا خورده باشد لذا شهادت دادم!

ابی گفت من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر اینکه در برابر او بایستی و سخت توهین کنی !، عقبه این کار را کرد و مرتد شد، و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش ابی نیز در روز جنگ احد کشته شد.

آیات فوق نازل گردید و سرنوشت مردی را که در این جهان گرفتار دوست گمراهش می شود و او را به گمراهی می کشاند شرح داد.

بارها گفته ایم که شان نزولها گر چه خاص است ولی هرگز مفهوم آیات را محدود نمی کند بلکه کلیت آن شامل تمام افراد مشابه می گردد.

تفسیر:

دوست بد مرا گمراه کرد!

روز قیامت صحنه های عجیبی دارد که بخشی از آن در آیات گذشته آمد و در آیات مورد بحث بخش دیگری خاطر نشان شده ، و آن مساله حسرت فوق العاده ظالمان از گذشته خویش است نخست می فرماید:

بخاطر آور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندانمی گزد، می گوید: ای کاش با رسولخدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راهی برگزیده بودم (و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سیلا).

یعض از ماده عض (بر وزن سد) به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولا این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تاسف ناراحتند به کار می رود، چنانکه در فارسی نیز ضرب المثل است که فلانکس انگشت حسرت به دندان می گزید (ولی در عربی به جای انگشت ، دست گفته می شود و شاید رساتر باشد چون همیشه انسان در چنین حالاتی انگشت نمی گزد بلکه گاه پشت دست را می گزد مخصوصا در عربی بسیار می شود که همچون آیه مورد بحث یدیه یعنی هر دو دست ، گفته می شود که شدت تاسف و حسرت را به طرز گویاتری بیان می کند).

این کار شاید به خاطر این باشد که این گونه اشخاص هنگامی که گذشته خویش را می نگرند خود را مقصر می دانند و تصمیم بر انتقام از خویشان می گیرند و این نوعی انتقام است تا بتوانند در سایه آن کمی آرامش یابند.

و براستی آن روز را باید یوم الحسرة گفت ، چنانکه در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است (سوره مریم آیه ۳۹) چرا که افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرائط می بینند در حالی که می توانستند با چند روز صبر و شکیبائی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پر افتخار و سعادتبخش مبدل سازند. حتی برای نیکوکاران هم روز تاسف است ، تاسف از اینکه چرا بیشتر از این نیکی نکردند؟!

سپس اضافه می کند که این ظالم بیدادگر که در دنیائی از تاسف فرو رفته می گوید: ای وای بر من کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم (یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا).

روشن است که منظور از فلان همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده : شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه ، و فردی همچون ابی برای عقبه که در شان نزول آمده بود.

در واقع این آیه و آیه قبل دو حالت نفی و اثبات را در مقابل هم قرار می دهد در یکجا می گوید: ای کاش راهی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیدا کرده بودم و در اینجا می گوید: ای کاش فلان شخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم که تمام بدبختی در ترک رابطه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و قبول رابطه با این دوست گمراه بود.

باز ادامه می دهد و می گوید: بیداری و آگاهی به سراغ من آمده بود (و سعادت در خانه مرا کوبید) ولی این دوست بی ایمان مرا گمراه ساخت (لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی).

اگر از ایمان و سعادت جاویدان ، فاصله زیادی می داشتم ، این اندازه جای تاسف نبود، ولی تا نزدیک مرز پیش رفتم ، یک گام بیشتر نمانده بود که برای همیشه خوشبخت شوم ، اما این کور دل متعصب لجوج مرا از لب چشمه آب حیاتشسته بازگرداند و در گرداب بدبختی فرو برد.

ذکر در جمله بالا معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می شود، بلکه هر چیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است.

و در پایان آیه می گوید: شیطان همیشه مخدول کننده انسان بوده است (و کان الشیطان للانسان خذولاً).

چرا که انسان را به بیراهه ها و مناطق خطر می کشاند و بعد او را سرگردان رها کرده و به دنبال کار خود می برد.

باید توجه داشت که خذول صیغه مبالغه است و به معنی بسیار مخدول کننده.

حقیقت خذلان این است که کسی دل به یاری دیگری ببندد ولی او درست در لحظات حساس دست از کمک و یاریش بردارد.

در اینکه جمله اخیر (کان الشیطان للانسان خذولاً) گفتار خداوند است به عنوان هشدار برای همه ظالمان و گمراهان و یا دنباله گفتار این افراد حسرت زده در قیامت است ، مفسران دو تفسیر ذکر کرده اند، و هر دو با معنی آیه

متناسب است ولی گفتار خدا بودن تناسب بیشتری دارد.

نکته:

نقش دوست در سرنوشت انسان

بدون شك عامل سازنده شخصیت انسان - بعد از اراده و خواست و تصمیم او - امور مختلفی است که از اهم آنها همنشین و دوست و معاشر است ، چرا که انسان خواه و ناخواه تاثیر پذیر است ، و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می گیرد، این حقیقت هم از نظر علمی و هم از طریق تجربیهو مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است.

این تاثیر پذیری از نظر منطق اسلام تا آن حد است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان (علیه السلام) چنین نقل شده : لا تحکموا علی رجل بشی ء حتی تنظروا الی من یصاحب ، فانما یعرف الرجل باشکاله و اقرانه و ینسب الی اصحابه و اخدانه : درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چرا که انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می شود!.

امام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در گفتار گویای خود می فرماید: و من اشتهه علیکم امره و لم تعرفوا دینه ، فانظروا الی خلطائه ، فان كانوا اهل دین الله فهو علی دین الله ، و ان كانوا علی غیر دین الله فلا حظ له من دین الله : هر گاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آئین خدا باشند او نیز پیرو آئین خدا است ، و اگر بر آئین خدا نباشند او نیز بهره ای از آئین حق ندارد.

و برآستی گاه نقش دوست در خوشبختی و بدبختی یک انسان از هر عاملی مهمتر است ، گاه او را تا سر حد فنا و نیستی پیش می برد، و گاه او را به اوج افتخار می رساند.

آیات مورد بحث و شان نزول آن به خوبی نشان می دهد که انسان چگونه ممکن است تا مرز سعادت پیش برود، اما یک وسوسه شیطانی از ناحیه یک دوست بد او را به قهقرا بازگرداند و سرنوشتی مرگبار برای او فراهم سازد که از حسرت آن روز قیامت هر دو دست را به دندان بگذرد، و فریاد یا ویلتی از او بلند شود.

در کتاب العشره (آداب معاشرت) روایات بسیاری در همین زمینه وارد شده که نشان می دهد تا چه اندازه اسلام در مساله انتخاب دوست سختگیر و دقیق و موشکاف است.

این بحث کوتاه را با نقل دو حدیث در این زمینه پایان می دهیم ، و آنها که اطلاعات بیشتری در این زمینه می خواهند به کتاب العشرة بحار الانوار جلد ۷۴ مراجعه کنند .

در حدیثی از نهمین پیشوای بزرگ اسلام امام محمد تقی الجواد (علیه السلام) می خوانیم : ایاک و مصاحبه الشریع فانه کالسيف المسلول یحسن منظره و یقبح اثره : از همنشینی بدان پرهیز که همچون شمشیر برهنه اند ، ظاهرش زیبا و اثرش بسیار زشت است !

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اربع یمتن القلب : الذنب علی الذنب ... و مجالسة الموتی ، و قیل له یا رسول الله و ما الموتی ؟ قال کل غنی مترف : چهار چیز است که قلب انسان را می میراند: تکرار گناه - تا آنجا که فرمود: و همنشینی با مردگان ، کسی پرسید ای رسول خدا مردگان کیانند؟! فرمود: ثروتمندانی که مست ثروت .

آیه ۳۰ - ۳۴

آیه و ترجمه

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبَ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا (۳۱)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲)

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳)

الَّذِينَ يَحْشُرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴)

ترجمه:

۳۰ - پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من از قرآن دوری جستند.

۳۱ - و اینگونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم، اما همین بس که خدا هادی و یاور تو است.

۳۲ - و کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی شود؟ این بخاطر آنست که قلب تو را محکم داریم، و آن را تدریجا بر تو خواندیم.

۳۳ - آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می آوریم و تفسیری بهتر (و پاسخی دندان شکن که ناچار به تسلیم شوند).

۳۴ - آنها که بر صورتهايشان به سوی جهنم محشور می شوند بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند!

تفسیر:

خدایا، مردم قرآن را ترک کردند!

از آنجا که در آیات گذشته انواع بهانه جوئیهای مشرکان لجوج و افراد بی ایمان مطرح شده بود نخستین آیه مورد بحث، ناراحتی و شکایت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در پیشگاه خدا از کیفیت برخورد این گروه با قرآن بازگو می کند، می گوید: پیامبر به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من قرآن را ترک گفتند و از آن دوری جستند (و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن محجورا).

این سخن و این شکایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امروز نیز همچنان ادامه دارد، که از گروه عظیمی از مسلمانان به پیشگاه خدا شکایت می برد که این قرآن را به دست فراموشی سپردند، قرآنی که رمز حیات است و وسیله نجات قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است، قرآنی که مملو از برنامه های زندگی می باشد، این قرآن را رها ساختند و حتی برای قوانین مدنی و جزائیشان دست گدائی به سوی دیگران دراز کردند! هم اکنون اگر به وضع بسیاری از کشورهای اسلامی مخصوصا آنها که زیر سلطه فرهنگی شرق و غرب زندگی می کنند نظر بیفکنیم می بینیم قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است، تنها الفاظش را با صدای جالب

از دستگاههای فرستنده پخش می کنند، و جای آن در کاشی کاریهای مساجد به عنوان هنر معماری است ، برای افتتاح خانه نو، و یا حفظ مسافر، و شفای بیماران ، و حداکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می کنند.

حتی گاه که با قرآن استدلال می نمایند هدفشان اثبات پیشداوریهای خود به کمک آیات با استفاده از روش انحرافی تفسیر به راء است.

در بعضی از کشورهای اسلامی مدارس پر طول و عرضی به عنوان مدارس تحفیظ القرآن دیده می شود، و گروه عظیمی از پسران و دختران به حفظ قرآن مشغولند، در حالی که اندیشه های آنها گاهی از غرب و گاه از شرق ، و قوانین و مقرراتشان از بیگانگان از اسلام گرفته شده است ، و قرآن فقط پوششی است برای خلفاکاریهایشان. آری امروز هم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فریاد می زند: خدایا! قوم من قرآن را مهجور داشتند! مهجور از نظر مغز و محتوا، متروک از نظر اندیشه و تفکر و متروک از نظر برنامه های سازنده اش!

آیه بعد برای دلداری پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که با این موضعگیری خصمانه دشمنان مواجه بود می فرماید: و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم (و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا من المجرمين).

فقط تو نیستی که با عداوت سرسختانه این گروه روبرو شده ای ، همه پیامبران در چنین شرائطی قرار داشتند که گروهی از مجرمان به مخالفت آنها برمی خاستند و کمر دشمنی آنان را می بستند. ولی بدان تو تنها و بدون یاور نیستی همین بس که خدا هادی و راهنما، و یار و یاور تو است (و کفی بربک هادیا و نصیرا).

نه وسوسه های آنها می تواند تو را گمراه سازد چرا که هادیت خدا است ، و نه توطئه های آنها می تواند تو را در هم بشکند چرا که یاورت پروردگار است که علمش برترین علمها و قدرتش مافوق همه قدرتها است.

خلاصه تو باید بگوئی:

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک توام چو دوستی از دشمنان ندارم باک باز در آیه بعد به یکی دیگر از بهانه جوئیهای این مجرمان بهانه جو اشاره کرده می گوید: کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی شود؟! (و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جمله واحده).

مگر نه این است که همه آن از سوی خدا است؟ آیا بهتر نیست که اول و آخر و تمام محتوای این کتاب یکجا نازل شود تا مردم بیشتر به عظمت آن واقف گردند؟ خلاصه چرا این آیات تدریجا و با فواصل مختلف زمانی نازل می گردد؟ البته برای افراد سطحی مخصوصا اگر بهانه جو باشند، این اشکال در کیفیت نزول قرآن پیدا خواهد شد که چرا این کتاب بزرگ آسمانی که پایه و مایه همه چیز مسلمانان و محور همه قوانین سیاسی و اجتماعی و حقوقی و عبادی آنان است یکجا به صورت کامل بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نشد، تا مردم پیوسته آن را از آغاز تا انجام بخوانند و از محتوایش آگاه شوند؟

اصولا بهتر بود خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز از تمام این قرآن یکجا با خبر باشد تا هر چه مردم از او می خواهد و می پرسند فوراً پاسخ گوید.

ولی در دنباله همین آیه به آنها چنین پاسخ می گوید: ما قرآن را تدریجا نازل کردیم تا قلب تو را محکم داریم، و آن را به صورت آیات جداگانه و آرام اما پشت سر هم بر تو وحی کردیم (کذلک لثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلا).

آنها از این واقعیتها بیخبرند که چنان ایرادهائی می کنند.

البته ارتباط نزول تدریجی قرآن با تقویت قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان، بحث جالب و مشروحی دارد که در نکات پایان این آیات خواهد آمد.

سپس برای تاکید بیشتر روی پاسخ فوق می فرماید: آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند، و هیچ بحث و سخنی را برای تضعیف دعوت تو طرح نمی کنند مگر اینکه ما سخن حقی را که دلائل سست آنها را در هم می شکنند به قاطع

ترین وجهی به آنها پاسخ می گوید در اختیار تو می گذاریم و تفسیر بهتر و بیانی جالبتر برای تو می گوئیم (و لا یاتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیرا).

و از آنجا که این دشمنان کینه توز و مشرکان متعصب و لجوج بعد از مجموعه ایرادات خود چنین استنتاج کرده بودند که محمد و یارانش با این صفات و این کتاب و این برنامه هائی که دارند بدترین خلق خدایند (العیاذ بالله) و چون ذکر این سخن با کلام فصیح و بلیغی همچون قرآن تناسب نداشت در آخرین آیه مورد بحث خداوند به پاسخ این سخن می پردازد بی آنکه اصل گفتار آنها را نقل کند، می گوید:

آنهائی که بر صورتهايشان محشور می شوند و با این وضع به سوی جهنمشان می برند، آنها بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند (الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک شر مکانا و اضل سیلا).

آری نتیجه برنامه های زندگی انسانها در آنجا روشن می شود، گروهی قامتھائی همچون سرو دارند و صورتهای درخشانی همچون ماه ، با گامهای بلندبه سرعت به سوی بهشت می روند، در مقابل جمعی به صورت بر خاک افتاده و فرشتگان عذاب آنها را به سوی جهنم می کشانند، این سرنوشت متفاوت نشان می دهد چه کسی گمراه و شر بوده و چه کسی خوشبخت و هدایت یافته؟!

نکته ها:

۱ - تفسیر جعلنا لکل نبی عدوا

گاه از این جمله چنین به نظر می رسد که خداوند برای دلداری پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) می گوید: تنها تو نیستی که دشمن داری بلکه برای هر پیامبری دشمنی از سوی ما قرار داده شده و لازمه این سخن استناد وجود دشمنان انبیا به خدا است که نه با حکمت خدا سازگار است و نه با اصل آزادی اراده انسانها. مفسران جوابهای متعددی از این سؤال داده اند.

ولی ما کرارا گفته ایم تمام اعمال انسانها از یک نظر منتسب به خدا است ، زیرا همه چیز ما، قدرت ما، نیروی ما، عقل و فکر ما و حتی آزادی و اختیار ما نیز از ناحیه او است ، بنابراین وجود این دشمنان را برای انبیا می توان از این

نظر به خدا نسبت داد، بی آنکه مستلزم جبر و سلب اختیار گردد، و به مسئولیت آنها در مقابل کارهایشان خدشه ای وارد شود (دقت کنید).

علاوه بر این وجود این دشمنان سرسخت و مخالفت آنان با پیامبران سبب می شد که مؤمنان در کار خود ورزیده تر و ثابت قدمتر شوند، و آزمایش الهی در مورد همگان تحقق یابد.

این آیه در حقیقت همانند آیه ۱۱۲ سوره انعام است که می فرماید: و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا: این گونه در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس را به طور سری به یکدیگر می گویند.

در مقابل گلهها، خاراها می روید، و در برابر نیکان، بدان قرار دارند، بی آنکه مسئولیت هیچیک از دو دسته از میان برود.

بعضی نیز گفته اند منظور از جعلنا (قرار دادیم) همان اوامر و نواهی و برنامه های سازنده انبیاء است که خواه و ناخواه عده ای را به دشمنی می کشاند و اگر به خدا اسناد داده شده به خاطر آنست که این اوامر و نواهی از سوی او است.

تفسیر دیگر اینکه جمعی هستند که بر اثر اصرار در گناه و افراط در تعصب و لجاجت خداوند بر دلهای آنها مهر می زند و چشم و گوششان را کور و کر می سازد این دسته بر اثر کوردلی سرانجام دشمن انبیاء می شوند اما عوامل آن را خود فراهم ساخته اند.

این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.

۲ - اثرات عمیق نزول تدریجی قرآن

درست است که طبق روایات (بلکه ظاهر بعضی از آیات قرآن دو نزول داشته: یکی نزول دفعی و یکجا در شب قدر بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر نزول تدریجی در بیست و سه سال، ولی بدون شک آنچه جنبه رسمیت داشته و پیامبر و مردم با آن روبرو بوده اند نزول تدریجی قرآن است.

و همین نزول تدریجی اسباب ایراد دشمنان بهانه گیر شده بود که چرا قرآن یکمرتبه نازل نمی شود؟ و یکباره در اختیار مردم قرار نمی گیرد؟ تا آگاهتر و روشنتر شوند و جای شک و تردیدی باقی نماند.

ولی چنانکه دیدیم قرآن با جمله کذلک لثبت به فؤ ادک جواب کوتاه و جامع و پر معنی به آنها داد که هر چه بیشتر روی آن بیندیشیم اثرات نزول تدریجی قرآن آشکارتر می شود:

۱ - بدون شک هم از نظر تلقی وحی و هم از نظر ابلاغ به مردم ، اگر مطالب به طور تدریجی و طبق نیازها پیاده شود و برای هر مطلبی شاهد و مصداق عینی وجود داشته باشد، بسیار مؤثرتر خواهد بود.

اصول تربیتی ایجاب می کند که شخص یا اشخاص تربیت شونده قدم به قدم این راه را پیمایند، و برای هر روز آنها برنامه ای تنظیم شود تا از مرحله پائین شروع کرده به مراحل عالی برسند، برنامه هائی که این گونه پیاده می شود هم برای گوینده و هم برای شنونده دلچسبتر و عمیقتر است.

۲ - اصولاً آنها که چنین ایرادهائی را به قرآن می کردند به این حقیقت توجه نداشتند که قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که درباره موضوع یا علم معینی صحبت کند، بلکه یک برنامه زندگی است برای ملتی که انقلاب کرده و در تمام ابعاد زندگی از آن الهام می گیرد.

بسیاری از آیات قرآن به مناسبتهای تاریخی مانند جنگ بدر و احد و احزاب و حنین نازل شده ، و دستورالعمل ها یا نتیجه گیریهای از این حوادث بوده است ، آیا معنی دارد که اینها یکجا نوشته شود و به مردم عرضه گردد.

به تعبیر دیگر قرآن مجموعه ای است از اوامر و نواهی ، احکام و قوانین تاریخ و موعظه ، و مجموعه ای از استراتژی و تاکتیکهای مختلف در برخورد با حوادثی که در مسیر امت اسلامی به سوی جلو پیش می آمده است.

چنین کتابی که همه برنامه های خود را، حتی قوانین کلیش را از طریق حضور در صحنه های زندگی مردم تبیین و اجرا می کند امکان ندارد قبلاً یکجا تدوین و تنظیم شود، این بدان میماند که رهبر بزرگی برای پیاده کردن انقلاب تمام اعلامیه ها و بیانیه ها و امر و نهی هایش را که به مناسبتهای مختلف ایراد می شود یکجا بنویسد و نشر دهد، آیا هیچکس می تواند چنین سخنی را عاقلانه بداند؟! ۳ - نزول تدریجی قرآن سبب ارتباط دائم و مستمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مبدء وحی بود، این ارتباط دائمی قلب او را قویتر، و اراده او را نیرومندتر می ساخت و تاثیرش در برنامه های تربیتی او انکار ناپذیر بود.

۴ - از سوئی دیگر ادامه وحی بیانگر ادامه رسالت و سفارت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و جایی برای وسوسه دشمنان نخواهد گذاشت که بگویند این یک روز از سوی خدا مبعوث شد، سپس خدایش او را ترک گفت!، همانگونه که در تاریخ اسلام می خوانیم که به هنگام تاخیر وحی، در آغاز نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این زمزمه پیدا شد و سوره والضحی برای نفی آن نازل گردید.

۵ - بدون شک اگر بنا بود برنامه های اسلام همه یکجا نازل شود، لازم بود یکجا نیز اجرا گردد، زیرا نازل شدن بدون اجرا ارزش آن را از بین می برد، و می دانیم اجرای همه برنامه ها اعم از عبادات زکات و جهاد و رعایت تمام واجبات و پرهیز از تمام محرمات یکجا کار بسیار سنگینی بود که موجب فرار گروه عظیمی از اسلام می شد. پس چه بهتر که تدریجا نازل شود، و تدریجا مورد عمل قرار گیرد.

و به تعبیر دیگر هر یک از این برنامه ها به خوبی جذب شود و اگر سؤال و گفتگوئی پیرامون آن است، مطرح گردد و جواب گفته شود.

۶ - یکی دیگر از اثرات این نزول تدریجی روشن شدن عظمت و اعجاز قرآن است، چرا که در هر واقعه آیتی نازل می گردد، به تنهایی خود دلیل بر عظمت و اعجاز است و هر قدر تکرار می شود، این عظمت و اعجاز روشنتر می گردد و در اعماق قلوب مردم نفوذ می کند.

۳ - معنی ترتیل در قرآن

واژه ترتیل از ماده رتل (بر وزن قمر) به معنی منظم بودن مرتب بودن است، لذا کسی که دندانهایش خوب و منظم و مرتب باشد، عرب به او رتل الاسنان می گوید، روی این جهت ترتیل به معنی پی در پی آوردن سخنان یا آیات روی نظام و حساب گفته شده.

بنابراین جمله و رتلناه ترتیلا اشاره به این واقعیت است که آیات قرآن گر چه تدریجا و در مدت ۲۳ سال نازل شده است اما این نزول تدریجی روی نظم و حساب و برنامه ای بوده، به گونه ای که در افکار، رسوخ کند، و دلها را مجذوب خود سازد.

در تفسیر کلمه ترتیل روایات جالبی نقل شده که به بعضی از آنها ذیلا اشاره می کنیم:
در تفسیر مجمع البیان از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده که به ابن عباس فرمود: اذا قرأت القرآن فرتله ترتیلا: هنگامی که قرآن را خواندی آن را با ترتیل بخوان.

ابن عباس می گوید پرسیدم: ترتیل چیست؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

بینه تبینا، و لا تنثره نثر الدغل (الرممل) و لا تهذه هذا الشعر، قفوا عند عجائبه، و حرکوا به القلوب، و لا یکونن هم احدکم آخر السوره: حروف و کلمات آن را کاملا روشن ادا کن، نه همچون خرماي خشکیده (یا ذرات شن) آن را پراکنده کن، و نه همچون شعر آن را با سرعت پشت سر هم بخوان، به هنگام برخورد با عجائب قرآن توقف کنید و بیندیشید و دلها را با آن تکان دهید، و هرگز نباید همت شما این باشد که به سرعت سوره را به پایان رسانید (بلکه مهم اندیشه و تدبر و بهره گیری از قرآن است.)

نظیر همین معنی در اصول کافی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است. از امام صادق (علیه السلام) نیز چنین نقل شده است: الترتیل ان تتمکث به و تحسن به صوتک، و اذا مررت بایه فیها ذکر النار فتعوذ بالله من النار و اذا مررت بایه فیها ذکر الجنة فاسئل الله الجنة: ترتیل آنست که آیات را با تانی بخوانی و با صدای زیبا و هنگامی که به آیه ای برخورد می کنی که در آن سخن از آتش دوزخ است به خدا پناه بر، و هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن بیان بهشت است از خدا بهشت را بطلب (خود را به اوصاف بهشتیان متصف کن و از صفات دوزخیان پرهیز).

۴ - تفسیر یحشرون علی وجوههم الی جهنم

در اینکه منظور از محشور شدن این گروه از مجرمان بر صورتشان چیست در میان مفسران گفتگو بسیار است:
جمعی آن را به همان معنی حقیقیش تفسیر کرده اند و گفته اند فرشتگان عذاب آنها را در حالی که به صورت به روی زمین افتاده اند کشان کشان به دوزخ می برند این از یکسو نشانه خواری و ذلت آنها است چرا که آنها در دنیا نهایت کبر و غرور و خود برترینی نسبت به خلق خدا داشتند، و از سوی دیگر تجسمی است از گمراهیشان در این جهان، چرا که چنین کسی را که به این طریق می برند به هیچوجه جلو خود را نمی بیند، و از آنچه در اطراف او می گذرد، آگاه نیست.

اما بعضی دیگر آن را به معنی کنائش گرفته اند: گاهی گفته اند این جمله کنایه از تعلق قلب آنها به دنیا است ، یعنی آنها به خاطر اینکه صورت قلبشان هنوز هم با دنیا ارتباط دارد به سوی جهنم کشیده می شوند. و گاه گفته اند: این کنایه مانند تعبیر مخصوصی است که در ادبیات عرب وجود دارد که میگویند: فلان مر علی وجهه یعنی او نمیدانست به کجا میرود؟ ولی روشن است تا دلیلی بر معنی کنائی نداشته باشیم باید به همان معنی اول که معنی حقیقی است تفسیر شود.

آیه ۳۵-۴۰

آیه و ترجمه

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكُتُبَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا (۳۵)

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا (۳۶)

وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۷)

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرِّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (۳۸)

وَكَالًا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكَالًا تَبَرْنَا تَبِيرًا (۳۹)

وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا مَطَرًا سَوْءًا فَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرُجُونَ نُشُورًا (۴۰)

ترجمه:

۳۵- ما به موسی کتاب آسمانی دادیم ، و برادرش هارون را برای کمک همراهش ساختیم .

۳۶- و گفتیم به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید (اما آنها به مخالفت برخاستند) و ما شدیداً آنها

را در هم کوب

۳۷- و قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان کردند غرق نمودیم ، و آنها را درس عبرتی برای مردم قرار دادیم ، و برای ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم .

۳۸- همچنین (قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس (گروهی که درخت صنوبر را میپرستیدند) و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم .

۳۹- و برای هر یک از آنها مثلها زدیم و (چون سودی نداد) هر یک از آنها را در هم شکستیم و هلاک کردیم .

۴۰- آنها از کنار شهری که باران شر (بارانی از سنگهای آسمانی) بر آن باریده بود (دیار قوم لوط) گذشتند، آیا آنرا ندیدند؟ (آری دیدند ولی آنها به رستاخیز ایمان ندارند.

تفسیر:

اینهمه درس عبرت و اینهمه بیخبری!

در این آیات ، قرآن مجید برای دلداری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان از یکسو و تهدید مشرکان بهان جو که نمونه سخنانشان در آیات پیشین گذشت از سوی دیگر به تاریخ اقوام گذشته و سرگذشت شوم آنها اشاره کرده و مخصوصا روی شش قوم (فرعونیان ، قوم نوح ، قوم عاد، ثموداصحاب الرس ، و قوم لوط) تکیه میکند و درسهای عبرتی که از سرگذشت این اقوام به طور کاملا فشرده و گویا منعکس میکند .

نخست میفرماید: ما به موسی ، کتاب آسمانی دادیم ، و برادرش هارون را برای کمک ، همراهش ساختیم (و لقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیرا (زیرا آنها برنامه سنگینی برای مبارزه در برابر فرعونیان بر دوش داشتند و میبایست ، این کار انقلابی مهم را با کمک یکدیگر به ثمر بنشانند. ما به آن دو خطاب کردیم و گفتیم : به سوی این قوم بروید که آیات ما را تکذیب کردند (فقلنا اذها الى القوم الذین کذبوا بایاتنا). آنها از یکسو آیات و نشانه های خدا را که در آفاق و انفس و در تمام عالم هستی وجود دارد عملا تکذیب نمودند، و راه شرک و بت پرستی را پیش گرفتند، و از سوی دیگر تعلیمات انبیای پیشین را نیز نادیده گرفته ، و آنها را تکذیب نمودند. ولی با تمام تلاش و کوششی که موسی و برادرش انجام دادند و با دیدن آنهمه معجزات عظیم و متنوع و روشن ، باز راه کفر و انکار را پیش گرفتند، لذا ما آنها را شدیداً در هم کوبیدیم و نابود کردیم فدمرناهم تدمیرا(. واژه تدمیر از ماده

دمار به معنی هلاکت از یک طریق اعجاب انگیز است و براستی هلاکت قوم فرعون در امواج خروشان نیل با آن کیفیتی که میدانیم از عجائب تاریخ بشر است. همچنین قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان الهی کردند، غرق نمودیم و سرنوشت آنها را نشانه روشنی برای عموم مردم قرار دادیم، و برای همه ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم (و قوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم و جعلناهم للناس آیه و اعتدنا للظالمین عذابا الیما). جالب توجه اینکه می گوید: آنها تکذیب رسولان کردند (نه تنها یک رسول) چرا که در میان رسل و پیامبران خدا در اصول دعوت، تفاوتی نیست، و تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها است، بعلاوه آنها اصولا با دعوت همه پیامبران الهی مخالفت داشتند و منکر همه ادیان بودند. همچنین قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم (و عادا و ثمودا و اصحاب الرس و قرونا بین ذلک کثیرا). قوم عاد همان قوم هود پیامبر بزرگ خدا هستند، که از سرزمین احقاف (یا یمن) مبعوث شد، و قوم ثمود، قوم پیامبر خدا صالح هستند که از سرزمین وادی القری (میان مدینه و شام) مبعوث گردید، و اما درباره اصحاب رس، در پایان این سخن بحث خواهیم کرد. قرون جمع قرن در اصل به معنی جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی میکنند، سپس به یک زمان طولانی (چهل سال یا یکصد سال نیز اطلاق شده است). ولی ما هرگز آنها را غافلگیرانه مجازات نکردیم، بلکه برای هر یک از آنها مثلها زدیم (و کلا ضربنا له الامثال). به ایرادهای آنها پاسخ گفتیم، همچون پاسخ ایرادهائی که به تو میکنند، احکام الهی را برای آنها روشن ساختیم و حقایق دین را تبیین نمودیم. اخطار کردیم انذار نمودیم، و سرنوشت و داستانهای گذشتگان را برای آنها بازگو کردیم. اما هنگامی که هیچیک از اینها سودی نداد هر یک از آنها را در هم شکستیم و هلاک کردیم (و کلا تبرنا تتیرا). و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث، اشاره به ویرانه های شهرهای قوم لوط میکند که در سر راه مردم حجاز به شام قرار گرفته، و تابلو زنده و گویائی از سرنوشت دردناک این آلودگان و مشرکان است، میفرماید: آنها از کنار شهری که باران شر و بدبختی (بارانی از سنگهای نابود کننده) بر سرشان ریخته شد گذشتند آیا آنها (در سفرهایشان به شام) این صحنه را ندیدند و در زندگی آنها نیندیشیدند؟! (و لقد اتوا علی القرية التي امطرت مطر السوء فلم یکنوا یرونها). آری این صحنه را دیده بودند ولی هرگز درس عبرت نگرفتند چرا که آنها به رستاخیز ایمان و امید ندارند! (بل کانوا لا یرجون نشور امرگ را پایان این زندگی میسرند، و اگر به زندگی پس از مرگ هم معتقد باشند اعتقادی بسیار سست و بی پایه دارند، آنچنان که در روح آنها و به طریق اولی در برنامه های زندگیشان اثر نمیگذارد، به همین دلیل همه چیز را بازیچه میگیرند و جز به هوسهای زود گذر خود نمی اندیشند.

نکته ها:

۱ - اصحاب الرس کیانند؟

واژه رس در اصل به معنی اثر مختصر است مثلاً گفته میشود رس الحدیث فی نفسی (کمی از گفتار او را به خاطر دارم) یا گفته میشود وجد رسا من حمی (اثر مختصر از تب در خود یافت). و جمعی از مفسران بر این عقیده اند که رس به معنی چاه است. به هر حال نامیدن این قوم به این نام یا به خاطر آنست که اثر بسیار کمی از آنها بجای مانده یا به جهت آنست که آنها چاههای آب فراوان داشتند، و یا به واسطه فروکشیدن چاههایشان هلاک و نابود شدند. در اینکه این قوم چه کسانی بودند؟ در میان مورخان و مفسران گفتگو بسیار است:

۱ - بسیاری عقیده دارند که اصحاب رس طایفهای بودند که در یمامه میزیستند و پیامبر بنام حنظله بر آنها مبعوث شد و آنان وی را تکذیب کردند و در چاهش افکندند، حتی بعضی نوشته اند که آن چاه را پر از نیزه کردند و دهانه چاه را بعد از افکندن او با سنگ بستند تا آن پیامبر شهید شد.

۲ - بعضی دیگر اصحاب رس را اشاره به مردم زمان شعیب میدانند که بت پرست بودند، و دارای گوسفندان بسیار و چاههای آب، و رس نام چاه بزرگی بود که فروکش کرد و اهل آنجا را فرو برد و هلاک کرد.

۳ - بعضی دیگر عقیده دارند که رس، قریه ای در سرزمین یمامه بود که عده ای از بقایای قوم ثمود در آن زندگی میکردند و در اثر طغیان و سرکشی هلاک شدند.

۴ - بعضی میگویند: عده ای از عربهای پیشین بودند که میان شام و حجاز میزیستند.

۵ - بعضی از تفاسیر اصحاب رس را از بقایای عاد و ثمود می شناسد و بئر معطله و قصر مشید (آیه ۴۵ سوره حج) را نیز مربوط به آن میدانند و محلشان را در حضرموت ذکر کرده، و ثعلبی در عرائس التیجان این قول را معتبرتر دانسته. بعضی دیگر از مفسران که با نام ارس آشنا شده اند، رس را بر ارس (در شمال آذربایجان) منطبق کرده اند!

۶ - مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و آلوسی در روح المعانی از جمله احتمالاتی که نقل کرده اند این است که آنها مردمی بودند که در انطاکیه شام زندگی میکردند و پیامبرشان حبیب نجار بود.

۷ - در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) از امیر مؤمنان حدیثی طولانی درباره اصحاب رس نقل شده که فشرده آن چنین است: آنها قومی بودند که درخت صنوبری را می پرستیدند و به آن شاه درخت می گفتند، و آن درختی بود که یافث فرزند نوح بعد از طوفان در کناره ای به نام روشن آب غرس کرده بود آنها دوازده شهر آباد داشتند که بر کنار نهری به نام رس بود، این شهرها به نامهای: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار فروردین، اردیبهشت، خرداد تیر، مرداد و شهریور و مهر نام داشت که ایرانیان نامهای ماههای سال خود را از آنها گرفته اند. آنها به خاطر احترامی که به آن درخت صنوبر می گذاشتند، بذر آن را در مناطق دیگر کاشتند و نهری برای آبیاری آن اختصاص دادند به گونه ای که نوشیدن آب آن نهر را بر خود و چهارپایانشان ممنوع کرده بودند، حتی اگر کسی از آن میخورد او را به قتل می رساندند، و می گفتند این مایه حیات خدایان ما است و شایسته نیست کسی از آن چیزی کم کند! آنها در هر ماه از سال، روزی را در یکی از این شهرهای آباد عید می گرفتند و به کنار درخت صنوبری که در خارج شهر بود می رفتند، قربانیا برای آن می کردند و حیواناتی سر می بریدند و سپس آنها را به آتش می افکندند، هنگامی که دود از آنها به آسمان برمی خاست در برابر درخت به سجده می افتادند و گریه و زاری سر می دادند! عادت و سنت آنها در همه این شهرها چنین بود تا اینکه نوبت به شهر بزرگی که پایتخت پادشاهشان بود و نام اسفندار داشت می رسید، تمامی اهل آبادیها همه در آن جمع می شدند و دوازده روز پشت سر هم عید می گرفتند و آنچه در توانداشتند قربانی می کردند و در برابر درخت سجده می نمودند. هنگامی که آنها در کفر و بت پرستی فرو رفتند، خداوند پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد تا آنها را به عبادت خداوند یگانه و ترک شرک دعوت کند، اما آنها ایمان نیاوردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای قلع ماده فساد از خدا تقاضا کرد، آن درخت بزرگ خشکید، آنها هنگامی که چنین دیدند سخت ناراحت شدند و گفتند این مرد خدایان ما را سحر کرده! بعضی دیگر گفتند: خدایان به خاطر این مرد که ما را دعوت به کفر میکند بر ما غضب کردند! و به دنبال این بحثها همگی تصمیم بر کشتن آن پیامبر گرفتند، چاهی عمیق کردند و او را در آن افکندند و سر آن را بستند و بر بالای آن نشستند و پیوسته ناله او را شنیدند تا جان سپرد، خداوند به خاطر این اعمال زشت، و این ظلم و ستمها آنها را به عذاب شدیدی گرفتار کرد و نابود ساخت. قرائن متعددی مضمون این حدیث را تایید میکند زیرا با وجود ذکر اصحاب الرس در برابر عاد و ثمود احتمال اینکه گروهی از این دو قوم باشند بسیار بعید به نظر میرسد همچنین وجود این قوم در جزیره عربستان و شامات و آن حدود که بسیاری احتمال داده اند نیز بعید است، چرا که قاعدتا باید در تاریخ عرب انعکاسی داشته باشد در حالی که ما کمتر انعکاسی از اصحاب الرس در تاریخ

عرب میبینیم . از این گذشته با بسیاری از تفاسیر دیگر قابل تطبیق است از جمله اینکه رس نام چاه بوده باشد (چاهی که آنها پیامبرشان را در آن افکندند) و یا اینکه آنها صاحب کشاورزی و دامداری بودند و مانند اینها. و اینکه در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم: که زنان آنها دارای انحرافهمجنسگرائی بودند نیز با این حدیث منافات ندارد.

ولی از عبارت نهج البلاغه (خطبه ۱۸۰) برمی آید که آنها تنها یک پیامبر نداشتند زیرا می فرماید: این اصحاب مدائن الرس الذین قتلوا النبیین و اطفاوا سنن المرسلین و احیوا سنن الجبارین؟! : کجایند اصحاب شهرهای رس ، آنهایی که پیامبران را کشتند و سنن رسولان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران را احیاء نمودند؟! اما این تعبیر با روایت بالا نیز منافات ندارد، زیرا ممکن است روایت تنها اشاره به بخشی از تاریخ آن کند که پیامبری در میان آنها مبعوث شده بود.

۲ - مجموعهای از درسهای تکان دهنده

شش گروهی که در آیات فوق ، از آنها نام برده شده است فرعونیان ، قوم متعصب نوح ، زورمندان عاد، و ثمود، آلودگان اصحاب الرس ، و قوم لوط هر کدام به نوعی از انحراف فکری و اخلاقی گرفتار بودند که آنها را به بدبختی کشاند.

فرعونیان مردمی ظالم و ستمگر و استعمار کننده و استثمارگر و خودخواه بودند.

قوم نوح نیز، چنانکه میدانیم ، مردمی سخت لجوج و متکبر و خود برتر بین بودند.

و قوم عاد و ثمود تکیه بر قدرت خویشان داشتند.

اصحاب الرس در گردابی از فساد مخصوصا همجنسگرائی زنان و قوم لوط در منجلابی از فحشاء مخصوصا همجنسگرائی مردان غوطهور بودند، و همگی از جاده توحید، منحرف و در بیراههها سرگردان.

قرآن می خواهد به مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همه انسانها در طول تاریخ هشدار دهد هر قدر قدرت داشته باشید و توانائی و مکنت ، و هر اندازه مال و ثروت و زندگی مرفه ، آلودگی به شرک و ظلم و فساد، طومار زندگانیتان را در هم خواهد پیچید، و همان عوامل پیروزی شما عامل مرگتان می شود.!

فرعونیان و قوم نوح با آبی که مایه حیات بود، نابود شدند، قوم عاد به وسیله طوفان و بادها که آنهم در شرائط خاصی مایه حیات است، قوم ثمود با ابری صاعقه بار، و قوم لوط با بارانی از سنگ که بر اثر صاعقه و یا به گفته بعضی آتشفشان به وجود آمده بود، و اصحاب الرس طبق ذیل همان روایت فوق، به وسیله آتشی که از زمین برخاست و شعلهای که از ابری مرگبار فرو ریخت نابود گشتند، تا این انسان مغرور به خود آید و راه خدا و عدالت و تقوا پیش گیرد.

آیه ۴۱ - ۴۴

آیه و ترجمه

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (۴۱)

إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۲)

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا (۴۳)

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۴)

ترجمه:

۴۱- و هنگامی که تو را می بینند تنها به باد استهزایت می گیرند (سخن منطقی که ندارند می گویند: آیا این کسی است که خدا او را به عنوان رسول مبعوث کرده است؟!)

۴۲- اگر ما بر پرستش خدایانمایان استقامت نکنیم بیم آن می رود که او ما را گمراه سازد!

اما هنگامی که عذاب الهی را دیدند به زودی می فهمند چه کسی گمراه بوده است؟!)

۴۳- آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو می توانی او را هدایت کنی؟ یا به دفاع از او برخیزی؟

۴۴- آیا گمان می بری اکثر آنها می شنوند یا می فهمند؟ آنها فقط همچون چهارپایانند بلکه گمراه تر!

تفسیر:

گمراه تر از چهارپایان

جالب اینکه قرآن مجید در آیات این سوره، سخنان مشرکان را یکجا نقل نمیکند بلکه بخشی از آن را نقل کرده به پاسخگوئی و اندرز و انذار می پردازد سپس بخش دیگری را به همین ترتیب ادامه می دهد.

آیات مورد بحث بازگو کننده نمونه دیگری از منطق مشرکان و کیفیت برخورد آنها با پیامبر اسلام و دعوت راستین او است.

نخست می گوید: آنها هنگامی که تو را می بینند، تنها کاری که انجام می دهند این است که به باد مسخره ات گرفته می گویند آیا این همان کسی است که خدا او را به عنوان پیامبر مبعوث کرده است (و اذا رأ وک ان يتخذونک الا هزوا ا هذا الذی بعث الله رسولا).

چه ادعای بزرگی می کند؟ چه حرف عجیبی می زند؟ راستی مسخره است! ولی نباید فراموش کرد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) همان کسی بود که قبل از رسالت، چهل سال در میان آنها زندگی کرد، به امانت و صداقت و هوش و درایت معروف بود، اما هنگامی که سران کفر، منافعشان به خطر افتاد همه این مسائل را به دست فراموشی سپردند، و با سخریه و استهزاء، مسأله دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را با آن همه شواهد و دلایل گویا به باد مسخره گرفتند و حتی او را متهم به جنون کردند! سپس قرآن در ادامه گفتار مشرکان و از زبان آنها چنین نقل می کند:

«اگر ما استقامت و پایداری بر پرستش خدایانمان نکنیم بیم آن می رود که این مرد ما را گمراه سازد و ارتباطمان را با آنها قطع کند (ان کاد لیضلنا عن الهتنا لو لا ان صبرنا علیها).

ولی قرآن از چند راه به آنها پاسخ می گوید نخست با یک جمله کوبنده به این گروه که اهل منطق نبودند چنین پاسخ می دهد: هنگامی که عذاب الهی را دیدند به زودی می فهمند چه کسی گمراه بوده است؟! (و سوف یعلمون حین یرون العذاب من اضل سیلا).

این عذاب ممکن است اشاره به عذاب قیامت باشد چنانکه بعضی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان گفته اند، و یا عذاب دنیا همچون شکست دردناک روز بدر و امثال آن، چنانکه قرطبی در تفسیر معروف خود گفته است. و نیز ممکن است اشاره به هر دو باشد.

جالب اینکه این گروه گمراه در این سخنان خود به دو کار ضد و نقیض دست زدند، از یکسو پیامبر و دعوتش را به باد مسخره می گرفتند، اشاره به اینکه آنقدر ادعای او بی اساس است که ارزش برخورد جدی ندارد، و از سوی دیگر معتقد بودند که اگر دو دستی به آئین نیاکان خود نچسبند، امکان دارد سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را نیز از آن بازگرداند، و این نشان می دهد که سخنانش را فوق العاده جدی و مؤثر و حساب شده و دارای برنامه می دانستند این پریشان گوئی از افراد سرگردان و لجوج بعید نیست.

بعلاوه بسیار دیده شده است که منکران حق هنگامی که در برابر امواج خروشان منطق رهبران الهی قرار می گیرند گاهی استهزاء را به عنوان یک تاکتیک برای کوچک نشان دادن و محو آن، انتخاب می کنند در حالی که در باطن چنین عقیده‌های ندارند، و گاه آنرا جدی گرفته با تمام وجود با آن مبارزه می کنند.

دومین پاسخی که قرآن از سخنان آنها میگوید در آیه بعد آمده است، روی سخن را به پیامبر کرده به عنوان دلداری و تسلی خاطر و هم به عنوان بیان دلیل اصلی عدم پذیرش دعوت پیامبر از سوی آنان می فرماید:

«آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده! (ا رأیت من اتخذ الهه هواه).

«آیا با این حالت تو قادر به هدایت او و دفاع از او هستی؟! (ا فانت تکون علیه وکیلا). یعنی اگر آنها در برابر دعوت تو دست به استهزاء و انکار و انواع مخالفتها زدند نه به خاطر آن بوده که منطق تو ضعیف و دلائل تو غیر قانع کننده و در آئینت جای شک و تردید است بلکه به خاطر این است که آنها پیرو فرمان عقل و منطق نیستند، معبود آنها هوای نفسشان است، آیا انتظار داری چنین کسانی تو را پذیرا شوند، یا بتوانی در آنها نفوذ کنی؟!»

در معنی جمله ا رأیت من اتخذ الهه هواه، مفسران بزرگ بیانات گوناگونی دارند.

جمعی همانگونه که در بالا گفتیم گفته‌اند منظور آنست که آنها یک بت دارند و آن هوای نفس آنها است و تمام کارهایشان از آن سرچشمه می‌گیرد.

در حالی که جمع دیگری معتقدند منظور آنست که آنها حتی در انتخاب کردن بتها هیچ گونه منطقی را رعایت نمی‌کنند، بلکه هر گاه چشمشان به قطعه سنگ یا درخت جالبی می‌افتاد یا چیز دیگر که هوس آنها را برمی‌انگیخت آن را به عنوان معبود برمی‌گزیدند، در برابر آن زانو می‌زدند، قربانی می‌کردند و حل مشکلات خود را از آن می‌خواستند!

اتفاقا در شام نزول آیه فوق روایتی نقل کرده‌اند که مؤید این معنی است و آن اینکه: در یکی از سالها کار بر قریش در مکه سخت شد و در اطراف پراکنده شدند، بعضی از آنها همین که به درخت زیبا و یا سنگ جالبی برخورد می‌کردند آن را می‌پرستیدند، نام آن را اگر سنگ بود صخره سعادت گذاشته، برایش قربانی می‌کردند و خون قربانی را بر آن می‌پاشیدند، و حتی درمان بیماریهای حیوانات خود را از آن می‌خواستند!

اتفاقا روزی عربی آمد و می‌خواست شترهای خود را به آن صخره بمالد و تبرک جوید شترها رم کردند و در بیابان پراکنده شدند او شعری گفت که مضمونش این بود:

من به سراغ صخره سعادت آمدم تا پراکندگی ما را جمع کند، اما او جمع ما را به پراکندگی کشاند!
سپس گفت این سنگ سعادت چیست جز یک قطعه سنگ همسان زمین، نه انسان را به گمراهی می‌کشاند و نه به هدایت!

مرد دیگری از عرب یکی از این قطعه سنگها را دید در حالی که روباهی بر آن بول می‌کرد، او این شعر را سرود:
أرب یبول الثعلبان برأسه لقد ذل ما بالت علیه الثعالب!

«آیا معبود است موجودی که روباه بر آن بول می‌کند؟ مسلما ذلیل است کسی که روباهان بر آن بول می‌کنند!»

دو تفسیر بالا با هم منافاتی ندارند، اصل بت پرستی که زائیده خرافات است یک نوع هواپرستی است، و انتخاب بتهای گوناگون بدون هیچ منطقی، آن نیز شاخه دیگری از هواپرستی است. در زمینه «بت هوا و هوس» در نکتهها، به خواست خدا، بحث مشروحی خواهد آمد.

بالاخره سومین پاسخی که قرآن از این گروه گمراه می گوید این است که می گوید: آیا تو گمان می کنی که اکثر آنها گوش شنوا دارند، یا می فهمند؟!

(ام تحسب ان اکثرهم یسمعون ام یعقلون.)

«نه آنها تنها مانند چهارپایانند، بلکه گمراهتر!» (ان هم الا کالانعام بل هم اضل.)

یعنی سخریه ها و سخنان زننده و غیر منطقی آنها هرگز تو را ناراحت نکند چون آدمی یا باید خود دارای عقل باشد و آن را به کار گیرد (و مصداق یعقلون گردد) و یا اگر از علم و دانش برخوردار نیست از دانایان سخن بشنود (و مصداق یسمعون باشد) اما این گروه نه آند و نه این ، و به همین دلیل با چهارپایان تفاوتی ندارند، و روشن است که از چهارپا نمی توان توقعی داشت ، جز نعره کشیدن و لگد زدن ، و کارهای غیر منطقی انجام دادن.

بلکه اینها از چهارپایان نیز بدبختتر و بینواترند که آنها امکان تعقل و اندیشه ندارند، و اینها دارند و به چنان روزی افتاده اند!

قابل توجه اینکه باز در اینجا قرآن ، تعبیر به اکثرهم می کند و این حکم را به همه آنها تعمیم نمی دهد، چرا که ممکن است در میان آنها افرادی واقعا فریب خورده باشند که وقتی در مقابل حق قرار گرفتند تدریجا پرده ها از مقابل چشمشان کنار می رود و پذیرای حق می شوند و این خود دلیل بر رعایت انصاف در بحثهای قرآنی است.

نکته ها:

۱ - هواپرستی و عواقب دردناک آن

بی شک در وجود انسان غرائز و امیال گوناگونی است که همه آنها برای ادامه حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب ، علاقه به خویشتن ، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال اینها، و بدون تردید دستگاه آفرینش همه اینها را برای همان هدف تکاملی آفریده است.

اما مهم این است که گاه اینها از حد تجاوز می کنند و پا را از گلیمشان فراتر می نهند و از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل در می آیند و بنای طغیان و یاغیگری می گذارند عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم می شوند و زمام اختیار او را در دست می گیرند.

این همان چیزی است که از آن به هواپرستی تعبیر می کنند که از تمام انواع بت پرستی خطرناکتر است ، بلکه بت پرستی نیز از آن ریشه می گیرد. بی جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بت هوی را برترین و بدترین بتها شمرده است در آنجا که می فرماید: ما تحت ظل السماء من الهه يعبد من دون الله اعظم عند الله من هوی متبع : در زیر آسمان هیچ بتی بزرگتر در نزد خدا از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد!

و در حدیث دیگری از بعضی پیشوایان اسلام می خوانیم : ابغض الهه عبد علی وجه الارض الهوی مبعوضترین و منفورترین بتی که در زمین پرستش شده است بت هوی است! و اگر نیک بیندیشیم به عمق این سخن به خوبی واقف میشویم چرا که هواپرستی سرچشمه غفلت و بی خبری است ، چنانکه قرآن می گوید: ولا تطعنن اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه : از کسی که قلب او را غافل از یاد خود کرده ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت مکن (کهف آیه ۲۸).

از سوی دیگر هواپرستی سرچشمه کفر و بی ایمانی است ، چنانکه قرآن گوید: فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها و اتبع هواه : تو را از ایمان به قیامت باز ندارد کسی که ایمان به آن ندارد و پیرو هوای خویش است طه آیه ۱۶). از سوی سوم هواپرستی بدترین گمراهی است ، قرآن می گوید و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله : چه کسی گمراهتر است از آن کس که از هوای نفس خویش پیروی می کند و هدایت الهی نیافته است (قصص آیه ۵۰).

از سوی چهارم هواپرستی نقطه مقابل حق طلبی است و انسان را از راه خدا بیرون میبرد، چنانکه در قرآن می خوانیم : فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله : در میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوی مباش که تو را از راه خدا گمراه می کند (ص آیه ۲۶).

از سوی پنجم هواپرستی مانع عدالت و دادگری است ، چنانکه در قرآن می خوانیم : فلا تتبع الهوی ان تعدلوا پیروی هوی مانع اجرای عدالت شما نگردد (نساء - ۱۳۵).

بالاخره اگر نظام آسمان و زمین بر محور هوی و هوس مردم بگردد فساد سرتاسر پهنه هستی را خواهد گرفت : و لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات و الارض و من فیهن : اگر حق از هوی و هوس آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند فاسد میشوند (مؤمنون آیه ۷۱).

در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان دهنده ای در این زمینه به چشم می خورد: در روایتی از علی (علیه السلام) می خوانیم: الشقی من انخدع لهواه و غروره: بدبخت کسی است که فریب هوی و غرور خویش را بخورد. در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که: هواپرستی دشمن عقل است الهوی عدو العقل.

و نیز می خوانیم: هواپرستی اساس تمام رنجها است (الهوی اس المحن). و همان حضرت می فرماید: هرگز نه دین با هواپرستی جمع می شود و نه عقل (لا دین مع هوی) و لا عقل مع هوی) خلاصه آنجا که هواپرستی است نه پای دین در میان است و نه پای عقل، در آنجا چیزی جز بدبختی و رنج و بلا نیست، در آنجا جز بیچارگی و شقاوت و فساد نخواهد بود.

رویدادهای زندگی ما و تجربیات تلخی که در دوران عمر در مورد خویش و دیگران دیده ایم شاهد زنده تمام نکته هائی است که در آیات و روایات فوق در زمینه هواپرستی وارد شده است.

افرادی را می بینیم که چوب یک ساعت هواپرستی را تا آخر عمر می خورند! جوانانی را سراغ داریم که بر اثر پیروی از هوی چنان در دام اعتیادهای خطرناک و انحرافات جنسی و اخلاقی گرفتار شده اند که تبدیل به موجودی زیون، ناتوان و بی ارزش گردیده، و تمام نیروها و سرمایه های خویش را از کف دادند. در تاریخ معاصر و گذشته به نام کسانی برخورد می کنیم که به خاطر هوا - پرستیشان هزاران و گاه میلیونها انسان بی گناه را به خاک و خون کشیده اند و نام ننگینشان تا ابد به زشتی برده می شود. این اصل استثنا پذیر نیست حتی دانشمندان و عابدان پرسابقه ای همچون بلعم باعورا بر اثر پیروی از هوای نفس چنان از اوج عظمت انسانیت سقوط کردند که قرآن مثل آنها را به سگ پلیدی می زند که همواره پارس میکند (آیه ۱۷۶ سوره اعراف).

بنابراین جای تعجب نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرمایند: خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است چرا که پیروی از هوی شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد (ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فیسی الاخره)

تعبیراتی که در نقطه مقابل یعنی ترک هوی پرستی در آیات و روایات وارد شده نیز عمق این مساله را از دیدگاه اسلام روشن می سازد، تا آنجا که کلید بهشت را ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس می شمرد: و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی : اما کسی که از مقام پروردگار بترسد و نفس خویش را از هواپرستی نهی کند بهشت جایگاه او است (سوره نازعات آیه ۴۰).

علی می فرماید شجاعترین مردم کسی است که بر هوای خویش پیروز شود (اشجع الناس من غلب هواه).

در حالات دوستان حق و اولیای پروردگار و علما و بزرگان داستانهای زیادی نقل شده که بر اثر ترک هواپرستی به مقامات بلندی نائل شدند که از طرق عادی غیر ممکن بود. ۲ - چرا از چهارپایان گمراهرتر؟! در آیات فوق برای منعکس کردن اهمیت مطلب ، نخست می فرماید: آنها که معبودشان هوای نفسشان است همچون چهارپایانند، بعد از آن ترقی کرده و اضافه می کند: بلکه از آنها گمراهرترند!

شبهه این تعبیر در آیه ۱۷۲ سوره اعراف نیز آمده است که درباره دوزخیانی که به حکم استفاده نکردن از گوش و چشم و عقل خود، به چنان سرنوشتی گرفتار می شوند، می فرماید: اولئك كالانعام بل هم اضل : آنها همچون چهارپایانند بلکه گمراهرتر!

گرچه گمراهرتر بودن آنها اجمالا روشن است ، ولی مفسران بحثهای جالبی روی این مسأله کرده اند که با تحلیل و اضافاتی می توان چنین گفت:

۱ - اگر چهارپایان چیزی نمی فهمند و گوش شنوا و چشم بینائی ندارند، دلیلش عدم استعداد آنها است ، اما از آنها بیچارهتر انسانی است که خمیره همه سعادتها در وجود او نهفته است و آنقدر خدا به او استعداد داده که میتواند نماینده و خلیفه الله در زمین گردد، ولی کارش به جائی می رسد که تا سر حد یک چهارپا سقوط می کند، تمام شایستگیهای خود را به هدر داده ، و از اوج مسجود بودن فرشتگان به حضيض نکبت بار شیاطین سقوط می کند، این راستی دردناک است و گمراهی آشکار.

۲ - چهارپایان تقریبا حساب و کتابی ندارند و مشمول مجازاتهایی الهی نیستند در حالی که آدمیان گمراه باید بار تمام اعمال خود را بر دوش کشند و کیفر اعمال خویش را بی کم و کاست ببینند.

۳ - چهارپایان برای انسانها خدمات زیادی دارند و کارهای مختلفی انجام می دهند، اما انسانهای طاعی و یاغی خدمتی که نمی کنند هیچ ، هزاران بلا و مصیبت نیز می آفرینند.

۴ - چهارپایان خطری برای کسی ندارند و اگر هم داشته باشند خطرشان محدود است اما ای وای از انسان بی ایمان مستکبر هوی پرست که گاه آتش جنگی را روشن می کند که میلیونها نفر در آن خاکستر می شوند.

۵ - چهارپایان اگر قانون و برنامه ای ندارند، ولی مسیری که آفرینش را در شکل غرائز برای آنان تعیین کرده است پیروی می کنند و در همان خط حرکت می نمایند، اما انسان قلدر سرکش ، نه قوانین تکوین را به رسمیت می شناسد و نه قوانین تشریح را و هوی و هوسهای خود را حاکم بر همه چیز می شمرد.

۶ - چهارپایان هرگز برای کارهای خود توجیه گری ندارند، اگر خلافی کنند خلاف است و اگر راه خود را بروند، که می روند، همانست که هست اما یک انسان خود خواه خونخوار هوی پرست بسیار می شود که تمام جنایات خود را آنچنان توجیه می کند که گوئی دارد وظائف الهی و انسانی خویش را انجام می دهد!

و به این ترتیب هیچ موجودی خطرناکتر و زیانبارتر از یک انسان هوی - پرست بی ایمان و سرکش نیست ، و به همین دلیل در آیه ۲۲ سوره انفال عنوان شر الدواب (بدترین جنبنندگان) به او داده شده است ، و چه عنوان مناسبی ؟

آیه ۴۵ - ۵۰

آیه و ترجمه

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵)

ثُمَّ قَبْضَهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶)

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سَبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷)

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸)

لُنْحِي بِه بِلْدَه مَيْتَا وَنُسْقِيَه مِمَّا خَلَقْنَا اَنْعَمًا وَ اَنَاسِي كَثِيرًا (۴۹)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَابِي اَكْثَرُ النَّاسِ اِلَّا كَفُورًا (۵۰)

ترجمه:

۴۵- آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده؟ و اگر می خواست آنرا ساکن قرار می داد، سپس خورشید را بر وجود آن دلیل قرار دادیم.

۴۶- سپس آنرا آهسته جمع می کنیم.

۴۷- او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و روز را مایه حرکت و حیات!

۴۸- و او کسی است که بادها را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم.

۴۹- تا به وسیله آن سرزمین مرده را زنده کنیم، و آنرا برای نوشیدن در اختیار مخلوقات که آفریده ایم - چهارپایان و انسانهای بسیار - بگذاریم.

۵۰- ما این آیات را به صورتهای گوناگون در میان آنها قرار دادیم تا متذکر شوند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفر کاری نکردند.

تفسیر:

حرکت سایه ها!

در این آیات سخن از قسمتهای مهمی از نعمتهای الهی به عنوان بیان اسرار توحید و خداشناسی است، اموری که اندیشه در آنها ما را به خالقمان آشناتر و نزدیکتر می سازد و با توجه به اینکه در آیات گذشته گفتگوهای فراوانی با مشرکان بود پیوند و ارتباط این آیات با گذشته روشن می شود.

در این آیات سخن از نعمت سایه ها و سپس اثرات و برکات شب و خواب و استراحت و روشنایی روز و وزش بادها و نزول باران و زنده شدن زمینهای مرده و سیراب شدن چهارپایان و انسانها است.

نخست می گوید: آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده است؟ (الم تر الی ربك كيف مد الظل.)

و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد (سایه ای همیشگی و جاودانی) (و لو شاء لجعله ساكنا).

بدون شک این قسمت از آیه اشاره ای است به اهمیت نعمت سایه های گسترده و متحرک ، سایه هائی که یک نواخت باقی نمی ماند بلکه در حرکت است و نقل مکان می دهد، ولی در اینکه منظور از این سایه کدام یک از سایه ها است در میان مفسرانگفتگو است : جمعی می گویند این سایه کشیده و گسترده همان سایه ای است که بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع آفتاب بر زمین حکمفرما است و لذتبخش ترین سایه ها و ساعات همان است ، این نور کم رنگ و سایه گستر، از لحظه طلوع فجر شروع می شود و به هنگام طلوع آفتاب روشنائی جایگزین آن می گردد.

بعضی دیگر گفته اند منظور تمام سایه شب است که از لحظه غروب شروع می شود و به لحظه طلوع آفتاب منتهی می گردد، زیرا می دانیم شب در حقیقت سایه نیمکره زمین است که در برابر آفتاب قرار گرفته ، سایه ای است مخروطی که در طرف مقابل در فضا گسترده می شود و این سایه مخروطی دائما در حرکت است و با طلوع آفتاب در یک منطقه پایان می گیرد و در منطقه دیگر تشکیل می شود.

بعضی نیز گفته اند منظور سایه ای است که بعد از ظهر برای اجسام پیدا می شود و تدریجا کشیده تر و گسترده تر می گردد.

البته اگر جمله های بعد نبود ما از این جمله معنی وسیعی می فهمیدیم که تمام سایه های گسترده را در برمی گرفت ولی سایر قرائنی که به دنبال آن آمده نشان می دهد که تفسیر اول از همه مناسبتر است .

زیرا به دنبال آن می فرماید سپس خورشید را بر وجود این سایه گسترده دلیل قرار دادیم (ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا).

اشاره به اینکه اگر آفتاب نبود مفهوم سایه روشن نمی شد، اصولا سایه از پرتو آفتاب به وجود می آید، زیرا سایه معمولا به تاریکی کم رنگی گفته می شود که برای اشیاء پیدا می شود و این در صورتی است که نور به جسمی که قابل عبور از آن نباشد بتابد و در طرف مقابل سایه آشکار شود، بنابراین نه فقط طبق قانون تعرف الاشیاء باضدادها سایه را با نور باید تشخیص داد بلکه وجود آن نیز از برکت نور است .بعد می فرماید: سپس ما آن را آهسته جمع می کنیم (ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا).

می دانیم هنگامی که خورشید طلوع می کند تدریجا سایه ها برچیده می شود تا به هنگام ظهر که در بعضی از مناطق سایه به کلی معدوم می شود، زیرا آفتاب درست بالای سر هر موجودی قرار می گیرد و در دیگر مناطق به حداقل خود می رسد، و به این ترتیب سایه ها نه یکدفعه ظاهر می گردند، و نه یک دفعه برچیده می شوند، و این خود یکی از حکمت‌های پروردگار است، چرا که اگر انتقال از نور به ظلمت و بالعکس ناگهانی صورت می گرفت برای همه موجودات زیان آور بود اما این نظام تدریجی در این حالت انتقالی چنان است که بیشترین فائده را برای موجودات دارد بی آنکه ضرری داشته باشد.

تعبیر به سیرا اشاره به جمع شدن تدریجی سایه است، و یا اشاره به اینکه نظام ویژه نور و ظلمت در برابر قدرت پروردگار چیز ساده و آسانی است، و کلمه الینا نیز تاکید بر همین قدرت الهی است.

به هر حال جای تردید نیست همانگونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش نور دارد برای تعدیل و جلوگیری از زمانهای شدت نور، نیاز به سایه دارد، تابش نور یکنواخت زندگی را مختل می کند، همانگونه که سایه یکنواخت و ساکن، مرگبار است.

در صورت اول همه موجودات زنده می سوزند و در صورت دوم همه منجمد می شوند این نظام متناوب نور و سایه است که زندگی را برای انسان ممکن و گوارا ساخته.

لذا آیات دیگر قرآن وجود شب و روز را به دنبال یکدیگر از نعمتهای بزرگ الهی می شمرد، در یکجا می فرماید: قل ارا ایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیامه من اله غیر الله یتیکم بضیاء افلا تسمعون: بگو اگر خداوند شب را برای شما جاویدان تا روز قیامت قرار می داد کدام معبود غیر الله بود که شعاعی از نور برای شما بیاورد آیا نمی شنوید (قصص - ۷۱).

و بلافاصله می افزاید: قل اراء ایتم ان جعل الله علیکم النهار سرمدا الی یوم القیامه من اله غیر الله یتیکم بلیل تسکون فیه افلا تبصرون: بگو هر گاه خداوند روز را جاویدان تا روز قیامت قرار می داد کدام معبود غیر الله بود که برای شما شبی آورد که در آن آرام بگیرید، آیا نمی بینید؟ (قصص - ۷۲).

و به دنبال این سخن نتیجه گیری می کند که این از رحمت خدا است که برای شما شب و روز قرار داد که هم در آن بیارامید و بیاسائید و هم از فضل او برای تحصیل معاش استفاده کنید شاید شکرگزاری نمائید و من رحمته جعل لکم اللیل و النهار لتسکونوا فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون (قصص - ۷۳).

و به همین دلیل قرآن یکی از نعمتهای بهشتی را ظل ممدود (سایه گسترده) می‌شمرد که نه نور خیره کننده و خستگی آور است و نه تاریکی وحشت آفرین.

بعد از ذکر نعمت سایه ها، به شرح دو نعمت دیگر که کاملا متناسب با آن است پرداخته و گوشه دیگری از اسرار نظام هستی را که بیانگر وجود خدا است روشن می‌سازد، می‌فرماید او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد (و هو الذی جعل لکم اللیل لباسا).

چه تعبیر زیبا و جالبی شب را لباس قرار داد... این پرده ظلمانی نه تنها انسانها که تمام موجودات روی زمین را در خود مستور می‌سازد و آنها را همچون لباس، محفوظ می‌دارد و همچون پوششی که انسان به هنگام خواب برای ایجاد تاریکی و استراحت از آن استفاده می‌کند، او را در بر می‌گیرد. بعد اشاره به نعمت خواب می‌کند: او خواب را برای شما مایه راحت قرار داد (و النوم سباتا).

سبات در لغت از ماده سبت (بر وزن وقت) به معنی قطع نمودن است، سپس به معنی تعطیل کردن کار به منظور استراحت آمده، و اینکه روز شنبه را در لغت عرب یوم السبت می‌نامند به خاطر آنست که نامگذاری آن از برنامه یهود گرفته شده چرا که روز شنبه، روز تعطیلی آنها بود.

در حقیقت این تعبیر اشاره ای به تعطیل تمام فعالیت‌های جسمانی به هنگام خواب است، زیرا می‌دانیم در موقع خواب، قسمت مهمی از کارهای بدن به کلی تعطیل می‌شوند، و قسمت دیگر همچون کار قلب و دستگاه تنفس، برنامه عادی خود را بسیار کم کرده و به صورت آرامتر ادامه می‌دهند تا رفع خستگی و تجدید قوا شود.

خواب به موقع و به اندازه، تجدید کننده تمام نیروهای بدن است و نشاط آفرین و مایه قدرت، و بهترین وسیله برای آرامش اعصاب است به عکس، قطع خواب مخصوصا برای یک مدت طولانی، بسیار زیانبار و حتی مرگ آفرین است و به همین دلیل یکی از مهمترین شکنجه‌ها برای شکنجه گران قطع برنامه خواب است که مقاومت انسان را به سرعت در هم می‌شکند.

در پایان آیه به نعمت روز اشاره کرده، می‌فرماید: و خداوند روز را مایه حرکت و حیات قرار داد (و جعل النهار نشورا).

واژه نشور در اصل از نشر به معنی گستردن، در مقابل پیچیدن است این تعبیر ممکن است اشاره به گسترش روح به هنگام بیداری در سراسر بدن باشد که بی شباهت به زنده شدن بعد از مرگ نیست، و یا اشاره به گسترش انسانها در صحنه اجتماع و حرکت برای کارهای مختلف زندگی در روی زمین.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که همه روز صبحگاهان این جمله را می فرمود: الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بعد از مرگ زنده کرد و حیات نوین بخشید، و سرانجام به سوی او محشور خواهیم شد.

و براستی روشنائی روز از نظر روح و جسم انسان، حرکت آفرین است همانگونه که تاریکی، خواب آور و آرامبخش است.

در جهان طبیعت نیز به هنگام درخشش اولین اشعه خورشید جنب و جوش عظیمی همه موجودات زنده را فرا می گیرد، رستاخیزی در میان آنها بر پا می شود و هر یک به دنبال برنامه خویش به حرکت در می آیند، و حتی گیاهان نیز در برابر نور به سرعت تنفس و تغذیه و رشد و نمو می کنند، در حالی که با غروب آفتاب گوئی شیپور خاموشی در سراسر جهان طبیعت زده می شود، پرندگان به لانه ها باز می گردند و موجودات زنده به استراحت و خواب می پردازند، حتی گیاهان در نوعی خواب فرو می روند.

بعد از بیان این مواهب عظیم که از اساسی ترین پایه های زندگی انسانها است به موهبت بسیار مهم دیگری پرداخته می فرماید: او کسی است که بادهای را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد، و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم (و هو الذی ارسل الریاح بشری بین یدی رحمته و انزلنا من السماء ماء طهورا).

نقش بادهای به عنوان پیش قراولان نزول رحمت الهی بر کسی پوشیده نیست چرا که اگر آنها نبودند هرگز قطره بارانی بر سرزمین خشکی نمی بارید، درست است که تابش آفتاب، آب دریاها را تبخیر کرده به بالا می فرستد و تراکم این بخارها در قشر سرد بالای هوا تشکیل ابرهای باران را می دهد، ولی اگر بادهای این ابرهای پر بار را از بالای اقیانوسها به سوی زمینها خشک نرانند، بار دیگر ابرها تبدیل به باران می گردد و در همان دریا فرو می ریزد.

خلاصه وجود این مبشران رحمت که به طور دائم در سرتاسر زمین در حرکتند سبب آبیاری خشکیهای روی زمین و نزول باران حیاتبخش و تشکیل رودها و چشمه ها و چاههای پر آب و پرورش انواع گیاهان می گردد. همیشه قسمتی از این بادها که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند، نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن بوی باران به مشام می رسد، اینان همچون بشارت دهنده ای هستند که از قدوم مسافر عزیز می خبر می دهند.

تعبیر به ریح (بادها) به صورت جمع شاید اشاره به انواع مختلف آنها باشد که بعضی شمالی ، بعضی جنوبی بعضی از شرق به غرب ، و بعضی از غرب به شرق می وزد، و طبعا سبب گسترش ابرها در کل مناطق روی زمین می شود. قابل توجه اینکه در اینجا ماء (آب) توصیف به طهور شده است که صیغه مبالغه از طهارت و پاکیزگی است ، و به خاطر همین معنی مفهوم آن پاک بودن و پاک کردن است ، یعنی آب هم ذاتا پاک است و هم اشیاء آلوده را پاک می کند اما غیر از آب ، بسیاری از اشیاء پاکند، ولی هرگز نمی توانند آلوده ای را پاک کنند.

و به هر حال آب علاوه بر خاصیت حیاتبخشی خاصیت فوق العاده مهم پاک کننده را دارد، اگر آب نبود در یک روز سر تا سر جسم و جان و زندگی ما کثیف و آلوده می شد، گرچه آب معمولا میکرب کش نیست ولی به خاطر خاصیت حلال بودن فوق العاده اش انواع میکربها را می تواند در خود حل کند و بشوید و از بین ببرد، و از این نظر کمک بسیار مؤثری به سلامت انسان و مبارزه با انواع بیماریهای کند.

بعلاوه می دانیم پاکیزه کردن روح از آلودگیها به وسیله غسل و وضو نیز با آب انجام می گیرد پس این مایع حیاتبخش هم پاک کننده روح است و هم جسم.

اما این خاصیت پاک کننده بودن با تمام اهمیتی که دارد در درجه دوم قرار داده شده ، لذا در آیه بعد اضافه می کند هدف ما از نزول باران این است که سرزمین مرده را به وسیله آن زنده کنیم (لنحیی به بلدة ميتا). و نیز این آب حیاتبخش را برای نوشیدن در اختیار مخلوقانی که آفریده ایم : چهارپایان و انسانهای بسیار، بگذاریم (و نسقیه مما خلقنا انعاما و اناسی کثیرا).

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۱ - در این آیه سخن از چهارپایان و انسانهای بسیار به میان آمده هر چند تمام حیوانات و انسانها از آب باران استفاده می کنند.

این به خاطر آن است که اشاره به بیابانگردان و چادرنشینی کند که مطلقا آبی در اختیار ندارند و به طور مستقیم از آب باران استفاده می کنند، این نعمت بزرگ برای آنها محسوستر است ، هنگامی که قطعه ابری در آسمان ظاهر می شود، رگباری می زند و گودالها پر از آب زلال باران می شود حیواناتشان سیراب و خودشان نیز از آن می نوشند، جنبش حیات و زندگی را در وجود خود و چهارپایانشان به خوبی احساس می کنند.

۲ - جمله نسقیه از ماده اسقاء است ، و تفاوت آن با سقی ، چنانکه هراغب در مفردات و بعضی دیگر از مفسران گفته اند، این است که اسقاء به معنی آماده ساختن آب و در اختیار گذاردن است که هر موقع انسان اراده کند از آن بنوشد، در حالی که ماده سقی به معنی آن است که ظرف آب را به دست کسی بدهند، تا بنوشد و به تعبیر دیگر اسقاء معنی وسیعتر و گسترده تری دارد.

۳ - در این آیه ، نخست سخن از زمینهای مرده به میان آمده ، بعد چهارپایان و بعد انسانها، این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که تا زمینها بوسیله باران زنده نشوند چهارپایان غذایی نخواهند داشت ، و تا چهارپایان جان نگیرند انسان نمی تواند از آنها تغذیه کند.

۴ - مطرح کردن مساله حیات بخشی آب بعد از مساله پاکسازی ممکن است اشاره به ارتباط نزدیک این دو با هم باشد (درباره اثرات حیاتبخش آب به طور مشروح در جلد ۱۳ ذیل آیه ۳۰ سوره انبیاء بحث کرده ایم.)
در آخرین آیه مورد بحث اشاره به قرآن کرده می گوید: ما این آیات را به صورتهای گوناگون و مؤثر در میان آنها قرار دادیم تا متذکر شوند و از آن به قدرت پروردگار پی برند، اما بسیاری از مردم جز انکار و کفر کاری در برابر آن نشان ندادند (و لقد صرفناه بینهم لیدکروا فابی اکثر الناس الا کفورا).

گر چه بسیاری از مفسران مانند مرحوم طبرسی و شیخ طوسی در تبیان و علامه طباطبائی در المیزان و بعضی دیگر، ضمیر در جمله صرفناه را به باران بازگردانده اند که مفهومی چنین می شود ما قطرات باران را در جهات مختلف روی زمین و مناطق گوناگون می فرستیم و آن را در میان انسانها تقسیم می کنیم تا متذکر این نعمت بزرگ خدا

باشوند، ولی حق این است که این ضمیر به قرآن و آیات آن باز می گردد چرا که این تعبیر (به صورت فعل ماضی و مضارع) در دهمورد از قرآن مجید آمده که در ۹ مورد صریحا به آیات قرآن و بیانات آن باز می گردد، و در موارد متعددی جمله لیدکروا یا مانند آن، پشت سر آن قرار گرفته، بنابراین بسیار بعید به نظر می رسد که در این یک مورد، این تعبیر، مفهوم دیگری داشته باشد.

اصولا ماده تصریف که به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است تناسب چندانی با نزول آب باران ندارد در حالی که با آیات قرآن که در لباسهای مختلف، گاه به صورت وعد و گاهی به صورت وعید، گاه به صورت امر و گاهی به صورت نهی و گاه به صورت سرگذشت پیشینیان می آید مناسبتر است.

آیه ۵۱ - ۵۵

آیه و ترجمه

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (۵۱)

فَلَا تَطْعَمُ الْكُفْرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِ جِهَادٍ كَبِيرًا (۵۲)

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (۵۴)

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵)

ترجمه:

۵۱ - و اگر می خواستیم در هر شهر و دیاری پیامبری می فرستادیم.

۵۲ - بنابراین از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی بنما.

۵۳ - و او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ و در میان آنها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند (گوئی هر یک به دیگری می گوید) دور باش و نزدیک نیا!

۵۴ - او کسی است که از آب انسانی را آفرید او را نسب و سبب قرار داد (و نسل او را از این دو طریق گسترش داد) و پروردگار تو همواره قادر است .

۵۵ - آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنها سودی می رساند و نه زیانی ، و کافران در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) کمک کار یکدیگرند.

تفسیر:

دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم

نخستین آیه مورد بحث اشاره به عظمت مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است می فرماید: اگر ما می خواستیم در هر شهر و دیاری ، پیامبری می فرستادیم (اما چنین نکردیم و مسئولیت هدایت جهانیان را بر دوش تو افکندیم) (و لو شئنا لبعثنا فی کل قریة نذیرا).

در واقع همانگونه که خداوند - طبق آیات گذشته - قدرت دارد دانه های باران حیاتبخش را به تمام سرزمینهای مرده بفرستد، این توانائی را نیز دارد که وحی و نبوت را در هر شهر و دیاری بر قلب پیامبری نازل کند، و برای هر امتی انذار کننده و بیم دهنده ای بفرستد، اما خداوند آنچه را شایسته تر است برای بندگان برمی گزیند، زیرا تمرکز نبوت در وجود یک فرد باعث وحدت و انسجام انسانها و جلوگیری از هرگونه تفرقه و پراکندگی می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مشرکان در کنار بهانه های دیگر این بهانه را نیز داشتند و می گفتند آیا بهتر نبود خدا در هر شهر و آبادی ، پیامبری مبعوث می کرد؟ ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید: خدا اگر می خواست می توانست چنین کند، اما قطعاً صلاح امتها و ملتها این پراکندگی نبود به هر حال این آیه هم دلیلی است بر عظمت مقام پیامبر و هم لزوم وحدت رهبری و هم سنگین بودن بار مسئولیت او.

به همین دلیل در آیه بعد دو دستور مهم را که دو برنامه اساسی پیامبرانرا تشکیل می دهد بیان می کند، نخست روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می فرماید: بنابراین از کافران اطاعت مکن (فلا تطع

الکافرین.)

در هیچ قدم راه سازش با انحرافات آنها را پیش مگیر که سازشکاری با منحرفان ، آفت دعوت به سوی خدا است در برابر آنها محکم بایست و به اصلاح آنها بکوش ، ولی مراقب باش ابدًا تسلیم هوسها و خرافات آنها نشوی.

و اما دستور دوم اینکه به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی کن (و جاهدهم به جهادا کبیرا). جهادی بزرگ به عظمت رسالت ، و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را در بر گیرد و جنبه های مادی و معنوی را شامل شود.

بدون شک منظور از جهاد در این مورد جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است ، نه جهاد مسلحانه ، چرا که این سوره مکی است و می دانیم دستور جهاد مسلحانه در مکه نازل نشده بود. و به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان این آیه دلیل روشنی است بر اینکه جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه های گمراهان و دشمنان حق از بزرگترین جهادها است ، و حتی ممکن است حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) : (رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر: ما از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم اشاره به همین جهاد و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین باشد.

این تعبیر عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می کند، چرا که وسیله ای است برای این جهاد کبیر، و سلاحی است برنده ، که قدرت بیان و استدلال و تاثیر عمیق و جاذبیتش مافوق تصور و قدرت انسانها است. وسیله مؤثری است به درخشندگی آفتاب و روشنایی روز، به آرامبخشی پرده های شب ، به حرکت آفرینی بادهای، به عظمت ابرها و به حیاتبخشی قطره های باران که در آیات گذشته به آن اشاره رفته بود.

و پس از فاصله مختصری ، باز به استدلال بر عظمت خداوند از طریق بیان نعمتهای او در نظام آفرینش می پردازد، و به تناسب بیان نزول قطرات حیاتبخش باران که در آیات قبل گذشت اشاره به مخلوط نشدن آبهای شیرین و شور کرده می فرماید: او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد، یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ ، و در میان آنها برزخی قرار داد، گوئی هر یک از آنها به دیگری می گوید: دور باش و نزدیک شدن تو به من حرام است ! (و هو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذه ملح اجاج و جعل بینهما برزخا و حجرا مهجورا).

مرج از ماده مرج (بر وزن فلج) به معنی مخلوط کردن و یا ارسال و رها نمودن است و در اینجا به معنی در کنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است.

عذب به معنی گوارا و پاکیزه و خنک، و فرات به معنی خوش طعم و خوشگوار است، ملح به معنی شور، و اجاج به معنی تلخ و گرم است (بنابراین ملح و اجاج نقطه مقابل عذب و فرات است).

برزخ به معنی حجاب و حائل میان دو چیز است.

و جمله حجرا مهجورا چنانکه سابقا هم (ذیل آیه ۲۲ همین سوره) اشاره کردیم جمله ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسی روبرو می شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان، این جمله را می گفتند، یعنی ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید.

به هر حال این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم می کند که چگونه یک حجاب نامرئی، و حائل ناپیدادر میان دریای شور و شیرین قرار می گیرد و اجازه نمی دهد آنها با هم آمیخته شوند.

البته امروز ما این را می دانیم که این حجاب نامرئی همان تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین و به اصطلاح تفاوت وزن مخصوص آنها است که سبب می شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند.

گر چه جمعی از مفسران برای پیدا کردن چنین دو دریائی در روی کره زمین به زحمت افتاده اند که در کجا دریای آب شیرین در کنار آب شور قرار گرفته و مخلوط نمی شود، ولی این مشکل نیز برای ما حل شده است، زیرا می دانیم تمام رودخانه های عظیم آب شیرین که به دریاها می ریزند در کنار ساحل، دریائی از آب شیرین تشکیل می دهند و آبهای شور را به عقب می رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد، و به خاطر تفاوت درجه غلظت آنها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند، و هر یک به دیگری حجرا مهجورا می گوید!

جالب اینکه بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا و پائین می رود، این آبهای شیرین که دریائی را تشکیل داده اند در مصب همان رودخانه ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می روند و انسانها از زمانهای قدیم از این موضوع استفاده کرده، نهرهای زیادی

در این گونه مناطق دریا کنده اند و زمینهای فراوانی را زیر کشت درختان برده اند که وسیله آبیاری آنها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می یابد.

هم اکنون در جنوب ایران شاید میلیونها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آنرا از نزدیک مشاهده کرده ایم که تنها با همین وسیله آبیاری می شوند، و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته اند، در سالهایی که بارندگی کم و آب رودخانه های عظیمی که به دریا می ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می شوند زیرا به زراعت آنها لطمه می زند. ولی معمولاً چنین نیست و این آب عذب و فرات که در کنار آن آب ملح و اجاج قرار گرفته ، به آن آمیخته نمی شود، سرمایه بزرگی برای آنها محسوب می شود.

ناگفته پیدا است وجود علل طبیعی در اینگونه مسائل هرگز از ارزش آنها نمی کاهد مگر طبیعت چیست ؟ جز فعل خدا و اراده و مشیت پروردگار است که این خواص را به این موجودات داده ؟!

جالب اینکه هنگامی که انسان با هواپیما از این مناطق می گذرد، منظره این دو آب که رنگهای متفاوتی دارند و با هم آمیخته نمی شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می اندازد.

ضمناً قرار گرفتن این آیه در میان آیات مربوط به کفر و ایمان ممکن است اشاره و تشبیهی در این امر نیز باشد که گاهی در یک جامعه ، در یک شهر، و گاه حتی در یک خانه افرادی با ایمان که همچون آب عذب و فراتند در کنار افراد بی ایمان که همچون آب ملح و اجاجند، با دو طرز تفکر، دو نوع عقیده ، و دو نوع عمل پاک و ناپاک ، قرار می گیرند، بی آنکه بهم آمیخته شوند.

در آیه بعد به مناسبت بحث نزول باران و همچنین دریاهاى آب شور و شیرین که در کنار هم قرار می گیرند سخن از آفرینش انسان از آب به میان آورده می گوید: او کسی است که از آب انسانی را آفرید (و هو الذی خلق من الماء بشرا).

و به راستی صورتگری کردن در آب و چنین نقش بدیعی را بر آب زدن دلیل بر نهایت قدرت پروردگار است ، در حقیقت در آیات گذشته سخن از پرورش گیاهان به وسیله باران در میان بود و در اینجا سخن از مرحله عالیتری یعنی آفرینش انسان از آب در میان است . در اینکه منظور از آب در اینجا کدام آب است در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند منظور از بشر نخستین انسان یعنی آدم (علیه السلام) است چرا که آفرینش او از طین یعنی معجونی از آب و خاک بود، بعلاوه طبق بعضی از روایات اسلامی نخستین موجودی که خدا آفرید آب بود و انسان را از آن آب آفرید. نکره بودن بشرا (انسانی را) گواه این معنی است.

اما جمعی دیگر معتقدند که منظور از ماء آب نطفه است که همه انسانها به قدرت پروردگار توسط آن به وجود می آیند، و با آمیزش نطفه مرد اسپر که در آب شناور است با اوول نطفه زن، نخستین جوانه حیات انسان یعنی اولین سلول زنده آدمی به وجود می آید.

اگر انسان مراحل انعقاد نطفه را از آغاز تا پایان دوران جنینی تحت بررسی و مطالعه دقیق قرار دهد آنقدر آیات عظمت حق و قدرت آفریدگار را در آن مشاهده می کند که به تنهایی برای شناخت ذات پاک او کافی است.

گواه این تفسیر جمله ای است که در ذیل آیه آمده و شرح آن را خواهیم داد (فجعلہ نسبا و صہرا). از این گذشته بدون شک بیشترین قسمت وجود انسان را آب تشکیل می دهد به طوری که می توان گفت ماده اصلی وجود هر انسانی آب است، و به همین دلیل مقاومت انسان در برابر کمبود آب بسیار کم است، در حالی که انسان در برابر کمبود مواد غذایی می تواند روزها و هفته ها مقاومت کند.

البته این احتمال نیز وجود دارد که همه این معانی در مفهوم آیه جمع باشد یعنی هم بشر نخستین از آب آفریده شده، و هم پیدایش تمام افراد انسان از آب نطفه است، و هم آب مهمترین ماده ساختمان بدن انسان را تشکیل می دهد، آبی که از ساده ترین موجودات این جهان محسوب می شود چگونه مبدء پیدایش چنین خلق شگرفی شده است؟! این دلیل روشن قدرت او است.

به دنبال آفرینش انسان، سخن از گسترش نسلها به میان آورده، می گوید: خداوند این انسان را از دو شاخه گسترش داد: شاخه نسب و صهر (فجعلہ نسبا و صہرا).

منظور از نسب پیوندی است که در میان انسانها از طریق زاد و ولد به وجود می آید، مانند ارتباط پدر و فرزند یا برادران به یکدیگر، اما منظور از صهر که در اصل به معنی داماد است، پیوندهائی است که از این طریق میان دو طایفه برقرار می شود، مانند پیوند انسان با نزدیکان همسرش، و این دو، همان چیزی است که فقهاء در مباحث نکاح از آن تعبیر به نسب و سبب می کنند.

در قرآن مجید در سوره نساء به هفت مورد از محارم که از طریق نسب به وجود می آیند اشاره شده (مادر، دختر، خواهر، عمه، خاله، دختر برادر و دختر خواهر) و به چهار مورد از موارد سبب و صهر (دختر همسر، مادر همسر همسر فرزند، و همسر پدر).

البته در تفسیر این جمله نظرات دیگری از سوی مفسران اظهار شده اما آنچه گفتیم روشنتر و قویتر از همه است. از جمله اینکه: جمعی نسب را به معنی فرزندان پسر، و صهر را به معنی فرزندان دختر دانسته اند، چرا که پیوندهای نسبی روی پدران حساب می شود، نه روی مادران.

ولی به طوری که در تفسیر نمونه جلد ۲ ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران مشروحا گفته ایم این یک اشتباه بزرگ است که از سنتهای دوران قبل از اسلام سرچشمه گرفته است که نسب را تنها از طریق پدر می دانستند، و مادر هیچ نقشی نداشت، در حالی که در فقه اسلامی و در میان همه دانشمندان اسلام مسلم است که احکام محرم بودن نسبی هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر است (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۳۷ مراجعه فرمائید).

قابل توجه اینکه حدیث معروفی در اینجا داریم که در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده است، طبق این حدیث آیه فوق درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) نازل شده، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دخترش فاطمه (علیها السلام) را به همسری علی (علیه السلام) در آورد و به این ترتیب علی (علیه السلام) هم پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و هم همسر دخترش بود، و این است معنی نسا و صهرا.

اما همانگونه که بارها گفته ایم این گونه روایات بیان مصداقهای روشن است و مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، آیه هرگونه پیوندی را که از طریق نسب و دامادی به وجود می آید شامل می شود که یکی از مصداقهای روشنش پیوند علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (از دو جهت بود).

در پایان آیه به عنوان تاکید بر مسائل گذشته می فرماید: پروردگار تو همواره قادر بوده و هست (و کان ربک قدیرا).

سرانجام در آخرین آیه مورد بحث، انحراف مشرکان را از اصل توحید، از طریق مقایسه قدرت بتها با قدرت پروردگار که نمونه های آن در آیات قبل گذشت روشن می سازد، می گوید آنها معبودهایی جز خدا می پرستند که نه سودی به آنها می رساند و نه زیانی (و یعبدون من دون الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم).

مسلم است تنها وجود سود و زیان نمی تواند معیار پرستش باشد، ولی قرآن با این تعبیر بیانگر این نکته است که آنها هیچ بهانه ای برای این پرستش ندارند چرا که بتها موجوداتی هستند کاملاً بی خاصیت و فاقد هر گونه ارزش و تاثیر مثبت یا منفی.

و در پایان آیه اضافه می کند: کافران در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) به یکدیگر کمک می کنند (و کان الکافر علی ربه ظهیرا).

آنها در مسیر انحرافیشان تنها نیستند، و بطور قاطعی یکدیگر را تقویت می نمایند، نیروهائی را که می بایست در مسیر الله بسیج کنند، بر ضد آئین خدا و پیامبرش و مؤمنان راستین بسیج می نمایند. و اگر می بینیم بعضی از مفسران، کافر را در اینجا منحصر به ابو جهل تفسیر کرده اند از باب ذکر مصداق واضح است، و گرنه کافر در همه جا معنی وسیعی دارد که همه کفار را شامل می شود.

نکته ها:

۱ - وحدت رهبری

در نخستین آیه مورد بحث این سخن پروردگار را خواندیم که اگر می خواستیم در هر شهر و دیاری، پیامبری انذار کننده مبعوث می کردیم ولی چنین نکردیم.

این مسلمانان به خاطر آنست که پیامبران رهبران امتها هستند و می دانیم تفرقه در مساله رهبری موجب تضعیف هر امت و ملت است، مخصوصاً در آنجا که سخن از خاتمیت در میان است و باید رهبری تا پایان جهان تداوم یابد اهمیت تمرکز و وحدت آشکارتر می شود.

رهبر واحد می تواند تمام نیروها را متحد سازد، و به آنها انسجام و وحدت برنامه دهد، و در حقیقت مساله وحدت رهبری، انعکاسی است از حقیقت توحید در اجتماع انسانی که نقطه مقابل آن یکنوع شرک و تفرقه و نفاق است. و اگر در آیه ۲۴ سوره فاطر می خوانیم و ان من امه الا خلا فیها نذیر: هر امتی پیامبری انذار کننده داشته هیچ گونه منافاتی با بحث فوق ندارد، زیرا سخن از امت است، نه از اهل هر شهر و هر دیار.

از مقام پیامبران که بگذریم در رده های پائینتر رهبری نیز همین اصلحاکم است، و ملتھائی که از نظر رهبری گرفتار تجزیه شده اند علاوه بر ضعف و زبونی به تجزیه در سایر شئونشان انجامیده است.

۲ - قرآن وسیله جهاد کبیر

جهاد کبیر تعبیر گویائی است از اهمیت برنامه یک مبارزه سازنده الهی . جالب اینکه در آیات فوق ، این عنوان به قرآن داده شده است ، و یا به تعبیر دیگر به عمل کسانی که به وسیله قرآن با کژیها و انحرافات و آلودگیها مبارزه می کنند.

این تعبیر از یکسو اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی را روشن می سازد، و از سوی دیگر عظمت مقام قرآن را. در بعضی از روایات آمده است که ابو سفیان و ابو جهل و بعضی دیگر از سران شرک شبی از شبها جداگانه برای شنیدن آیات قرآن به طور مخفیانه ، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشغول نماز بود آمدند و هر یک بدون اینکه دیگری بداند در محلی پنهان شده آن شب مدتی طولانی آیات قرآن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدند، هنگامی که پراکنده شدند سفیده صبح دمیده بود، و اتفاقا به هنگام بازگشت از یک راه آمدند و سرشان فاش شد و به سرزنش همدیگر پرداختند و تاکید کردند چنین کاری نباید تکرار شود، چرا که اگر بعضی از جاهلان این صحنه را ببینند باعث شک و تردیدشان خواهد شد!

ولی در شب دوم همین برنامه تکرار شد و باز به هنگام بازگشت با یکدیگر روبرو شدند و ناراحت و نگران گشتند و همان سخنان قبل را تکرار و تاکید نمودند.

شب سوم نیز همان برنامه تجدید شد و به هنگامی که یکدیگر را دیدند گفتند: ما از اینجا نباید حرکت کنیم تا عهد و پیمان ببندیم که دیگر این کار تکرار نشود، عهد و پیمان بستند و از هم جدا شدند.

فردا صبح یکی از مشرکان به نام اخنس بن شریق عصای خود را برگرفت و به سوی خانه ابو سفیان آمد، و به او گفت بگو بینم : عقیده تو درباره آنچه از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدی چیست ؟ ابوسفیان گفت : به خدا قسم مطالبی شنیدم که معنای آن را به خوبی درک کردم ولی مسائلی را هم شنیدم که معنا و مراد آن را نفهمیدم!

اخنس از نزد ابوسفیان بیرون آمد، و به سراغ خانه ابو جهل رفت و به او گفت : تو درباره آنچه از محمد شنیدی چه می گوئی ؟!

ابوجهل گفت: چه شنیدم؟ مطلب این است که ما و فرزندان ابو عبد مناف در افتخارات با هم رقابت داریم، آنها گرسنگان را اطعام کردند ما هم کردیم، بی مرکبان را مرکب دادند، ما هم دادیم بخشیدند و انفاق کردند، ما هم کردیم، و دوش به دوش هم جلو می آمدیم، اما آنها ادعا کردند که از ما پیامبری برخاسته که وحی آسمانی به او می رسد، ما چگونه می توانیم در این امر با آنها رقابت کنیم.

حال که چنین است به خدا سوگند به او ایمان نمی آوریم و هرگز او را تصدیق نخواهیم کرد!
اخنس برخاست و او را ترک گفت.

آری جاذبه قرآن آنها را شبهای متوالی به سوی خود می کشاند و تا سفیده صبح غرق این جاذبه الهی بودند، ولی خود خواهی و تعصب و حفظ منافع مادی آنچنان بر آنها مسلط بود که مانع از پذیرش حق می شد.
بدون تردید این نور الهی، این قدرت را دارد که هر قلب آماده ای را هر جا باشد به سوی خود جذب کند و به همین دلیل در آیات مورد بحث، قرآن وسیله جهاد کبیر معرفی شده است.

آیه ۵۶ - ۵۹

آیه و ترجمه

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۵۶)

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷)

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (۵۸)

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَأَلْ بِهِ خَبِيرًا (۵۹)

ترجمه:

۵۶ - ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم.

۵۷ - بگو من در برابر ابلاغ این آئین هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم ، تنها پاداش من این است که کسانی بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.

۵۸ - و توکل بر خداوندی کن که هرگز نمی میرد، و تسبیح و حمد او به جای آور، و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است.

۵۹ - او خدائی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان ایندو است در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر عرش قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) او خداوند رحمن است از او بخواه که از همه چیز آگاه است.

تفسیر:

پاداش من هدایت شماست!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از اصرار بت پرستان بر پرستش بتنهائی بود که مطلقا سود و زبانی ندارند در نخستین آیات مورد بحث اشاره به وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر این متعصبان لجوج کرده می گوید: ما تو را جز به عنوانبشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم (و ما ارسلناک الا مبشرا و نذیرا).

اگر آنها دعوت تو را نپذیرفتند ایرادی بر تو نیست ، تو وظیفه خود را که بشارت و انذار است انجام دادی ، و دلهای آماده را به سوی خدا دعوت کردی .

این سخن هم وظیفه پیامبر را مشخص می کند و هم تسلی خاطر برای او است ، و هم نوعی تهدید و بی اعتنائی به این گروه گمراه می باشد.

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که به آنها بگو من از شما در برابر این قرآن و ابلاغ این آئین آسمانی هیچ گونه اجر و پاداشی مطالبه نمی کنم (قل ما اسالکم علیه من اجر). بعد اضافه می کند: تنها اجری که من می خواهم این است که مردم بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند (الا من شاء ان يتخذ الی ربه سیلا).

یعنی تنها اجر و پاداش من هدایت شما است، آنهم از روی اراده و اختیار نه اکراه و اجبار، و این تعبیر جالبی است که نهایت لطف و محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نسبت به پیروانش روشن می سازد، چرا که اجر و مزد خود را سعادت و خوشبختی آنان می شمرد.

بدیهی است هدایت امت اجر معنوی فوق العاده ای برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد چرا که الدال علی الخیر کفاعله: هر کس راهنمای کار خیری باشد همچون رهرو آن راه است. در تفسیر این آیه احتمالات دیگری نیز داده اند، از جمله:

جمعی از مفسرین معتقدند که معنی آیه چنین است: من از شما هیچگونه پاداشی نمی خواهم مگر اینکه خود بخواهید اموالی در راه خدا به نیازمندان انفاق کنید که آن بسته به میل خود شما است.

ولی تفسیر اول بسیار نزدیکتر به معنی آیه است.

از آنچه در بالا گفتیم روشن شد که ضمیر در علیه به قرآن و تبلیغ آئین اسلام باز می گردد چرا که سخن از عدم مطالبه اجر و پاداش در برابر این دعوت است.

این جمله علاوه بر اینکه بهانه های مشرکان را قطع می کند، روشن می سازد که قبول این دعوت الهی بسیار سهل و ساده و آسان و برای همه کس بدون هیچ زحمت و هزینه ای امکان پذیر است.

و این خود گواهی است بر صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پاکی فکر و برنامه او چرا که مدعیان دروغین حتما برای اجر و پاداشی خواه مستقیم یا غیر مستقیم دست به این کار می زنند.

آیه بعد تکیه گاه اصلی پیامبر را روشن می سازد و می فرماید: توکل بر خداوندی کن که زنده است و هرگز نمی میرد (و توکل علی الحی الذی لا یموت).

و با داشتن تکیه گاه و پناهگاه و سرپرستی که همیشه زنده است و همیشه زنده خواهد بود نه نیازی به اجر و پاداش آنها داری ، و نه وحشتی از ضرر و زیان و توطئه آنان.

و اکنون که چنین است تسبیح و حمد او بجا آور از نقصها منزله بشمر، و دربرابر همه کمالات او را ستایش کن (و سبح بحمده).

در حقیقت این جمله را می توان به منزله تعلیل بر جمله قبل دانست ، زیرا هنگامی که او از هر عیب و نقص پاک و به هر کمال و حسنی آراسته است ، چنین کسی شایسته توکل می باشد.

سپس اضافه می کند: از کارشکنی و توطئه های دشمنان نگران مباش همین بس که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است و به موقع حساب آنها را می رسد (و کفی به بذنوب عباده خبیرا).

آیه بعد بیان قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی است و توصیف دیگری است از این تکیه گاه مطمئن ، می فرماید: او کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است در شش روز (شش دوران) آفرید (الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام).

سپس بر عرش قدرت قرار گرفت ، و به تدبیر عالم پرداخت (ثم استوی علی العرش). کسی که دارای این قدرت وسیع است می تواند متوکلان بر خود را در برابر هر خطر و حادثه ای حفظ کند، که هم آفرینش جهان به وسیله او بوده و هم اداره و رهبری و تدبیر آن در اختیار ذات پاک او است.

ضمنا آفرینش جهان به صورت تدریجی اشاره ای به این واقعیت است که خدا در هیچ کاری عجله ندارد، اگر دشمنان تو را سریعاً مجازات نمی کند برای همین است که به آنها میدان و مهلت می دهد تا به اصلاح خویش پردازند، بعلاوه کسی عجله می کند که از فوت فرصت ، خوف دارد، و این درباره خداوند قادر متعال متصور نیست .

درباره آفرینش جهان هستی در شش روز و این که روز در این گونه‌موارد به معنی دوران است ، دورانی که ممکن است میلیونها و یا میلیاردها سال طول بکشد، و شواهد این معنی از ادبیات عرب ، و ادبیات زبانهای دیگر، به طور مشروح در جلد ششم تفسیر نمونه آیه ۵۴ سوره اعراف (صفحه ۲۰۰ به بعد) بحث کرده ایم ، و این دورانهای ششگانه را نیز مشخص نموده ایم.

و نیز معنی عرش و جمله استوی علی العرش در همانجا آمده است.

و در پایان آیه اضافه می کند او خداوند رحمان است (الرحمن).

کسی که رحمت عامش همه موجودات را در بر گرفته ، و مطیع و عاصی و مؤمن و کافر از خوان نعمت بی دریغش بهره می گیرند.

اکنون که خدائی داری بخشنده و قادر و توانا اگر چیزی می خواهی از او بخواه که از خواست همه بندگانش آگاه است (فاسئل به خیرا).

در حقیقت این جمله نتیجه مجموع بحثهای گذشته است که می گوید به آنها اعلام کن که من از شما پاداش نمی خواهم و بر خدائی توکل کن که جامع اینهمه صفات است ، هم قادر است ، هم رحمن ، هم خبیر است و هم آگاه ، حال که چنین است هر چه می خواهی از او بخواه.

مفسران در تفسیر این جمله بیانات دیگری دارند و غالبا سؤال را در اینجا به معنی پرسش کرده اند (نه تقاضا) و گفته اند مفهوم جمله این است که اگر می خواهی درباره آفرینش هستی و قدرت پروردگارتی از خود او به پرس که از همه چیز با خبر است.

بعضی علاوه بر این که سؤال را به پرسش تفسیر کرده اند گفته اند منظور از خبیر جبرئیل و یا پیامبر است یعنی صفات خدا را از آنها پرس.

البته تفسیر اخیر بسیار بعید به نظر می رسد، و تفسیر قبل از آن نیز چندان متناسب با آیات گذشته نیست و آنچه در معنی آیه گفتیم که منظور از سؤال تقاضا و درخواست از خدا است نزدیکتر به نظر می رسد.

نکته ها:

۱- اجر رسالت

در بسیاری از آیات قرآن می خوانیم که پیامبران الهی با صراحت این حقیقت را بیان می کردند که ما هیچ اجر و پاداشی از هیچ کس نمی طلبیم بلکه اجر ما تنها بر خداوند بزرگ است.

آیات ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ سوره شعراء، همچنین آیات ۲۹ و ۵۱ سوره هود، و آیه ۷۲ سوره یونس، و ۴۷ سبأ، بر این معنی دلالت دارد بدون شک این عدم مطالبه اجر هر گونه اتهامی را از پیامبران راستین دفع می کند بعلاوه می توانند با آزادی کامل به کار خود ادامه دهند و قفل و بندهایی که بر اثر رابطه مادی ممکن است بر زبان آنها گذاشته شود از بین می رود.

اما جالب اینکه در مورد پیامبر اسلام سه تعبیر مختلف دیده می شود:

۱- تعبیری که در آیات فوق آمده که می گوید: اجر و پاداش من تنها این است که شما هدایت شوید! این تعبیری است فوق العاده پر معنی و جذاب.

۲- تعبیری که در آیه ۲۳ سوره شوری آمده است قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى : من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی بستگانم!

۳- تعبیری که در آیه ۴۷ سوره سبأ آمده است (قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجرى الا على الله :) بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من تنها بر خداوند می باشد. از ضمیمه کردن این سه تعبیر بهم چنین نتیجه می گیریم که : اگر در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) (اجر رسالت مودت ذی القربى شمرده شده است ، این مودت از یکسو به سود خود مؤمنان است ، نه به سود پیامبر، و از سوی دیگر این محبت وسیله ای است برای هدایت یافتن به راه خدا.

بنابراین مجموع این آیات نشان می دهد که مودت ذی القربای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (تداوم برنامه رسالت و رهبری آن پیامبر است ، و به تعبیر دیگر برای ادامه راه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و هدایت و رهبری او باید دست به دامن ذوی القربی زد، و از رهبری آنها استمداد جست ، این همان چیزی است که شیعه در

مسئله امامت از آن جانبداری می کند، و معتقد است رشته رهبری بعد از پیامبر نه در شکل نبوت که در شکل امامت برای همیشه ادامه خواهد داشت.

توجه به این نکته نیز لازم است که محبت عامل مؤثری است برای پیروی کردن، همانگونه که در سوره آل عمران آیه ۳۱ می خوانیم: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی: بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید چرا که من مبلغ فرمان او هستم.

اصولاً پیوند محبت با کسی انسانرا به سوی محبوب و خواسته های او می کشاند و هر چه رشته محبت قویتر باشد این جاذبه قویتر است، مخصوصاً محبتی که انگیزه آن کمال محبوب است، احساس این کمال سبب می شود که انسان سعی کند خود را به آن مبدء کمال و اجرای خواسته های او نزدیکتر گرداند.

۲ - بر چه کسی باید توکل کرد؟

در آیات فوق هنگامی که به پیامبر فرمان توکل می دهد که از همه مخلوقاتنظر بر گیرد و تنها به ذات پاک خداوند چشم دوزد، اوصافی برای این ذات پاک برمی شمرد که در حقیقت شرائط اساسی کسی است که می تواند پناهگاه واقعی و مطمئن انسانها گردد.

نخست اینکه زنده باشد چرا که یک موجود مرده و بی خاصیت همچون بتها هرگز نمی توانند تکیه گاه کسی شوند.

دیگر اینکه حیاتش جاودانی باشد بطوری که احتمال مرگ او تزلزلی در فکر متوکلان ایجاد نکند.

سوم اینکه علم و آگاهی همه چیز را در برگیرد، هم از نیازهای متوکلان با خبر باشد و هم از توطئه ها و نقشه های دشمنان.

چهارم اینکه قدرت بر همه چیز، هر گونه عجز و ناتوانی را که موجب تزلزل این تکیه گاه است کنار زند.

پنجم اینکه حاکمیت و تدبیر و اداره همه امور در کف با کفایت او باشد، و می دانیم این صفات تنها در ذات پاک خدا جمع است، و به همین دلیل تنها تکیه گاه اطمینان بخش و تزلزل ناپذیر در برابر همه حوادث ذات او است.

آیه ۶۰ - ۶۲

آیه و ترجمه

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا (۶۰)

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (۶۱)

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَن أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (۶۲)

ترجمه:

۶۰ - و هنگامی که به آنها گفته شود برای خداوند رحمان سجده کنید می گویند رحمان چیست؟! (ما اصلا رحمان را نمی شناسیم) ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی. (این سخن را می گویند) و بر نفرتشان افزوده می شود!

۶۱ - جاودان و پر برکت است آن خدائی که در آسمانها برجهایی قرار داد، و در میان آن چراغ روشن و ماه نور بخشی آفرید.

۶۲ - او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای آنها که بخواهند متذکر شوند یا شکرگزاری کنند.

تفسیر:

برجهای آسمانی

از آنجا که در آیات پیشین سخن از عظمت و قدرت خدا بود و هم وسعت رحمت او در نخستین آیه مورد بحث می افزاید: هنگامی که به آنها گفته شود برای خداوند رحمان که سراسر وجود شما غرق رحمت او است سجده کنید آنها از روی کبر و غرور، و یا از سر استهزاء می گویند: رحمان چیست؟! (و اذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن.)

ما اصلا رحمان را نمی شناسیم و این کلمه برای ما مفهوم روشنی ندارد.
آیا ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی؟! (انسجد لما تامرنا).
ما زیر بار هیچکس نمی رویم و تابع فرمان این و آن نخواهیم شد!
این سخن را می گویند و بر نفرت و دوریشان از خدا افزوده می شود (و زادهم نفورا).

بدون شك مناسبترین نام از نامهای خدا برای دعوت به خضوع و سجده در برابر او همان نام پر جاذبه رحمان با مفهوم رحمت گسترده اش می باشد، ولی آنها بخاطر کوردلی و لجاجت نه تنها انعطافی در برابر این دعوت نشان ندادند، بلکه به سخریه و استهزاء پرداخته و از روی تحقیر گفتند رحمان چیست؟ همانگونه که فرعون در برابر دعوت موسی (علیه السلام) گفت: و ما رب العالمین: پروردگار جهانیان چیست؟ (آیه ۲۳ سوره شعراء) آنها حتی حاضر نبودند بگویند کیست؟!

گر چه جمعی از مفسران معتقدند که نام رحمان برای خدا در میان عرب جاهلی ناماءنوس بود، و هنگامی که این توصیف را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدند واقعا از روی تعجب به این سؤال پرداختند، حتی بعضی از آنها می گفتند: ما کسی را به نام رحمان نمی شناسیم تنها کسی را که به این نام می دانیم همان کسی است که در سرزمین یمامه است! (منظورشان مسیلمه کذاب بود که به دروغ دعوی نبوت کرد و مردم او را به این نام رحمان می شناختند).

ولی این سخن بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ماده این اسم و صیغه اشهر دو عربی است، و همیشه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغاز سوره های قرآن در آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

این نام را برای آنها بیان می کرد، بنابراین هدف آنها جز بهانه - جوئی و سخریه نبوده است.
جمله بعد نیز گواه این حقیقت است، زیرا آنها می گویند: آیا ما مطیع فرمان تو شویم و به دستور تو سجده کنیم (انسجد لما تامرنا).

اما به حکم آنکه تبلیغات رهبران الهی تنها در دل‌های آماده اثر می‌گذارد کوردلان لجوج نه تنها بهره‌ای نمی‌گیرند بلکه بر نفرتشان افزوده می‌شود، چرا که آیات قرآن همچون دانه‌های حیات بخش باران است که در باغ سبزه و گل می‌رویاند و در شور هزار خس! لذا جای تعجب نیست که بگویند: و زادهم نفورا
آیه بعد در حقیقت پاسخی است به سؤال آنها که می‌گفتند رحمان چیست؟ - هر چند آنها این سخن را از روی سخریه می‌گفتند اما قرآن پاسخ جدی به آنها می‌گوید - می‌فرماید: پر برکت و با عظمت است آن خدائی که در آسمان برج‌هایی قرار داد (تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً).

بروج جمع برج در اصل به معنی ظهور است، و لذا آن قسمت از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر را که بلندتر و آشکارتر است برج می‌نامند، و نیز به همین دلیل هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد تبرجت المرثه می‌گویند. این کلمه به قصرهای بلند نیز اطلاق می‌شود.

به هر حال برج‌های آسمانی اشاره به صورت‌های مخصوص فلکی است که خورشید و ماه در هر فصل و هر موقعی از سال در برابر یکی از آنان قرار می‌گیرند مثلاً می‌گویند خورشید در برج حمل قرار گرفته، یعنی محاذی صورت فلکی حمل می‌باشد، و یا قمر در عقرب است، یعنی کره ماه برابر صورت فلکی عقرب واقع شده (صورت فلکی به مجموعه‌ای از ستارگان گفته می‌شود که شکل خاصی در نظر ما دارند).

به این ترتیب آیه اشاره به منزلگاه‌های آسمانی خورشید و ماه کرده، و به دنبال آن اضافه می‌کند: و در این برج‌ها چراغ روشن و ماه نور بخشی قرار داد (و جعل فیها سراجا و قمرا منیراً).

در حقیقت این آیه بیانگر نظم دقیق سیر خورشید و ماه در آسمان (البته در نظر ما هر چند این تغییرات حقیقتاً مربوط به گردش زمین دور آفتاب است) و نظام فوق‌العاده دقیقی است که میلیون‌ها سال بی‌کم و کاست بر آنها حکم فرما است به گونه‌ای که منجمان آگاه می‌توانند از صدها سال قبل وضع حرکت خورشید و ماه را در روز و ساعت معین نسبت به صدها سال بعد پیش‌بینی کنند، این نظامی که حاکم بر این کرات عظیم آسمانی است شاهد گویائی بر وجود پروردگاری است که مدبر و اداره‌کننده عالم بزرگ هستی می‌باشد.

آیا با اینهمه نشانه‌های روشن، با این منازل بدیع و دقیق خورشید و ماه باز او را نمی‌شناسید و می‌گوئید: ما الرحمن

!؟

اما اینکه چرا خورشید را سراج نامیده؟ و ماه را با صفت منیر همراه نموده؟ ممکن است دلیلش این باشد که سراج به معنی چراغ است که نور از درون خودش سرچشمه می گیرد، و این متناسب با وضع خورشید است که طبق تحقیقات مسلم علمی نورش از خود او است، بر خلاف ماه که نورش از پرتو خورشید است، و لذا آنرا با منیر توصیف کرده، یعنی روشنی بخش هر چند نورش از دیگری گرفته شده باشد. (در جلد ۸ تفسیر نمونه ذیل آیه ۵ و ۶ سوره یونس - صفحه ۲۲۶ به بعد - در این زمینه مشروحا سخن گفته ایم.)

در آخرین آیه مورد بحث باز به معرفی پروردگار عالم ادامه داده و بخش دیگری از نظام هستی را بازگو می کند می گوید: او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای آنها که بخواهند متذکر شوند و یا شکرگذاری کنند (و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفه لمن اراد ان یدکر او اراد شکورا). این نظام بدیع که بر شب و روز حاکم است، و متناوبا جانشین یکدیگر می شوند و میلیونها سال این نظم ادامه دارد، نظمی که اگر نبود زندگی انسان بر اثر شدت نور و حرارت یا تاریکی و ظلمت به تباهی می کشید، برای آنها که می خواهند خدا را بشناسند دلیل جالبی است.

می دانیم پیدایش نظام شب و روز بر اثر گردش زمین به دور خویش است، و تغییرات تدریجی و منظم آن که دائما از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود بخاطر تمایل محور آن نسبت به مدارش می باشد که باعث وجود فصلهای چهارگانه است.

گر کره زمین ما در حرکت دورانی تندتر و یا کندتر از امروز می چرخید در یک صورت شبها آنقدر طولانی می شد که همه چیز منجمد می گشت و روزها آنقدر طولانی که نور آفتاب همه چیز را می سوزاند، و در صورت دیگر فاصله کوتاه شب و روز تاثیر آنها را خنثی می کرد، بعلاوه قوه گریز از مرکز آنقدر بالا می رفت که موجودات زمینی را به خارج از کره زمین پرتاب می نمود!

خلاصه، مطالعه این نظام از یکسو فطرت خدانشناسی را در انسان بیدار می سازد، (و شاید تعبیر به تذکر و یاد آوری اشاره به همین حقیقت است) و از سوی دیگر روح شکر گذاری را در او زنده می کند با جمله او اراد شکورا به آن اشاره شده است.

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا ائمه معصومین (علیهم السلام) در تفسیر آیه نقل شده چنین می خوانیم: جانشین شدن شب و روز نسبت به یکدیگر برای آن است که اگر انسان در یکی از وظائف خویشتن در عبادت پروردگار کوتاهی کرده در دیگری جبران یا قضا کند این معنی ممکن است تفسیر دومی برای آیه باشد و از آنجا که آیات قرآن دارای بطون است منافات با معنی اول نیز ندارد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: هر عبادت و اطاعتی که در شب از تو فوت شد در روز قضا کن، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفه لمن اراد ان یدکر او اراد شکورایعنی انسان وظائف فوت شده در شب را در روز و وظائف فوت شده در روز را در شب قضا کند. نظیر همین معنی را فخر رازی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است.

آیه ۶۳ - ۶۷

آیه و ترجمه

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳)

وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سَجْدًا وَ قِيَمًا (۶۴)

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵)

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۶۶)

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَان بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷)

ترجمه:

۶۳ - بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنائی و بزرگواری می گذرند).

۶۴ - آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.

۶۵ - آنها کسانی هستند که می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت و پر دوام است!

۶۶ - آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است.

۶۷ - آنها کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سختگیری ، بلکه در میان ایندو حد اعتدالی دارند.

تفسیر:

صفات ویژه بندگان خاص خدا

از این آیات به بعد بحث جامع و جالبی پیرامون صفات ویژه بندگان خاص پروردگار که تحت عنوان عبادالرحمان آمده ، مطرح می شود، و در حقیقت تکمیلی است برای آیات گذشته که مشرکان لجوج هنگامی که نام خداوند رحمان برده می شد از سر استهزاء و غرور می گفتند: رحمان چیست ؟ و دیدیم که قرآن ضمن دو آیه خداوند رحمان را به آنها معرفی کرد، اکنون نوبت این رسیده است به بندگان خاص این خداوند رحمان را معرفی کند، جایی که بندگان او این قدر عالی مقام و با شخصیتند عظمت خدای رحمان را بهتر می توان درک کرد.

این آیات دوازده صفت از صفات ویژه آنان را بیان می کند که بعضی به جنبه های اعتقادی ارتباط دارند، و برخی اخلاقی ، و پاره ای اجتماعی ، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است ، و رویهم رفته مجموعه ای است از والاترین ارزشهای انسانی .

نخست می گوید: بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر روی زمین راه می روند (و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا).

در واقع نخستین توصیفی که از عباد الرحمن شده است ، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشانی دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد.

آری آنها متواضعند، و تواضع کلید ایمان است ، در حالی که غرور و کبر کلید کفر محسوب می شود، در زندگی روزمره با چشم خود دیده ایم و در آیات قرآن نیز کرارا خوانده ایم که متکبران مغرور حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران الهی گوش فرا دهند، حقایق را به باد مسخره می گرفتند، و دید آنها فراتر از نوک بینی آنها نبود، آیا با این حالت کبر ایمان آوردن امکان پذیر است؟!

آری این مؤمنان بنده خداوند رحمانند، و نخستین نشانه بندگی همان تواضع است . تواضعی که در تمام ذرات وجود آنان نفوذ کرده و حتی در راه رفتن آنها آشکار است.

و اگر می بینیم یکی از مهمترین دستوراتی که خداوند به پیامبرش می دهد این است که و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا: در روی زمین از سر کبر و غرور گام بر مدار چرا که نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامت هرگز به کوهها نمی رسد. (سوره اسراء آیه ۳۷) نیز به خاطر همین است که روح ایمان تواضع می باشد.

راستی اگر انسان کمترین شناختی از خود و جهان هستی داشته باشد می داند در برابر این عالم بزرگ چه اندازه کوچک است ؟ حتی اگر گردش همطر از کوهها شود تازه بلندترین کوههای زمین در برابر عظمت زمین کمتر از برآمدگیهای پوست نارنج نسبت به آن است ، همان زمینی که خود ذره ناچیزی است در این کهکشانهای عظیم. آیا با این حال کبر و غرور دلیل جهل و نادانی مطلق نیست؟!

در حدیث جالبی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که روزی از کوچه ای عبور می کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤال کردند عرض کردند دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز و

خنده آورش مردم را متوجه خود ساخته پیامبر آنها را به سوی خود فرا خواند و فرمود: می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می دادند:

فرمود: المتبختر فی مشیه الناظر فی عطفیه ، المحرک جنبیه بمنکیه الذی لا یرجى خیره و لا یؤ من شر، فذلک المجنون و هذا مبتلی! کسی که با تکبر و غرور راه می رود و پیوسته به دو طرف خود نگاه می کند، پهلوهای خود را با شانه خود حرکت می دهد (غیر از خود را نمی بیند و اندیشه اش از خودش فراتر نمی رود) کسی که مردم به خیر او امید ندارند و از شر او در امان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است.

دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می گوید: و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت می پردازند در پاسخ آنها سلام می گویند (و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما).

سلامی که نشانه بی اعتنائی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است، سلام وداع گفتن با سخنان بی رویه آنها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

آری یکی دیگر از پدیده های با عظمت روحی آنها تحمل و حوصله است که بدون آن هیچ انسانی راه دشوار و پر فراز و نشیب عبودیت و بندگی خدا را طی نخواهد کرد مخصوصا در جوامعی که افراد فاسد و مفسد و جاهل و نادان در آن فراوان است.

در دومین آیه به سومین ویژگی آنها که عبادت خالصانه پروردگار استپرداخته می گوید آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند (و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما).

در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جائی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوشتر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند، و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند.

گر چه جمله یبیتون دلیل بر این است که آنها شب را با سجود و قیام به صبح می آورند ولی معلوم است که منظور بخش قابل ملاحظه ای از شب است ، و یا اگر تمام شب باشد در بعضی از مواقع چنین است .
ضمناً تقدیم سجود بر قیام به خاطر اهمیت آن است هر چند در موقع نماز عملاً قیام مقدم بر سجود است .

چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است : آنها کسانی هستند که پیوسته می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت و شدید و پر دوام است (و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراماً) .
چرا که جهنم بد جایگاه و بد محل اقامتی است (انها ساءت مستقراً و مقاماً) .

با اینکه آنها شبها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول ، و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسئولیتها است ، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است ، همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون ، انسان را کنترل می کند، و بی آنکه مامور و مراقبی داشته باشد وظائف خود را به نحو احسن انجام می دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصر می شمرد .
واژه غرام در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان بر ندارد، و اگر به شخص طلبکار غریم گفته می شود به خاطر آن است که دائماً برای گرفتن حق خویش ملازم انسان است ، به عشق و علاقه سوزانی که انسان را با اصرار به دنبال کار یا چیزی می فرستد نیز غرام گفته می شود اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پیگیر و پر دوام است .

تفاوت مستقر و مقام شاید از این نظر بوده باشد که دوزخ برای کافران جایگاه همیشگی (مقام) است ، و برای مؤمنان مدتی قرارگاه (مستقر) می باشد، و به این ترتیب به هر دو گروهی که وارد دوزخ می شوند اشاره شده است .
روشن است که دوزخ بد قرارگاه و محل اقامتی است ، آتش سوزان کجا و قرار گرفتن کجا؟
شعله های کشنده کجا و اقامت و آسایش کجا؟

این احتمال نیز وجود دارد که مستقر و مقام هر دو به یک معنا باشد و تأکیدی است بر دوام مجازات دوزخ، درست در مقابل بهشت که درباره آن ذیل همین آیات می‌خوانیم خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما: مؤمنان جاودانه در غرفه های بهشتی می‌مانند چه جایگاه خوب و چه محل اقامت نیکوئی است (فرقان - ۷۶).

در آخرین آیه مورد بحث به پنجمین صفت ممتاز عباد الرحمن که اعتدالو دوری از هر گونه افراط و تفریط در کارها مخصوصا در مساله انفاق است اشاره کرده می‌فرماید: آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق نه اسراف می‌کنند و نه سختگیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی را رعایت می‌کنند (و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذالک قواما).

جالب توجه اینکه اصل انفاق کردن را مسلم می‌گیرد بطوری که نیاز به ذکر نداشته باشد چرا که انفاق یکی از وظائف حتمی هر انسانی است، لذا سخن را روی کیفیت انفاق آنان می‌برد و می‌گوید: انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و سختگیری دارند، نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند، و نه آن چنان سختگیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.

در تفسیر اسراف و اقتار که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر باز می‌گردد و آن اینکه اسراف آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد، و اقتار آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد.

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای اسراف و اقتار و حد اعتدال شده است و آن اینکه هنگامی که امام صادق (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود مثنی سنگریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، و فرمود این همان اقتار و سخت گیری است سپس مثنی دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این اسراف است، بار سوم مثنی دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند، و فرمود این همان قوام است.

واژه قوام (بر وزن عوام) (در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و قوام (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.

نکته ها:

۱ - طرز مشی مؤمنان

در آیات فوق خواندیم که یکی از نشانه های بندگان خاص خدا تواضع است تواضعی که بر روح آنها حکومت می کند و حتی در راه رفتن آنها نمایان است تواضعی که آنها را بر تسلیم در برابر حق وامی دارد، ولی گاه ممکن است بعضی تواضع را با ضعف و ناتوانی و سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر خطرناکی است.

تواضع در راه رفتن به این نیست که سست و بی رمق گام بردارند، بلکه در عین تواضع گامهایی محکم و حاکی از جدیت و قدرت بردارند. در حالات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که یکی از اصحاب می گوید: ما رایت احدا اسرع فی مشیته من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (کانما الارض تطوی له و انا لنجهد انفسنا و انه لغير مكثرث : من کسی را سریعتر در راه رفتن از پیامبر ندیدم ، گوئی زمین زیر پای او جمع می شد، و ما به زحمت می توانستیم به او برسیم و او اهمیتی نمی داد.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه الذین یمشون علی الارض هونا فرمود: و الرجل یمشی بسجیته التي جبل علیها، لا یتکلف و لا یتبختر: منظور این است که انسان به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد. در حدیث دیگری در حالات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده: قد کان یتکفا فی مشیه کانما یمشی فی صعب: هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) راه می رفت در عین اینکه عجولانه نبود با سرعت گام برمی داشت گوئی از یک سرازیری پائین می رفت.

به هر حال همان گونه که گفتیم کیفیت راه رفتن به تنهایی مطرح نیست ، بلکه دریچه ای است برای پی بردن به وضع روحيات یک انسان ، و در حقیقت آیه اشاره ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمن می کند.

۲ - سختگیری و اسراف

بدون شك اسراف یکی از مذموم ترین اعمال از دیدگاه قرآن و اسلام است ، و در آیات و روایات نکوهش فراوانی از آن شده ، اسراف یک برنامه فرعونى است (و ان فرعون لعال فى الارض و انه لمن المرفین) (یونس ۸۳). اسراف کنندگان اصحاب دوزخ و جهنمند (و ان المرفین هم اصحاب النار) (غافر ۴۳).

و با توجه به آنچه امروز ثابت شده که منابع روی زمین با توجه به جمعیت انسانها آن قدر زیاد نیست که بتوان اسراف کاری کرد، و هر اسراف کاری سبب محرومیت انسانهای بی گناهی خواهد بود، بعلاوه روح اسراف معمولاً توأم با خودخواهی و خودپسندی و بیگانگی از خلق خدا است.

در عین حال بخل و سختگیری و خسیس بودن نیز به همین اندازه زشت و ناپسند و نکوهیده است، اصولاً از نظر بینش توحیدی مالک اصلی خدا است و ما همه امانتدار او هستیم و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او زشت و ناپسند است و می دانیم او نه اجازه اسراف می دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی.

آیه ۶۸ - ۷۱

آیه و ترجمه

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸)

يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخْلَدُ فِيهِ مُهَانًا (۶۹)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰)

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱)

ترجمه:

۶۸ - آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند، و انسانی را که خداوند خودش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی رسانند، و زنا نمی کنند، و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید.

۶۹ - چنین کسی عذاب او در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری همیشه در آن خواهد ماند.

۷۰ - مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند. و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۷۱ - و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد).

تفسیر:

بحثی دیگر از صفات عباد الرحمن

ششمین ویژگی عباد الرحمن که در آیات مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چند گانه پرستی دور می سازد، می فرماید: آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند (و الذین لا یدعون مع الله الها آخر).

نور توحید سراسر قلب آنها و زندگی فردی و اجتماعیشان را روشن ساخته و تیرگی و ظلمت شرک از آسمان فکر و روح آنها به کلی کنار و رخت بر بسته است.

هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بیگناهان است: آنها هرگز انسانی را که خداوند خودش را حرام شمرده، جز به حق، به قتل نمی رسانند (و لا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق).

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.

هشتمین وصف آنها این است که: دامان عفتشان هرگز آلوده نمی شود و زنا نمی کنند (و لا یزنون).

آنها بر سر دو راهی کفر و ایمان را انتخاب می کنند، و بر سر دو راهی امنیت و ناامنی جانها، امنیت را، و بر سر دو راهی پاکی و آلودگی، پاکی را، آنها محیطی خالی از هر گونه شرک و ناامنی و بی عفتی و ناپاکی با تلاش و کوشش خود فراهم می سازند. و در پایان این آیه برای تاکید هر چه بیشتر اضافه می کند: و هر کس یکی از این امور را انجام دهد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید (و من یفعل ذلک یلق اثمًا).

اثم و اثم در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است ولی در اینجا به معنی جزای گناه است.

بعضی نیز گفته اند که اثم به معنی گناه و اثم به معنی کیفر گناه است.

و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به معنی بیابان یا کوه یا چاهی در جهنم ذکر کرده اند در واقع از قبیل بیان مصداق است.

درباره فلسفه تحریم زنا در جلد ۱۲ صفحه ۱۰۳ به بعد (ذیل آیه ۳۳ سوره اسراء) مشروحاً بحث کرده ایم.

قابل توجه اینکه در آیه فوق ، نخست از مساله شرک ، سپس قتل نفس ، و بعد از آن زنا سخن به میان آمده ، از بعضی از روایات استفاده می شود که این سه گناه از نظر ترتیب اهمیت به همین صورت که در آیه آمده اند می باشد.

ابن مسعود از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل می کند عرض کردم : ای الذنب اعظم ؟ قال ان تجعل لله ندا و هو خلقك قال قلت ثم ای ؟ قال ان تقتل ولدك مخافة ان يطعم معك ، قال قلت : ثم ای ؟ قال ان تزانی حلیة جارک ، فانزل الله تصدیقها و الذین لا یدعون مع الله الها آخر - الی آخر الایه : کدام گناه از همه گناهان بزرگتر است ؟ فرمود: این که برای خدا شبیهی قرار دهی در حالی که او تو را آفرید، عرض کردم بعد از آن کدام گناه ؟ فرمود: اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبادا با تو هم غذا شود به قتل برسانی !، باز عرض کردم بعد از آن کدام گناه ؟ فرمود: اینکه به همسر همسایه ات خیانت کنی در این هنگام خداوند تصدیق سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در این آیه نازل کرد: و الذین لا یدعون مع الله الها آخر...

گر چه در این حدیث سخن از نوع خاصی از قتل و زنا به میان آمده ولی با توجه به اطلاق مفهوم آیه ، این حکم درباره همه انواع آن می باشد و مورد روایت مصداق واضحتری از آن است. از آنجا که این سه گناه نهایت اهمیت را دارد باز در آیه بعد روی آن تکیه کرده می گوید: کسانی که مرتکب این امور شوند عذاب آنها در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری ، جاودانه در عذاب خواهد ماند (یضاعف له العذاب یوم القیامة و یخلد فیہ مهانا).

در اینجا دو سؤال پیش می آید: نخست اینکه چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است ؟ دیگر اینکه در اینجا سخن از خلود و عذاب جاویدان است ، در حالی که می دانیم خلود تنها مربوط به کفار است ، و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می باشد، و اما قتل نفس و زنا نمی تواند سبب خلود گردد؟

مفسران در پاسخ سؤال اول، بحث بسیار کرده اند، آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هر یک از این گناهان سه گانه که در این آیه مذکور است مجازات جداگانه ای خواهد شد که مجموعاً عذاب مضاعف است.

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد، و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است.

به همین جهت بعضی از مفسران این آیه را دلیل بر این اصل معروف گرفته اند که کفار همانگونه که مکلف به اصول دین هستند، به فروع نیز مکلف می باشند (الکفار مکلفون بالفروع كما انهم مکلفون بالاصول). و اما در پاسخ سؤال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود، همانگونه که درباره قتل نفس در ذیل آیه ۹۳ سوره نساء گفته ایم.

در مورد زنا مخصوصاً اگر زناى محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد. این احتمال نیز وجود دارد که خلود در آیه فوق در مورد کسانی است که هر سه گناه را با هم مرتکب شوند، هم شرک، هم قتل نفس و هم زنا، شاهد بر این معنی آیه بعد است که می گوید الا من تاب و آمن و عمل صالحاً: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به این ترتیب مشکلی باقی نخواهد ماند.

بعضی از مفسران نیز خلود را در اینجا به معنی مدت طولانی گرفته اند نه جاودانی، ولی تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می رسد.

قابل توجه اینکه در اینجا علاوه بر مساله مجازات معمولی، کیفر دیگری که همان تحقیر و مهانت است و جنبه روانی دارد نیز ذکر شده است که خود می تواند تفسیری بر مساله مضاعف بودن عذاب بوده باشد، چرا که آنها هم عذاب جسمی دارند و هم روحی.

ولی از آنجا که قرآن مجید هیچگاه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می کند، در آیه بعد چنینمی گوید: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند

گناهانشان را می بخشد و سیئات اعمال آنها را تبدیل به حسنات می کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحیما). همانگونه که دیدیم در آیه قبل، سه گناه از بزرگترین گناهان ذکر شده بود جایی که در توبه را به روی این گونه افراد باز بگذارد دلیل بر این است که هر گنهکار پشیمانی می تواند به سوی خدا بازگردد، مشروط به اینکه توبه اش حقیقی باشد که نشانه آن عمل صالح جبران کننده است که در آیه آمده، و گرنه مجرد استغفار به زبان، با پشیمانی زودگذر به قلب، هرگز دلیل توبه نیست.

مساله مهم در مورد آیه فوق این است که چگونه خداوند سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند؟

تبدیل سیئات به حسنات

در اینجا چند تفسیر است که همه می تواند قابل قبول باشد:

۱ - هنگامی که انسان توبه می کند و ایمان به خدا می آورد دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می شود، و به خاطر همین تحول و انقلاب درونی سیئات اعمالش در آینده تبدیل به حسنات می شود، اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می شد در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن می گذارد، و اگر زناکار بود بعدا عقیف و پاکدامن می شود و این توفیق الهی را در سایه ایمان و توبه پیدا می کند.

۲ - دیگر اینکه خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می کند، و به جای آن حسنات می نشاند، چنانکه در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: روز قیامت که می شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را پوشانید، به او گفته می شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی، و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است.

در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد بجای هر سیئه حسنه ای به او بدهید، عرض می کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در اینجا نمی بینم.

ابو ذر می گوید: در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تبسم کرد که دندانهایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات.

۳ - سومین تفسیر اینکه منظور از سیئات نفس اعمالی که انسان انجام می دهد نیست ، بلکه آثار سوئی است که از آن بر روح و جان انسان نشسته ، هنگامی که توبه کند و ایمان آورد آن آثار سوء از روح و جانش برچیده می شود، و تبدیل به آثار خیر می گردد، و این است معنی تبدیل سیئات به حسنات.

البته این سه تفسیر - منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشند.
آیه بعد در حقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده و می گوید: کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد) (و من تاب و عمل صالحا فانه يتوب الي الله متابا).

یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

بنابراین فی المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهائی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه فوق ذکر کرده اند و آن اینکه : این جمله پاسخی است برای تعجیبی که احیانا آیا گذشته در بعضی از اذهان برمی انگیزد و آن اینکه چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل کند؟ این آیه پاسخ می دهد هنگامی که انسان به سوی خداوند بزرگ بازگردد این امر تعجب ندارد.
تفسیر سومی برای آیه ذکر شده و آن اینکه : هر کس از گناه توبه کند به سوی خدا و پاداشهای بیحساب او باز می گردد.

گر چه این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارد ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد به خصوص اینکه با روایتی که در تفسیر علی ابن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث نقل شده هماهنگ است .

آیه ۷۲ - ۷۶

آیه و ترجمه

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲)

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِثَأْتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا صَمًّا وَعُمْيَانًا (۷۳)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴)

أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (۷۵)

خَلِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۷۶)

ترجمه:

۷۲ - آنها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می گذرند.

۷۳ - آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها گوشزد شود کر و کور روی آن نمی افتند!

۷۴ - آنها کسانی هستند که می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزگاران بنما!

۷۵ - آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیباییشان به آنان پاداش داده می شود. و در آن با تحیت و سلام روبرو می شوند.

۷۶ - جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی!

تفسیر:

پاداش عباد الرحمن (بندگان ویژه خدا)

در تعقیب آیات گذشته که بخشی از ویژگیهای عباد الرحمن را بازگو کرد آیات مورد بحث بقیه این اوصاف را شرح می دهد.

نهمین صفت برجسته آنان احترام و حفظ حقوق دیگران است آنها کسانی هستند که هرگز شهادت به باطل نمی دهند (و الذین لا یشهدون الزور).

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده اند:

بعضی همانگونه که در بالا گفتیم ، شهادت زور را به معنی شهادت به باطل دانسته ، زیرا زور در لغت به معنی تمایل و انحراف است ، و از آنجا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است ، به آن زور گفته می شود. این تعبیر (شهادت زور) در کتاب شهادت در فقه ما به همین عنوان مطرح است ، و در روایات متعددی نیز از آن نهی شده هر چند در آن روایات ، استدلالی به آیه فوق ندیدیم.

تفسیر دیگر اینکه : منظور از شهود همان حضور است ، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل ، حضور پیدا نمی کنند.

و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است به مجلس غناء تفسیر شده همان مجالسی که در آنها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می گیرد. بدون شك منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع زور را محدود به غنا کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است ، و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز در برمی گیرد.

این احتمال نیز دور به نظر نمی رسد که هر دو تفسیر در معنی آیه جمع باشد و به این ترتیب عباد الرحمن و بندگان خاص خدا نه شهادت به دروغ می دهند، و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می یابند، چرا که حضور در این مجالس علاوه بر امضای گناه ، مقدمه آلودگی قلب و روح است.

سپس در ذیل آیه به همین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می گوید: آنها هنگامی که بالغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از کنار آن می گذرند (و اذا مروا باللغو مروا کراما). در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می شوند.

و با توجه به اینکه لغو شامل هر کاری که هدف عاقلانه ای در آن نباشد می گردد، نشان می دهد که آنها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده ای را تعقیب می کنند، و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متنفرند، و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد، چنان از کنار آن می گذرند که بی اعتنائی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است، و آنچنان بزرگوارند که هرگز محیطهای آلوده در آنان اثر نمی گذارد، و رنگ نمی پذیرند.

بدون شک بی اعتنائی به این صحنه ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند، و گرنه بدون شک آنها می ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می دهند.

همین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا، و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است، می فرماید: آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها یادآوری شود کر و کور روی آن نمی افتند!

(و الذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صما و عمیانا).

مسلم منظور اشاره به عمل کفار نیست، چرا که آنها به آیات الهی اصلا اعتنائی ندارند، بلکه منظور گروه منافقان یا به ظاهر مسلمانان قشری است که چشم و گوش بسته بر آیات خدا می افتند بی آنکه حقیقت آن را درک کنند، به عمق آن برسند، و مقصود و منظور خدا را بدانند و به آن بیندیشند و در عمل از آن الهام گیرند.

راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی توان پیمود، قبل از هر چیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است چشمی باطن نگر و ژرف بین و گوش حساس و نکته شناس.

و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آئین حق می زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است.

اصولا درك آگاهانه از مذهب سرچشمه اصلی مقاومت و پایداری و ایستادگی است ، چرا که چشم و گوش بستگان را به آسانی می توان فریب داد، و با تحریف مذهب از مسیر اصلی منحرف ساخت ، و آنها را به وادی کفر و بی ایمانی و ضلالت کشاند.

این گونه افراد آلت دست دشمنان و طعمه خوبی برای شیطانند، تنها مؤمنان ژرفاندیش و بصیر و سمیعاند که چون کوه ثابت می مانند و بازیچه دست این و آن نمی شوند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود: مستبصرین لیسوا بشکاک : منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی دارند نه از روی شک و تردید! یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسئولیت فوق العاده ای قائلند آنها پیوسته از درگاه خدا می خواهند و می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردد! (و الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعیین.)

بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه ای بنشینند و دعا کنند بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است ، و رمز تلاش و کوشش.

مسلمتا چنین افرادی آنچه در توان دارند در تربیت فرزندان و همسران و آشنائی آنها به اصول و فروع اسلام و راههای حق و عدالت فروگذار نمی کنند و در آنجا که دستشان نمی رسد دست به دامن لطف پروردگار می زنند و دعا می کنند اصولا هر دعای صحیحی باید این گونه باشد، به مقدار توانائی تلاش کردن و خارج از مرز توانائی دعا نمودن.

قره عین معادل نور چشم است که در فارسی می گوئیم ، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه قر (بر وزن حر) گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است ، و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند) اشک شوق همواره خنک ، و اشکهای غم و اندوه داغ و سوزان است ، لذا قره عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرو می

ریزد، و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی. مساله تربیت فرزند و راهنمایی همسر، و وظیفه پدران و مادران در برابر کودکان خود از مهمترین مسائلی است که قرآن روی آن تکیه کرده و به خواست خدا شرح آن را ذیل آیه ۶ سوره تحریم بیان خواهیم کرد.

و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهمترین این اوصاف است اینکه آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرنند بلکه همتشان آنچنان والا است که می خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند.

آنها چون زاهدان گوشه گیر و منزوی، تنها گلیم خویش را از آب بیرون نمی کشند، بلکه سعیشان این است که بگیرند غریق را!

لذا در پایان آیه می فرماید: آنها کسانی هستند که می گویند: پروردگارا ما را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار ده (و اجعلنا للمتقین اماما).

باز توجه به این نکته لازم است که آنها فقط دعا نمی کنند که تکیه بر جای بزرگان به گزاف زنند بلکه اسباب بزرگی و امامت را آنچنان فراهم می کنند که صفات شایسته یک پیشوای راستین در آنها جمع باشد، و این کاری است بسیار مشکل با شرائطی سخت و سنگین.

حتما فراموش نکرده ایم که این آیات صفات همه مؤمنان را بیان نمی کند بلکه اوصاف گروه ممتاز مؤمنان را که در صف مقدم قرار دارند تحت عنوان عباد الرحمن شرح می دهد، آری آنها بندگان خاص رحمانند، و همانگونه که رحمت عام خدا همگان را فرا می گیرد، رحمت این بندگان خدا نیز از جهاتی عام است، علم و فکر و بیان و قلم و مال و قدرتشان پیوسته در مسیر هدایت خلق خدا کار می کند.

آنها الگوها و اسوه های جامعه انسانی هستند.

آنها سرمشقهائی برای پرهیزگاران محسوب می شوند. آنها به چراغهای راهنمایی در دریاها و صحراها می مانند که گم گشتگان را به سوی خود می خوانند و از فرو غلتیدن در گرداب، و افتادن در پرتگاهها رهائی می بخشند.

در روایات متعددی می خوانیم که این آیه درباره علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، و یا در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که: منظور از این آیه مائیم. بدون تردید ائمه اهل بیت (علیهم السلام) از روشترین مصداقهای آیه می باشند، اما این مانع از گسترش مفهوم آیه نخواهد بود که مؤمنان دیگر نیز هر کدام در شعاعهای مختلف امام و پیشوای دیگران باشند.

بعضی از مفسران از این آیه چنین استفاده کرده اند که تقاضای ریاست معنوی و روحانی و الهی نه تنها مذموم نیست، بلکه مطلوب و مرغوب نیز می باشد.

ضمناً باید توجه داشت که واژه امام هر چند مفرد است گاه به معنی جمع می آید و در آیه مورد بحث چنین است.

بعد از تکمیل این اوصاف دوازده گانه اشاره به این بندگان خاص خدا با تمام این ویژگیها کرده و در یک جمع بندی کوتاه پاداش الهی آنان را چنین بیان می کند: آنها کسانی هستند که درجات عالی بهشت در برابر صبر و استقامتشان به آنها پاداش داده می شود (اولئک یجزون العرفه بما صبروا).

غرفه از ماده غرف (بر وزن حرف) به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است، و غرفه به چیزی می گویند که برمی دارند و تناول می کنند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی گیرد) سپس به قسمتهای فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است، و در اینجا کنایه از برترین منزلگاههای بهشت است.

و از آنجا که عباد الرحمن با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد.

قابل توجه اینکه می گویند: این مقام عالی به خاطر این به آنها داده می شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند، ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از اوصاف آنان است، ولی در حقیقت این وصف تازه ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است، مگر بندگی پروردگار، مبارزه با طغیان شهوات، ترک شهادت زور، قبول تواضع و فروتنی، و غیر این صفات بدون صبر و استقامت، امکان پذیر است؟

این بیان انسان را به یاد حدیث معروف امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می اندازد که می فرماید: و الصبر من الايمان كالرأس من الجسد: صبر و استقامت نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن که بقای تن با بقای سر است چرا که مقام فرماندهی تمام اعضاء در مغز انسان قرار دارد.

بنابراین صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوسهای سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است و اگر در بعضی از اخبار تنها به فقر و محرومیت مالی تفسیر شده مسلماً از قبیل بیان مصداق است.

سپس اضافه می کند: در آن غرفه های بهشتی با تحیت و سلام روبرو می شوند (و یلقون فیها تحیة و سلاما). بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و فرشتگان به آنها، و از همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می گوید، چنانکه در آیه ۵۸ سوره یسمی خوانیم: سلام قولاً من رب رحیم: برای آنها سلامی است از سوی پروردگار رحیم و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می خوانیم: و الملائكة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم: فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و به آنها می گویند سلام بر شما.

در اینکه آیا تحیت و سلام در اینجا دو معنی دارد یا یک معنی؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی با توجه به اینکه تحیت در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است، و سلام از ماده سلامت است، و به معنی دعا برای کسی است، بنابراین چنین نتیجه می گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است، هر چند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید.

البته تحیت در عرف معنی وسیعتری پیدا کرده و آن هر گونه سخنی است که در آغاز ورود به کسی می گویند و مایه خوشحالی و احترام و اظهار محبت نسبت به او می باشد.

سپس برای تاکید بیشتر می فرماید: جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت زیبایی؟ (خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما).

آیه ۷۷

آیه و ترجمه

قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷)

ترجمه:

۷۷ - بگو پروردگار من برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد، شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید و دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد.

تفسیر:

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید!

این آیه که آخرین آیه سوره فرقان است در حقیقت نتیجه ای است برای تمام سوره ، و هم برای بحثهایی که در زمینه اوصاف عباد الرحمن در آیات گذشته آمده است روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می گوید: بگو پروردگار من برای شما ارج و وزنی نیست اگر دعای شما نباشد (قل ما يعجبكم ربى لولا دعاؤكم) يعجب از ماده عبا (بر وزن عبد) به معنی سنگینی است ، بنابراین جمله لا يعبا يعنى وزنى قائل نیست ، و به تعبیر دیگر اعتنائی نمی کند.

گر چه درباره معنی دعا در اینجا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه تقریباً به يك اصل باز می گردد.

بعضی گفته اند دعا به همان معنی دعا کردن معروف است.

بعضی دیگر آنرا به معنی ایمان ، و بعضی به معنی عبادت و توحید، و بعضی به معنی شکر و بعضی به معنی خواندن خدا در سختیها و شاداند، تفسیر کرده اند اما ریشه همه اینها همان ایمان و توجه به پروردگار است بنابراین مفهوم آیه چنین می شود: آنچه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می دهد همان ایمان و توجه به پروردگار و بندگی او است.

سپس می افزاید: شما تکذیب آیات پروردگار و پیامبران خدا کردید، و این تکذیب دامان شما را خواهد گرفت ، و از شما جدا نخواهد شد (فقد كذبتهم فسوف يكون لزاما).

ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی شود، ولی با کمی دقت روشن می شود که منظور اصلی این است شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیائید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت ، و کیفرهای تکذیبتان قطعاً دامانتان را خواهد گرفت.

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تایید می کند حدیثی است که امامباقر (علیه السلام) نقل شده : از آن حضرت سؤال کردند: کثرة القرائة افضل او کثرة الدعاء؟ آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است یا بسیار دعا نمودن ؟ امام در پاسخ فرمود: کثرة الدعاء افضل و قرء هذه الایة : بسیار دعا کردن افضل است و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.

نکته:

دعا راه خودسازی و خداشناسی

می دانیم در آیات قرآن و روایات اسلامی اهمیت زیادی به مساله دعا داده شده که نمونه آن آیه فوق بوده ولی ممکن است قبول این امر برای بعضی در ابتدا سنگین باشد که دعا کردن کار بسیار آسانی است و از همه کس ساخته است ، و یا قدم را از این فراتر نهند و بگویند دعا کار افراد بیچاره است ! این که اهمیتی ندارد!

ولی اشتباه از اینجا ناشی می شود که دعا را خالی و برهنه از شرائطش می نگرند در حالی که اگر شرائط خاص دعا در نظر گرفته شود این حقیقت به وضوح ثابت می شود که دعا وسیله مؤثری است برای خودسازی و پیوند نزدیکی است میان انسان و خدا.

نخستین شرط دعا شناخت کسی است که انسان او را می خواند.

شرط دیگر شستشوی قلب و دل ، و آماده ساختن روح برای تقاضای از او است ، چرا که انسان هنگامی که به سراغ کسی می رود باید آمادگی لقای او را داشته باشد.

شرط سوم دعا جلب رضا و خشنودی کسی است که انسان از او تقاضائی دارد چرا که بدون آن احتمال تاثیر بسیار ناچیز است.

و بالاخره چهارمین شرط استجاب دعا آن است که انسان تمام قدرت و نیرو و توان خویش را به کار گیرد و حداکثر تلاش و کوشش را انجام دهد، و نسبت به ماورای آن دست به دعا بردارد و قلب را متوجه خالق کند. زیرا در روایات اسلامی صریحا آمده است کاری را که انسان خود می تواند انجام دهد اگر کوتاهی کند و به دعا متوسل شود دعایش مستجاب نیست!

به این ترتیب دعا وسیله ای است برای شناخت پروردگار و صفات جمال و جلال او، و هم وسیله ای است برای توبه از گناه و پاک سازی روح، و هم عاملی است برای انجام نیکیها، و هم سببی است برای جهاد و تلاش و کوشش بیشتر تا آخرین حد توان.

به همین دلیل تعبیرات مهمی درباره دعا دیده می شود که جز با آنچه گفتیم مفهوم نیست، مثلا: در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: الدعاء سلاح المؤمن، و عمود الدین، و نور السموات و الارض: دعا اسلحه مؤمن، و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: الدعاء مفاتیح النجاح، و مقالید الفلاح، و خیر الدعاء ما صدر عن صدر نقی و قلب تقی: دعا کلید پیروزی و مفتاح رستگاری است و بهترین دعا دعائی است که از سینه پاک و قلب پرهیزگار برخیزد.

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الدعاء انفذ من السنن دعا نافذتر از نوک نیزه است! گذشته از همه اینها اصولا در زندگی انسان حوادثی رخ می دهد که از نظر اسباب ظاهری او را در یاس فرو می برد، دعا می تواند دریچه ای باشد به سوی امید پیروزی، و وسیله مؤثری برای مبارزه با یاس و نومیدی. به همین دلیل دعا به هنگام حوادث سخت و طاقت فرسا به انسان قدرت و نیرو و امیدواری و آرامش می بخشد، و از نظر روانی اثر غیر قابل انکاری دارد.

در زمینه مساله دعا، و فلسفه، و شرائط، و نتایج آن، به طور مشروح در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره بحث کرده ایم، برای توضیح بیشتر به آنجا مراجعه فرمائید.

پروردگارا! ما را از بندگان خاصت قرار ده و توفیق کسب ویژگیهای صفات عباد الرحمن را به ما مرحمت کن. خداوند! درهای دعا را به روی ما بگشا و آن را سبب ارزش وجود ما در پیشگاهت قرار ده.